





### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الف سائیش و صنوف نیایش مرا حدی را سزد که گستان فضل و کمال را  
 بر یاجمین فصاحت و بلاغت پیراسته و چمتان معانی و بیان را بر شمع قطرات  
 نکات ادبیه آراسته و انواع صلوات و اقسام تحیات از رنگ نشینی را زینیا که  
 سر بر آنا افصح العرب و الجم و سند و تنبیت جوامع الکلم بجناب اقدس و سزا  
 اللهم صل وسلم علی آله و اصحابه اجمعین اما بعد پیچیدان خاکپای طالبان فنون  
 عربیه و مشتاقان محذرات ادبیه ابو الفضل محمد اسحق بن عالم خیر فخر العلماء  
 بدر الفضلا مقبول بارگاه یزدان جناب مولانا غلام رحمن صاحب دایم فیضه  
 المنان نظام پوری من مضافات شهر اسلام آباد غفر الله له می گوید که هنگامیکه این  
 خاکسار در جماعت سال چهارم مدرسه عالیہ کلکتہ درس گیر بود و درس قصائد  
 سبعه معلقه از جناب کاشف و قائل معقول و منقول و حلال و حلال فرغ و  
 اصول و عالم پر موز نکات ادبیه صاحب قوت قدسیه حضرت مولانا میر محمد صاحب  
 مدرس مدرسه عالیہ کلکتہ می گفتم و حضرت ایشان کتب عبارات و رموز اشارات  
 و مستحبات صناعات را که نه در کلامی شرح یا حاشیه الزان اثری و حل معانی

کشف و قائق ادبیه بدون آن میسر می‌بیان می‌فرمودند و آتش کمان را از زلال  
بیان صافی خود سیراب می‌کردند اکثر در دل این حقیر بی‌مایه خطور می‌کرد که اگر این  
مخدرات نایاب را بر منصفه تبیان جلوه داده چشم منتظران را خشک بخشیده آید  
هر آئینه فائده عام و منفیدان نام خواهد بود لیکن کم‌انگیز و تشتت بانی خود مانع آن  
می‌شده اما بعد فراغ از تحصیل و سپس استخاره و استجازه از ملقم غیبی چنان هدایت  
آید که لغجای مقوله حضرت مولانا جامی رحمه الله علیه شعر  
بیاجامی را با کن شمساری ز صاف و در دیش آرا نچه داری

بنابران متوکلا علی الله کرمست بران چیست بسته اصل ترجمه و حل مطالب از  
شرح مولوی عبد الرحیم صاحب صفی پوری و مولوی ابی عبد الله حسینی الزوزنی  
اخذ کرده آن نکات و اشارات را بدان ضم نموده حتی المقدور در حل ترکیب  
ضروری پی برده‌م و بنظر کمیاب اثر جناب استاذنا مولانا شتار الیه صاحب پیش کردم  
حضرت ایشان بعد اسمان نظر و تعمق فکری بجا پاسخست سرفراز سر مودند و  
پسندیدند و پدیدار با و که شیوه شعری عرب چنان بود که چون قصیده رشیه را از  
پرده عدم بر منصفه و جلوه نامیکردند آن را بخانه کعبه معلق می‌نمودند بدعوائی  
اینکه کیست که بچو انش اقدام نماید و این قصاید هفتگانه را از ان باعث حلقه  
می‌گویند که کسی از جاهلیت به جواب شان نه پرداختند اما چون دولت  
اسلام رسید و عوی شان بانزال فرقان حمید باطل گردید و تاب عوی نماند  
زیرا چه فصاحت و بلاغت او از طوق بشری خارج و اعجاز او ظاهر و باهر  
 حاجت تحریر نیست - هکذا ذکر المولوی رشید البنی فی شرحه !

# المعلقة الأولى

این قصیده از امر القیس است که در المک فیضیل گویند و از زیسان زمان خود  
 و در فصاحت بر ابنای زمان فائق و بارع بوده و نام پدرش جحر بن عمر دست و او کنده  
 است زمانش مقدار چهل سال قبل از زمان سر در کائنات صلی الله علیه و سلم بود  
 کما قال ابن قتیبه فی الطبقات و بر دختر عم خود که عنیزه نام میداشت عاشق بود و نام  
 عم او شمر جلیل است و درین قصیده بعضی از مذکور تشبیب نمود و جمله ابیات قصیده اش  
 هشتاد و یک است و آن از بحر طویل است که اصلش فعولن معانیین فعولن معانیین  
 است که تقطیع مطلعش اینک

فَقَالَتْ فَهَوِّنْ	يَكُنْ ذِكْرِي	مَعَانِيْنِ	فَهَوِّنْ	وَمَنْزِلِ
مفعولان	مفعولان	مفعولان	مفعولان	مفعولان
فَقَالَتْ فَهَوِّنْ	يَكُنْ ذِكْرِي	مَعَانِيْنِ	فَهَوِّنْ	وَمَنْزِلِ
مفعولان	مفعولان	مفعولان	مفعولان	مفعولان

عربی قفا و اینانی وقف و اسعدی علی البکار عند تذکری حبیباً و منزله الذی یوجب لعل المعوج  
 بنده الموضح الاربعه الذخول و الحول و التوضیح و المنة و المنور باد که قوله قفا صیغه امر از وقوف  
 یا و اسعد است با نون خفیفه در اصل فتن بود و نون در حال حول با نون منقلب گشت حلا الوصل  
 علی الوقف و این کشیر الوقوع است و نظم باشد مثل قول عشی - وصل علی حنین لثبات الضحی  
 و لا تحذر المشرین و الله فاحمل ای فاحمل خواه در نشر کافی قوله تعالی انفسعا یا ثنیه است خطاب  
 بواحد و این در محاوره عرب بسا واقع است کما فی قوله تعالی القیام فی النار و انما اطلب خزان النار

لغات ۱۰ ابی کی بکار باضم الم و یه آ و از و الله کتبیم باریدن اقال کینه و کیرت علیه کیرت الله بید که لک  
 ابکار که یا بربدن و مباله با هم گزینن تا کی گریه دروغ نمودن کی بالقریب یا اگر بگفته کی علی نول المضمون گزینن گان ۱۲ ص  
 ۱۳ حبیب بعضی محبوب و در فیضی مذکور و نوشت و واحد و نون یکسان است و این با عنایت الله مراد است و شب و عاشق ۱۶



[illegible]

عربی لم یخ ولم یذیب اثر بالانه اذا غطها احد الیخین بالتراب کشف التراب الاخری عنها  
فارسی ناپدید شدن نشان آن منزل بسبب آنکه آمد و شد کرد در آن باد جنوبی و شمالی  
یعنی شاعر حد در بعضی دار معشوقه را بیان کرده میگوید که علت اختلاف باد های جنوبی و شمالی  
آنها آن دار معشوقه است زیرا که چون احد الیخین را گرد باد از او بپوشاند و آشکارا ناپدید سازد باد های دیگر  
از اطراف دیگر آمده آن گرد باد را می برد و آشکارا در آن منکشف نماید و هم تواند که مطلب اینچنین باشد که  
آنها آن دار ناپدید گشته است اما باعث ناپدید شدن صرف با نیست بلکه دیگر چیزهاست

[illegible]

چون بارش و غیره - جناب مولانا استادی میر محمد صاحب دایم فیضه قائمہ مراد از تسبیح الکریمین  
اختلاف آن ہر دو بردار و پوشیدن کی دار را بخاک و دیگری دور کردن خاک را از وی -

۳۱	۳۲	۳۳
تَرَى بَعْرَ الْأَسْرَامِ فِي عَمَةِ سَائِيهَا	وَقَدْ كَانَتْ كَانَتْ كَحَبِّ فَلَقْل	۳۴
چنگ ۱۲ آردان سنجید ۱۲	زمین بخت و آہوار ۱۲	جمع جہ دانه ۱۲ سیاه مرج ۱۲

عربی ترجمہ الخاطب روث الطبا البیض فی ساختہا شستہا المقتی علی القیعان کانہ لبوادہ و  
تفرقہ میری مثل حبوب الغفل فارسی اسی مخاطب می بینی لشکری آبی ہوان سپید را در صحن خانہ  
زمین ہوان آندار گویا کہ آن لشک دانه سیاه مرج ست یعنی سرای مذکورہ کہ جای ہوشان بود  
اکنون چنان دیدار شدہ است کہ بجز آہوان و لشک شان چیزی بنظر نیاید و باشد کہ  
این مبالغہ بود و در ویران شدن آن مکان یعنی آن جا کسی ز جہل انس و حش بنظر نمی آید  
تا آنکہ لشک آہوان آنجا بنشاید پیل سیاه ست در نہ رت یعنی وحش ہم آنجا نیست  
چہ جائیکہ انیس و بگستان خار ہم نمائندہ چہ جای گل -

۳۵	۳۶	۳۷
كَانَتْ عِدَّةُ الْبَيْتِ يَوْمَ تَحْمَلُوا	لَذَى سَمَاتٍ الْحَيَّ كَقَفْ خَطْل	۳۸
سحر ۱۲ زان ۱۲	لذی طافت ۱۲ درخت طلع ۱۲	نمکنندہ ۱۲ انداز ۱۲

عربی انی گنت عذاة الفراق یوم ارتحالہم عند سموات الحی کہ چہل کسر الخطل یخرج حب فارسی گویا  
کہ من بصبح جدائی روزنہ کہ کوخ کردند نزدیک درختان طلح و شکندہ خنظل بودم یعنی بروز  
جدائی شان کہ محبوبہ ام در میان آنها بود و از زار میگرفتیم و از چشم من سیلان سرخک  
چنان روان بود کہ از چشمم در شکندہ اندر این چہ مقرر است چون کسی خنظل و پیاز را

لغات ۱۵ آرام بر تیرہ اول جمع در کتب لغت ہوی سفید و ابن جمع علی القلب ست و قیاس نام بہرہ ثانی ۱۲ لکہ تیعان جمع  
قاع زمین است ہمو القواع جمع آن آمدہ و قیصہ احد و شئی غفٹہ اند کہ قیصہ نیز قیص قاع ست ۱۲ ام غفل درین دولت ست  
بضم ہر دو فاکند ہر دیکسہ ہا کہ بر ج ۱۲ غلہ بالضم میان طلوع فجر و خمس یقال تیتہ غدوہ بلانہ یوم لانہا من غیش ہر غلہ  
جمع - غدوہ یقین با آمدہ کردن قیصہ رواج غدوہ بالفتح و المداہم جاشت خلاف عشا اعتدال آمدہ کردن ۱۲ ص ۱۵ سحر  
بالفتح و ضم ہم سحرہ درخت طلح و آن درختی ست خار را در بزرگ کہ در ریگستان می باشد سحر بالفتح و ضم ہم ہم چہ سحرہ است  
اسم بضم ہم جمع غلہ ۱۲ ص ۱۵ غفٹہ نمکنندہ خنظل ویران آوردن دانه ۱۲

بسیب تلخی آنها از دیده اش بی اختیار اشک کشید روان شود -

۵  
یَقُولُونَ لَا يَهْدِيكُمْ  
أَسَى قَبِيحٌ  
عَمِّ دَائِد ۱۲  
باصبر ۱۲

وَقَوْلُهَا صَبْرٌ عَلَى  
مَنْصُوبٍ عَلَى حَالٍ مِنْ نَبَا  
مَنْصُوبٍ عَلَى حَالٍ مِنْ نَبَا  
مَنْصُوبٍ عَلَى حَالٍ مِنْ نَبَا

اعراب قوله وقولها منصوب علی الحال من قوله نیک - و جمله یقولون حال من قوله صبری و یقولون ان کیون وقولها حال من ضمیر یقولون فعلی هذا التقدير قوله یقولون حال من قوله نیک - وقوله اسی منصوب علی انه مفعول له بقوله لا تهلك یعنی قفانیک فی حال وقف اصحابی مرا که هم علی را اسی یقولون لی لا تهلك من اخرن و تجل بالصبر فارسی ایستاده شود که زیاد دوست گیریم در حالیکه ایستاده کنندگان اند یا ران و نه نشینان من دران جا بر سر من سواری خود را و حال آنکه میگویند مرا که هلاک مشو بخت فرط اندوه و صبر جمیل اختیار کن یعنی یا ران من در اینجا نصیحت میکنند مرا گویند که تشکیبائی کن و صبر نمان و خود را باندوه و طلال هلاک کن -

۶  
فَقُلْ عِنْدَ رَبِّكَ  
أَسَى قَبِيحٌ  
دَائِد ۱۲  
بیان احدی ۱۲

وَأَنْ شَفَا فَا فَا  
مَنْصُوبٍ عَلَى حَالٍ مِنْ نَبَا  
مَنْصُوبٍ عَلَى حَالٍ مِنْ نَبَا  
مَنْصُوبٍ عَلَى حَالٍ مِنْ نَبَا

عربی کیف لا ابکی وان شفانی من دانی و بجائی ما و یمنی من اثم کیونان بد مع صبر تمثال  
بل موضع بکار از معتد عند رسم قد اندرس و هذا استفهام تمکاری یعنی لا طائل تحت البکاء

لغات له صاحب لینی یا و نه نشینان جمع آن صحت بالفتح شل راکب و کب و حبه مثل فارة و فنه حجاب مثل جامع و یارب  
صحبان مثل شب و شبان - و صاحب جمع صحت مثل فرخ و فرخ و صاحب جمع صحت مثل یقال فی الدار یا صلح چنانچه در شعر  
ار القیصر یا صلح تری و قفا لاری یا صاحبی ۱۲ ص ۱۲ مطبوعه بارگی و جمع آن مثل یا و صلی و مثل یا و صلی می آید و بارگی را مطبوعه از ران  
گویند که بر مطا آن سوار شوند یعنی پشت آن بعضی گفته اند که مطبوعه شتی از مطبوعه دعو المده فی السیر و کبارگی در سیر کشیده شود  
لنه آفر مطبوعه گویند ۱۲ شرح نوزنی ۱۲ عبیره بالفتح اشک بامیدن گرمی و سوزش چشم و جمع آن عبرات نوزن و قلب عبیر مثل بده و بده  
شک مهرای بالفتح اما ران مهرای بریق و اصل مهرای بریق اما قی بریق است و اصل آنرا قی بریق و اصل بریق بریق و اصل  
نیز قی بریق پس عزم را با بدل ساخت بخت نقالت اجماع هر نشین در آنرا قی که صید و مضارع مکمل است - و گاه الله و اجمع  
شود چون امرای بریق امرای قافله ترق و ذلک مهرای بسکون الداء و ذکر که ۱۲ شرح عبد الرحیم ۱۲ درس در دین پدید آمدن  
نشان و ناپدید کردن لانه و مقتدی - درس با کسر و در پس جهانه گفته در سالن جمع ۱۲ ص ۱۲ ممول یعنی یکی به حال عول  
الرجل و عول اذ ابکی و انما صوته و ایضا یعنی معتد و فرادرس ۱۲ شرح عبد الرحیم و زو زنی -

فی هذا الموضع لانه لا یرجیبا اولیس فی هذا الموضع من یتمه علیه ویفرع الیه فارسی حالانکه  
شقای من اشک ریخته است پس آیا هست نزدیک نشان دار کنه جای گریه یا کسی که  
بروی اعتماد کرده شود بگریه خویش یعنی اگر چه رفیقان من از ناله و گریه منع می کنند مگر  
چگونه نگریم حالانکه تندرستی من از بخوری عشق اشک ریخته است چه اگر از نالیدن اندوه  
و ملال دور می شود و دل حزین تسلی یابد باز شاعر بهوش آمد و قائل نموده می گوید که آیا  
در گریستن اینجا فایده متصور است فی فی بل بی سود چه آن جانم جای بکاست و نه کسی است  
که برگریه من ترجم کند البته اگر یاران من آنجا مقیم بودند ی گریه من آنجا مفید بود می د  
نمکن که بل برای تحقیق باشد عیشش بیکه بیشک نزدیک رسم دار کنه جای گریه است یعنی چگونه  
نگریم حالانکه تسلی بخش من اشک ریخته است پس باید که اینجا ناله کنم چه البته اینجا جای گریه است

کَذَلِكَ مِنْ أَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّهُمْ	وَجَارَتْهَا أَمْرُ الرِّبَابِ بِمَا سَلَّ
خطاب بنفس خود ۱۲	مبدل منه ۱۲ همایه ۱۲ بدل ۱۲ فارسیه ۱۲

عربی عادتک فی حب عنیره کعادک فی حب ام الحویرث و ام الرباب قبل عنیره التی  
شفتت بجهالان فارسی عادت تو در عشق عنیره مثل عادت تست از عشق ام حویرث  
که پیش از عشق او بود و همچون عادت تست از عشق همسایه ام حویرث که مسماة بام رباب  
است در کوه ماسل یعنی شاعر بنفس خود خطاب کرده میگردد که بهر حرمان نصیبی در رخ  
کشی تو در حب عنیره همچنان هست که پیش ازین در عشق ام حویرث و ام رباب بود در ماسل  
یعنی چنانچه از عشق شان همیشه رنج و ملال بردی و فائده خبر داشتی همچنین از عشق عنیره  
رنج میبری و بعضی گفته که قوله که ایک مفعول یقولون که در بیت و قوافیهاست باشد

لغات ۱۵ دل جلینه ششخته بگریه غمیه دیدن بگریه بلیقه غمزه جبهه طبیعته طبیعته غمزه بخلق و میده بجهت  
خصله بخله یقیمه بجهت بجهت تاس خیم شمال را دلبه عادت بده الفاظ یعنی خوی ۱۲ شرح و هم دلب یعنی رخ کشیدن و گوش  
در کار ۱۲ قوله که ایک از خبر لیدن از غم و دلبه و ایک ۱۲ اصل بفتح سین نام کوه ۱۲ ۱۲ ۱۲ ۱۲

إِذَا قَامَتَا تَضَوُّعَ الْمَسْجِدِ مَعَهُمَا  
 شَرْطُ ١٢ الْحَامُ حَرِّتُ دَرَامٍ رَابِعٌ ١٢

نَسَبُوا إِلَيْهَا جَاءَتْ بِهَا الْمَرْفَعُ  
 أَيُّ الْقَتْلِ الْعَصَا ١٢

فَقَاضَتْ دُرُومُ الْإِسْلَامِيِّ مَوْصِيَّيْهِ ۙ  
روان شد ۱۲ بقصدتین ۱۳

۹  
عَلَى الْإِسْلَامِيِّ مَوْصِيَّيْهِ ۙ  
پیش سید ۱۳ ترنود ۱۴

لغات **الف** نسیم بوزم از نزار و غیره چنانکه بوی خوش دارد از خیابان از غیاضت صبا بالغ و انصاف و یکدلی زلف مشرق  
ز لعلی گفته اند مشرق که در ایام بهار در دو غیاضت که در دو معراج و مع سرنگ سرشک باریدن چشم در مظهره سرشک - دمارع  
انضم که چشم که از غلغلی از بیری بافرد - و مع لعلین نشان و اثر آب چشم بر رفسا ۱۲ ص ۱۱۱ بدین چشم منقوش اعیان - عیون  
عیان چشم از آن و لعلین آن عیون ۱۲ ص ۱۱۱ مثل دوال غنیمت محال جمیع دواله الکس فیضی از دوال غنیمت محال جمیع دواله

وَلَا تَسْتَكْبِرُوا كَمَا تَكْبِرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

الْكَرْبُ يَوْمَ كَانَ مِنْهُمْ صَاحِبُ

اعراب بخورنی یوم فی قوله ولا استکبروا یوم القیامه علی ان مامون بولید یعنی الذی والتقدیر دلاسی  
 الیوم الذی یوم یوم و الحیر علی ان ما زامده والیوم بخور علی اضافه سی الیه فکانه قال لاسی یوم ای  
 ولا مثل یوم و ایضا سیما تخصیص غریب رب یوم صاحب ظفرت فیبه بوصول انسان و ظفرت فیبعثین نام  
 منن دلا یوم من تلك لایام مثل یوم دانه جلجل خانه کان آسن الایام و الخفا قرسی آگاه باش که  
 بسیار روز خوش و نیک بود از دصال مشتوقان و نیست روزی از ان ایام مان یوم دانه جلجل  
 یعنی شاعر نفس خود خطاب کرده میگوید که آگاه باش فقط ایام اندوه و ملال ایام بلکه ذکر ایام  
 خوش و خرم را بزبان آور چه بسیار روز از محبوبان گل اندام در مجیدینان خوش خرام خوب نیک  
 بود و خصوصاً روزی که بدانه جلجل از دصال غنیمه خمره مراد بر جیدی که آن روز بهترین روزها  
 بود و قصه اش انیکه امر القیس بر غنیمه سخت شیفته بود و بوصول کشتن کزنی شد روزی زنان  
 قبیله بروز کوچ بداد جلجل رفتند امر القیس ازین منی آگاه شده از مردمان تخلف نموده  
 پیش از رسیدن زنان مذکور بداد بخار رسیده پوشیده ماند چه می دانست که چون ایشان باب  
 میرسد غسل میکنند و زنان مذکور که دو شیرگان بودند و غنیمه میان شان بود آنجا رسیدند و جاها  
 خویش کشیده اندرون آب رفتند امر القیس که کمینگاه نشسته بود از ان مکان بیرون آمده هما  
 شان جمع نموده بر آنها نشست و سوگند کرد که جامهای شما خواهم داد اگر نیکه برهمنه سوی من از  
 آب بیرون آید پس زنان مذکور زبان دراز با وفا صحت نمودند و چندا نکار بشیر کردند و کمتر رسید  
 تا چار زنی از ایشان که نسبت شان شرم کم میداشت سولیش بیرون آمد امر القیس جان داشت بر و  
 انداخت پس جمله زنان یک یک شده بیرون آمده جامهای خویش گرفتند و غنیمه که از آب  
 بیرون نیامد و انکار کردند امر القیس از قسم داد که بسیار می بدید و او انکار کرد و گفت ای دختر  
 لغات له در کلام عرب رب برای قلیل موضوع است و کم برای کثیر گاهی رب را در کثیر بر کم حل کنند  
 چنانچه کم را در قلیل بر رب مل کنند ۱۲



همان لابد است ترا که آنچه زنان باقیه کردند تو هم مکن آخر چون چاره ندید از اینجا بیرون آمد مرا القیس  
 او را القیس پیش بر بسته دیده جامه اش حواله نموده چون جامه های خود پوشیدند مرا القیس را اقامت  
 کردند و گفتند که ما را اگر سنه کردی و از قبیله ما باز داشتی پس مرا القیس گفت که اگر ناته سوار سی خود  
 بجهت شاد رخ کنم شما تنادل خواهید که گفتند که بی پس ناته خود بخود نمود و زمان مذکوره همین بهم  
 آورده گوشت بریان نموده خوردند و همراه امر القیس مشکینه پر از شراب بود ایشان را نوشانید  
 هنگامیکه زنان مذکوره اراده کوچ کردند پالان شتر ماده اش مع دیگر اسباب بستران خویش  
 بار کردند و عنینزه او را بعد از مساجت بسیار و سفارش زنان میان کوبان و گردن شتر خویش  
 طوطا و کمرها سوار نمود. الی هذا اشاره الشاعر بقوله ویوم الخ -

<p>و یوم عقرت لعلک ای مطیق  <small>محررت ۱۲ زمان در شیرگان ۱۱ ای ناسی ۱۱</small></p>	<p>فیک عیامن کو هه المحمل  <small>موصوف ۱۲ صفت ۱۲          ای یاقوم اشهد داعجی ۱۱          و یاقوم اشهد داعجی ۱۱          فیک عیامن کو هه المحمل</small></p>
--	--

اعراب قوله یوم منی علی الفتح مع کونه مسطوفا علی مرفوع او مجرور و یوم بداره جلیل لما  
 اضافه الی الیمنی و هو قوله عقرت الالف فی قوله یا عجب ابدل من یار المکمل صله یا عجبی المنادی  
 مخذوف تقدیره یا قوم اشهد داعجی - و یار الاضافه یحوز قلبها الف فی السند و  
 نحو یا غلامانی یا غلامی عربی هذا الشاعر فضل یوم داره جلیل و یوم عقر مطیبه لایا بکار علی  
 سایر الایام الصامیه التي ظفر فیها بوصول حبائمه ثم تعجب من حملن رجل مطیبه بعد عقرها  
 لمن فقال یا قوم اشهد داعجی من رملها المحمول علی مطین فارس و قصه صاده و زی که ذبح  
 نمودم برای زنان و دشیزگان ناته خود را پس اسی عجب من از پالان ناته کشته که پرواشته  
 شده است بر سوار سی ایشان یعنی شاعر یوم داره جلیل را که یوم ذبح نمودن ناته خود  
 برای دشیزگان بود بر سایر ایام وصال محبوبان فضیلت داده میگید که روزی بداره جلیل  
 برای دشیزگان ناته خود را ذبح نمودم و ایشان پالان آن ناته را بر بارگی خود برداشتند

لغات سلمه غلامی این غلام را دشیزه زن باکره و دختر دشیزه را غلام از آن گویند که اوست با و ناله تمام و نونی دشیزه است غلامان

فَقَالَ الْعَدُوُّ لِي بِرَبِّكَ شَيْءٌ  
وَسَمِعْتُ كَلِمَاتِ الدِّينِ الْمُفَصَّلِ

عربی حیدر عقرت مطبقی لکنداری فحیدلین برینین بعضین الی بعض بشده ایا مزارخا و شاطا و دیرین بشده  
الذی ہو کد اب الایر بشده لای بعض المقبول الذی یلغ فی قلبه فارسی پس همه روز و دوشنبه کان  
می انداختند گوشت آن ناله را و همه پیه آنرا که مانند ریشهای البرشیم سفید است تافته شده یعنی ایشان  
گوشت آن ناله را بنشاط تمام می خوردند و از روی مزاج و نشاط گوشت و پیکان را بیکدیگر نمی انداختند

وَيَوْمَ حُذِرْتُ الْخَلْدَ عَنِّي  
عَلِقْتُ ۱۱ غَلِي لَوْمَ عَقْتُ ۱۲  
عُودِج ۱۳ بَرَل ۱۴

فَقَالَتْ لَكَ الْوَيْلُ إِنَّكَ مُوْجِلٌ  
۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶

اعراباً قوله خدر عنيزة بدل من الخدر و قوله عنيزة منصرف من الضم و لغة الشجر الابی منصرف  
لكن هذا منصرفه ثانيتاً و قوله لك الوبلات جملة معترضة دعاء منها له في معرض الدعاء عليه  
عزلی و لا یوم من تلك الايام الصالحة مثل یوم خلعت خدر عنيزة فدعت لی و قالت انك  
تصیر فی راجلة بحر كسك طر بعیری فان هذا الیوم ایضا من احسن الايام و افضلها فانی  
و حضور صا و زنی که داخل شدم هو و ج را که هو و ج عنيزة است پس بمن گفت خرابی باد  
مرتز که بدرتیکه تو بیاد کننده منی یعنی نیست روزی از ایام صالحه که از وصال محبوبه  
متمتع شدم خوشتر مثل روزیکه در هو و ج عنيزة بودم داد از بعض کارهای من مثل بوس  
کنار و غیره بنگ آمده گفت که دای باد بر تو که تو با من این شوخیهای کنی و مرا بیاده

فیات علی خدر بالکسر و ذکر برای جاریه در اعلان خاکه کشیده میشود. خدر در اخذ از حجج و القادر جمع آنها خدر زن  
پرده نشین دمنه تو لوم حضرت الحارثیه و جاریه خدر را ای مقصود را فی خدر را لا بر زمانه همیشه دمنه خدر را لاسد  
ولایت خدر ای شیر و ریشیه. اخذ از مقیم بادن مرد و در اهل خود و شیره ریشیه و باند و آشیانه خود و خدر یعنی بروج نیز باید در آن  
بیت مرد و بروج ست را ص ق ز و ز و می که یتقال رجل لرجل یرجل جلا فورا جل اجلبه ان ای صیه تراجلا و از و





دور کن فائده درین بیت جنی است که شاعر مشوقه خود را بمنزله دخت قرار داده و هر چه پس کنار  
از دیگر فنی بمنزله میوه شمرده - دیروسی لعل بفتح اللام و کسر یاء از دوزنی و عبد الرحیم

۱۶	فَالِهَيْتُمَا عَنِّي ذِي تَمَاكُمُ مَحُولٌ <small>از دوزنی ۱۳</small>	۱۷	فَمَثَلُ حَبْلٍ أَقْدَمَ طَرَفَتَهُ وَنُضْمٌ <small>ای رب خلقت فی احسن واکمال ۱۳</small>
----	---	----	---

عربی فرب امرأة حبلى قد اتيتها ليلها و رب امرأة ذات رضيع قد اتيتها فاستغلت بها عن دلدل  
رضیع خلقت علیه العود و قد اتى علیه حبل کامل فارسی پس بسیار حسنان مانند تو که نان باردا  
بودند شب نزد ایشان رفتم و بسیار زن شیرده که نزد ایشان آدمم و باز دخترم و دراز از کودک  
یکساله اش که خداوند تعویذات است یعنی مرا از دصال خویش دور کن چه این کار نه تنها  
از تو می خواهم بلکه از دصال بسیار زنان باردار که ببردان غبتی ندارند مخطوط شدیم و هم بسیار  
شیرده که ایشان را ببردان میلی نباشد و الفت مادی بر کودک آن بسیار بود و بدو آن چه الم او است  
داشتن بمن پرداختند و از خود بافتند پس تو که چنین نیستی بلکه دشمنه هستی کی از من رها کنی یایی

۱۸	إِذَا مَكَانِي مِنَ خَلْقِهَا أَنْصَرْتُ لَهَا <small>ای محول ۱۳</small>	۱۹	وَلَحِقْتُ بِشَقِيهَا لَمْ تَحُولْ <small>ای محول ۱۳</small>
----	---	----	---

عربی اذا بكی البصبي من خلف الموضع انصرفت اليه نصفها الاعلى فاضطته تحتي نصفها الاسفل لم  
تحول عني فارسی هرگاه کودک آن شیرده پیش میگریستی نیمه بالابوشش گردانیدی نصف اسفل که  
زیر من بود از جای نگردانیدی یعنی با وجودیکه مادران را درین حال چیزی از کودکان تحول  
نگردانند تا هم آن شیرده بسبب گریه کودک در حصول مقصودم خللی روانداشت ظاهرا این معنی  
مرا دشاعر نیست چه صیرغافش است و این عجیب است نزد جمیع شعر خصوصاً شعر اعراب و اگر  
همین معنی مراد بودی میتوانست که این مضمون بکنایه درآیند و گوید که - اذا بكی من خلفها بدات به  
ولم یک منها ما بین مولی - یا مانند آن و از عجیب رها کنی یافت پس ظاهر اینکه از شوق

له الهاء بازداشتن تقال بیت عن الشیء الی عن الیها اذا شئت عنه و سلوت و البیته الهاء اذا شئت ۱۳ و دوزنی  
شاه محول بر دوزنی فاعل کودک سال گذشته یقال احسن البصبي اذا تم له حبل فهو محول ۱۳



بمعنی اهل و يقال ملا یا جل و کذا لانشی و الحیح و التثنیه عربی یا فاطمه و معی بعض لالک  
وان کنست قصدت فراقی فاجلی فی ابحران قارسی چون نوبت تا اینجا رسید گفتش که ای  
فاطمه بگذر بعض یمن نازنهای را داد اگر بدیستی که تواند بهر جادای من غم را بنهرم و اری قطع هوا  
من آهنگ مصمم کردی پس بروش نیکو کن -

اعترک منی ان حیدک قاتلی ۲۰ و انک کما کاتمی لقلب کیف فعل

الالف للاستفهام اتی بالتقریر لا الاستفهام والمعنی قد غرک منی کون حبک قاتلی و کون قاتلی  
مطیعاً لاک بحیث هما امریه تشبیحاً - فیل لالف للاستفهام الانکاری یعنی لیس که کس علی خیل  
ایک لک لک ز نام قاتلی بل تا مالک ز نام قاتلی لانت و الانسب هو الاول لان مثل هذا الکلام  
لا یلیق فی النسیب الحسیب قارسی بر آئینه فریب داده است ترا از من این خیال که حجت تو کشنده  
من است و تو مفرد گشته بر این که هرگاه دلم را بخیزی بفرمای بیخون و قست بیا آر یعنی ترا غرور ست باینکه  
حب تو در دلم بکمال رسیده است و میدانی که هر چه خواهی کرد ما را اجمال خلان نخواهد ماند بهر چه  
خواهی کرد بشم من نیز بخواهد نمود و هر چه خواهد نمود بدون خطبه بخواهد آورد و ازین باعث  
بیجا و کثرتهای ناموزون میکنی در طبیعت من غم میفرمائی و گین که همه برای استفهام انکاری  
برین تقدیر معنی اینکه آیا مفرد گشته و فریب خورده و این چنین گمان برده که حسب قاتل من  
و دل من مطیع و فرمان تویی فی این همه خیال محض تو ست بل ز نام احتیاج من بدست من  
نه بدست تو اما مطلب اول احسن و البقیه ست -

و ان ذک فلک سائنک و ان ذک فلک سائنک ۲۱ فسی فی قیاتی و ان ذک فلک سائنک

تو که شیاتی قاتل اراد بالشیاب القلب و قد حلت علی القلب فی قوله تعالی و شیابک فطهر  
و المعنی ان سائر خلق من اخلاقی فخره چی قلبی من قاتل کسای تغار و قیاسی از وی علی قلبی

لغات ۱۵ سئل کین چیزی و بر آوردن پیران ۱۶ لک لول افتاد و بشم از ستور و شل از طیر و یقال لیس و بشر  
و اطراف و انشال کذاک و حقیقت بشم متدی و لازم و نسل و نسلان جانم از کلف افتاد و ۱۷ ص -

افکار فک - وقیل اراد النیاب الملبوسه نکانه کنی تباعده النیاب عن تباعده المعنی ان سمارک سجیه  
من بجایای فاخته شیای من شیا بکسی فاخته کنی کنایه فانی لا اوله الا اثره لا انقیادی لک میلی  
ایک فارسی و اگر هستی تو که زشت نماید ترا از من خصالتی پس بدر کن دل مرا از دل تو تا جدا  
شود قلب من از قلب تو یعنی اگر خصالتی از خصائل من خوش ننماید بلکه زشت نماید پس دل من که  
نزدیقت واپس بده تا دل من از دل تو بدر آید و محبت تو در دلم نماند چه مثل تو معشوق بسیارست  
یا اینکه جامه از جامه کشیدن کنایه از مفارقت نمودن و جدا افتادن است یعنی اگر خلقی از اخلاق  
من خوش نمی آید دانهین جهت ترا از من نفرت است پس منکه از جویندگان رضای تو ام  
نمی خواهم که ترا بر خلاف رضا تکلیف دهم پس بواصلت من اگر خوشنود در ارضی نیستی بلکه  
مهاجرت و مفارقت من ترا خوش می آید پس هر چه که ترا خوش آید بکن من بهر حال متقاد تو ام  
اگر چه در آن مرگ باشد فائده فرق میان هر دو معنی اینکه بر تقدیر اول بیان بی پردائی است  
و بر تقدیر ثانی بیان غایت فرمانبرداری -

وَمَا ذَرَفَتْ عَيْنَاكَ إِلَّا لَاصِرِي تانیه ۱۱  
بِسْمِ اللَّهِ فِي أَشْكَارِ قُلُوبِ مَقْتَل ای جزئی ۱۱  
پاره پاره ۱۲ دلیل محارره

قوله بسیمک ستعاره للفظ عینها و معها اسم السهم لتأثیرها فی القلوب تاثیر السهام فی  
الاجسام المعنی و ما کیت الا تجرحی بسهمی لفظ عینیک و دفنها قلبی المنکسر الذی دلالتة بعینک  
غایة التذلل - وقیل اراد بالسهمین المعنی والرقیب من سهام المیسر و هی عشر - القدر ثم  
التوأم ثم الرقیب - ثم المحلس - ثم المنافس - ثم المبل - ثم المعلى قللها حصنة - وللتوأم  
حصتان - وکذا الی المعلى وثلاثة لا انضبار لها و هی السیف و المیخ و النوع فمن فانه بالمعلى الرقیب  
فقد فانه بکسج اجزاء الجزر لان للمعلى سبعة اجزاء والرقیب ثلثة - و تحریر المعنی علی هذا

لغات ۱۰ ذرت - ذرفان - زدن شدن اشک ایقال ذرت لدرج ای سال ذرت عینه ای ذرت ۱۱ ص ۱۲  
۱۱ قلب اعن را می دل شکسته پاره پاره من تو کو بر متاعش را ذره اشکست قللها و قللها اعشاره و صفت برهه و جمع ۱۲ ذرت  
و عبد الرحیم ۱۳ تقطیل دلیل در ام کردن دل که بشود عشق گفته باشد ایقال قلب مقل ای مدلل شکسته عشق ۱۲ ص -

القول و باکیت الالهی قلبی کله و قفوزی بحیج اجزائه و الا عشار علی هذا التقدير سبع عشرة و ان  
اجزاء اجزاء و عشرة و ايضا قوله لقصرتی یعنی تقصیر قاری روان نشدند و در چشمهای تو که  
اینکه زخم کنی بهر دو خدنگ نگاه تو در دل شکسته که بسبب عشق تو دلیل و رام کرده شده است  
یعنی هنگام که چشمه دماز اشک نمود از چشم تو من بسبب جاری کرده که حبیب کنی دل شکسته  
مرا به تیر چشم جگر دو ز خود و سبل سازی و گفته اند که مراد از سپهر و تیر معنی و قیاس انداز  
تیرهای قالیس منیش اینک چشمهای تو روان ز شد بگر اینک قیسه کنی بهر دو تیر قالیس که  
معنی و قیاس است بهره بهره دلم را بخلایه اش اینک تو بوقت ناز و شج باین سبب بگری  
نمودی که بزنی چشمهای دل مرا یعنی دل مرا تمام اجزایش مالک شوی -

و یضیحه خلدی که یکنم خباثتها (ای در بیهوشی ۱۲)	۲۳ و یضیحه خلدی که یکنم خباثتها (ای در بیهوشی ۱۲)
---	---

اعراب قوله غیر روی بالنصب علی الحال من تارفت و با بجز علی بصفة و غیر فی الباء  
ما زمة حذر ما کالین فی الاسلامه عن الحیض أو الصوم أو الصفا یا طلب بها الفقه شایها  
انتهت باللوه با علی شکست غیر حصر و لا فرغ و لا عاجل الانی لا اتممت احد حتی اقبل غمها و اقبل  
بغیر ما فانی و بسیار زنان پرده نشینان با گریه که قصد کرده نشود خیمه شان بزور دار گریه فتم  
از بازی و ظرافت ایشان در حالیکه شبانی کنند و تمیم یعنی از لوه و لب باز آنیکه در صافی  
دنگ و غیره به بیضه تشبیه دارند و بسبب غلوه و تسب و رفعت شان کسی پیرامون خرگاه شان

لغات له بیضه تخم مرغ و خایه نهادن مرغ و جاجه بالفضالت منه و خصیه - و بیضه البدن تخم شتر مرغ و فی  
المثل هو اذن من بیضه البدن اسی بیضه انعام النحیر کما - و جاجه بیوض ما کمان بسیار خایه بیضی بچین جمع ۱۲ ص  
له و دم طلب کردن یقال و دست فلان و دست فلان اذ اجلته بطلب الشئ ۱۲ صراح له خبا با لکسر  
و المخرگاه و خیمه و خیمه جمع و آن از ویر و صوف باشد و آن بر دو یا سه تن قائم کرده شود و اگر زیاد باشد و ترات  
نامند یقال استخینا اخبار اسی بضم خاء و انجیته اخبار اسی عکته و خیمه اینجا ۱۲ ص عکته و الفتح باری کردن  
و بیهوشی از بیهوشی و باری کردن و باری را هم گویند - وزن دوزخند و چرخ را که از علم خبر باز در و دو و الحدیث  
انما نهاد کلمات و سر و دغا دانند آن ۱۲ ص -

تَبَاكَوْنَهُمْ أَحْرَاسًا إِلَيْهَا وَمَعْنَاهَا ۱۶  
در گذشتیم ۱۱ ای ایسان ۱۱ یعنی خبر ۱۱ معانی ۱۱

عَلَىٰ حُرَاصَةٍ أَوْ لَيْسَ بِهَا مَقْلَبٌ ۱۷  
متعلق بر حواصی ای حواصی ۱۷ ای یکون ۱۱

<p>۲۵</p> <p>عَرْضِ اَتَمِّ الْوَشَائِعِ الْفَصْلُ</p> <p>مضروب نبرع حاصل می کشش ۱۲ جیل ۱۲</p>	<p>۲۵</p> <p>اِذَا مَا التَّرْقِيَّ السَّيِّئُ تَوَضَّعَتْ</p> <p>ظرف اقدار تجاوت ۱۲ بر وزن ۱۲ کلامه ظاهر شود ۱۲</p>
--	--

لغات ۱۵ احمر اس جائز است که آن جمیع حارس باشند نیز لایع صاحب و اقحاب و ناصر و انصار و شاه و آشهاده  
و هم جائز که احمر اس جمیع حرس باشند نیز لایع قتل و اجبال و جبر و اتحار بعد هر جمیع حالت باشند نیز لایع خادم و غائب  
و غیبت و طالب و طلب و عابد و عابد ۱۲ روزی ۱۵ حراس جمیع حریص مثل ظران و کرام و لایع که جمیع طرفه که یکم و نیم است ۱۲  
۱۵ اسرار از اخذ دوست اعیان از اهل و الاضاحه و جیبا ۱۲ ۱۵ ثریا یعنی بر بدین و آن ششصد ستاره است متصل دیگر  
آن منزل سوم است از منازل قمر ۱۵ فصل ششم و اید که میان هر دو لایع و اجیز می فرمند و غیره برای تفاوت کنند و این



المرأة المتوسمة یعنی آیتها عند ریت نواحی کو اکب الشری فی المافی الشری فی خاری قلیکه بر وین  
در آسمان ظاهر نمود که در اندر مثل آشکارا کردن عقد مفصل کنار خود یعنی در گذشتیم با  
در اسوی فخره مذکوره و قلیکه کو اکب ثریا در افق شرقی ظاهر شد یعنی بوقت نیم شب فائده کنار  
ثریاء اکبنا را های جواهر شام مفصل تشبیه اده - و تفاوت مابین کو اکب با بستر تفاوت در غیر که  
میان جواهر رشته باشد که دانیده - بعضی چنین گفته اند که کو اکب ثریا را در تابانی جواهر شام تشبیه کرده که  
چنانچه ثریا در وسط آسمان تابان باشد همچنان و شام مفصل در وسط زمین منوخته و خشان گردد

فَجَعَلْتُ وَقْنَ نَهْمَتْ لَنَوْمٍ شَبَابُهَا حالی ۱۲ بر کشید ۱۲	لَدَى السَّمَاءِ الْكَاسِبَةِ الْمُتَفَضِّلِ ظرف لغز و شام و شام ۱۲ پوشاک ۱۲ مفصل پوشیده ۱۲
--	--

عربی آیتها و قضاعت الثیاب للنوم دون لوب واحد تمام فیه و قد دقت عند الشتر قتب  
لی فاله سی پس درم نزد محبوبه مذکوره در حالیکه برون کشید برای خوابهای خود را که جامه  
کسی که بجهت خوابیدن مفصل پوشد در حالیکه استاده بود و نزد و بعضی پس درم نزد محبوبه مذکوره آن  
وقت که برای خوابیدن بجز جامه شب خوابی همه پوشاک را برون کرده نزد و استاده انتظار  
میکرد و و برون کشیدن جامه از تن و باقی داشتن مفصل بیکه تا امتدادش آلودگی خوابش  
را دیده او را بگذارد و پس کارهای خود در وند اما فی الحقیقه تا آلودگی خواب بود بلکه مقصودش این  
که بدین حیله خود را از روی دور شوند و دیگر آسایش در آن وقت که او جامه های خود را از تن برون  
کشیده فی الحقیقه متعجب خواب بود و خواست که بخوابد من بکناره پرده رسیدم برین تقدیر قوله  
لدى الشرجت متعلق باشد و بر تقدیر اول بواقعه مذکور -

فَقَالَتْ يَا لَيْلَى مَا لَكَ حَيْدَةً عزیزه ۱۳ عطف ۱۲ نانیه ۱۲ عدد ۱۱ چاره ۱۲	وَقَالَ إِنَّ أَسْرَ عَيْنِكَ الْعَوْدَ تَحْتَلِي نافیه ۱۲ زائده ۱۲ ای غایبه انش ۱۲ تکلف ۱۲
--	--

لغات لعل برون کشیدن جامه و تفسیر برای مبان از ۱۲ لعل مفصل پوشنده جامه واحد چون اراده  
سبکی در کار کنند - و مراد از لعل لعل مفصل است و آن جامه ایست که آستین ندارد و بوقت خوابیدن برای سبکی  
می پوشند و آن را در فارسی با دروزه و جامه خواب در اصطلاح گویند - ۱۲ -



اعراب قولیمین الله نصبه علی ضما الغفل و بجز زنده علی بن ابی طالب و خبر من تقدیر همدین الله  
قسمی لکن الاول قریب الی الحاوره - و آن فی قوله ما ان زنده و سی ترا مع النافیه عری نقالت  
الغنیة قسم قسم الله مالک حیلته ای مالک حیلته لتسلم عن القتل کیف و قد جئت فی وقت کذا  
فی هذا المقام الهائل او مالی لدفک عنی حیلته او مالک عذر و حجت فی ان لفضلی بطرقا یای لیلیا  
و ما ری ضلال الشق منکشف اعنک فارسی پس گفت بخدا نیست مژده چاره دینی بنیم که از تو  
اگر اهی عشق منکشف و در شود یعنی چون نزد محبوب رسیدم پس گفت مرا که سوگند خداست ترا  
حیلته نیست که بذریه آن جان سلامت بری بلکه بشکست شهنشاه مقتول عوایر شد چه چنین قتل چنین  
مقام مائل رسیدی دینی بنیم که اگر اهی عشق از تو دور شود بلکه این سودا از دعاغت بدره شود  
میرهن باد قوله مالک حیلته است احتمال دارد یکی آنکه نیست مژده چاره که جان خود را صحیح و  
سالم بری دوم اینکه ترا عذری و بهانه نیست در نصیحت کردن من یعنی مرا رسوا کردی که چنین  
وقت نزد من رسیدی سوم آنکه مرا حیلته نیست که آن ترا دفع کنم و عذری نه که از تو راهی یابم  
پس درین صورت تقدیرش انیکه مالک عنی حیلته ای معنی اولی قریب و انسب است -

<p>۲۸ مطلق به شرح ای آخری قدینا ۱۲ آنگاه از خود صوف ۱۲</p>	<p>۲۹ ای آخر جهان نذر</p>
--	-------------------------------

اعراب قوله ش فی موضع نصب علی الحال من المفعول فی همدان که از خبر فی بعض النسخ فی  
موضع تشی امشی مکان حالا من الضمیر فی خرجت عری آخرتها من خد را و اهی تشی و  
تجرو را کنادیل کسا و مصور بقصا ویرا حال تنفی به آثار اقداسا فارسی بیرون آوردن آن  
محبوب را از محله او در حالیکه میرفت و میکشید از پس ما بر هر دو نشانهای قدم ما در چادر را

لغات سه ذیل دامن - ذیل اذ یال جمع - و دامن کشیدن از ضرب یضرب - ملائذیل چادر دامن دراز  
آذانه فروختن دامن در پشته و جز آن - فرس ذائل اسب دم دراز - ذیل کذا کذا ذیال طوت منه ذره دامن  
دراز و یقال ذیل ذائل و هو الموان و الخری و جاز اذ یال من الناس ای او آخر منم ۱۲ هرا ح - - - - -

که نقشش بتصویر پالان شتر بود یعنی آن محبوبه گلچرخ در دهنش بر زمین میکشید تا نشانهای قسم ما نماید  
اگر در دوشناخته نشود سببش اینکه زمین عرب گیتاگست در دمان آجا قیاسا ناس که  
نقش قدیم راحی شناسد که نشان فلان کس است -

فَلَا تَحْزَنْ فَاِنَّ سَاعَةَ الْحَيِّ وَالْقَيُّومِ <small>فلا تَحْزَنْ فَاِنَّ سَاعَةَ الْحَيِّ وَالْقَيُّومِ</small>	۲۹ اِنَّا بَاطِنُ خَيْبِ ذِي خَفَاةٍ عَقْلٍ <small>اِنَّا بَاطِنُ خَيْبِ ذِي خَفَاةٍ عَقْلٍ</small>
---	--

اعراب الحفظ هو صفة حفاف انزل منزل لا سار لانا اعطامن علامته التائيت والواو  
فی دانتی عند الکوفین زائده و هو جواب لما - وعند البصرین ان الواو لاترید فی جواب  
و یكون جواب لما محذوف فی مثل هذه المواضع او الجواب البیت الاتی عربی لما جاوزنا  
تقبیلہ و خرجنا من مجمع میوتهم و اعتمدنا بطن خبت ای صرنا الی ارض متسعة ذات زبل متوجج  
مترک طابت حالنا و رقی عیشنا لکما یفهم من البیت الاتی فارسی پس هرگاه طی نمودیم مسافت  
کشادگی آن قبیلہ و اعتماد نمود با ما شکم زمین پست که صاحب یک توده کج در دهنش است یعنی  
هرگاه که از فضائی بادی بیرون آمدیم و در میانه زمین پست رگیناک رودهای ریگ کستر در دهنش  
است رسیدیم و از ترس قبیان امین شدیم هر ام خوشتر از آن عشقه فارز شدیم و دان بخت اب بیت  
اتی شد بکن که بیاتی جای شد و این همه مطالبند بصرین است بر زمین کوفین و نیتی جواب است از راست

هَضْرَتُ دِفُودِي اسْرَاقًا كَلَيْتٌ <small>هَضْرَتُ دِفُودِي اسْرَاقًا كَلَيْتٌ</small>	۳۰ عَلِيٌّ هَضْرَتُ الْكَلْبَةِ دِيَا الْكَلْبِ <small>عَلِيٌّ هَضْرَتُ الْكَلْبَةِ دِيَا الْكَلْبِ</small>
---	--

اعراب قولہ ہضرتہ کلمہ منصوب علی الحال من تملیت و کم القیل مضمرہ کلمہ لان فیما اذا کان مخفی  
مفعول لم تلمحه علامۃ السانیت عربی لما جاوزنا ساعۃ القبیلۃ و امثالہا القبا جذبت و و ابتیالہ

لغات ۱۵ اجازه قطع نمودن مسافت بقال چیز الموضع از قصه ۱۲ ساعۃ جمع آن ساعات و ساح  
و سوح مثل قارۃ و قارات و قار و قور ۱۳ خرد این الاعرابی بطن مکان مطهر است که گرد آن مکانهای  
مرتفع باشد و جمع آن بطن و بطون و بطنان است ۱۴ چه رخ دادن شلی ای کشیدن ۱۵ نور کامل که  
متصل گوش باشد یعنی گوش ۱۶ کش از سوراخ استخوان پهلوی و فاس آن را تپیکاه گویند ۱۷ ریا موشه و ریان  
یعنی سیراب و برگشت ۱۸ قطع موشع ای بریدن از شاق و شوم و موشع دست بریدن از دماغ و قطع موشع  
قلاده از گردن و موشع موش کشود از گوش ۱۹

فطاوعتني فماتصدت ههنا و الت على في حال ضمير شهاد امتلا راسها بالعلم ويردى اذا قلت  
ما في كوني فماتت رد التنويل الاعطار و المعنى اذا طلبت منها ما احببت و قلت اعطيني  
سؤلي بالت على و جواب لما على تلك الرواية مضمرة على ما ذكره في الامتياز الاول فارسي کشيدم  
اور البسوی خوش بهر و گیسوی سرش پس خمیده شد بزین در حالیکه باریک میان و پرگشت  
ساق است یعنی چون انفضای حی سیردن آمده بزین مذکور رسیدیم از بهر حصول مرام خود  
مائل شدیم و مجبوره را بسوی خوش کشیدیم پس او که نازک باریک میان و پرگشت ساق  
بود بمن مائل شد -

قرآن مجید مصحفی کاشغری  
 مصحفی کاشغری ۱۱  
 مصحفی کاشغری ۱۱  
 مصحفی کاشغری ۱۱

هذه نسخة من كتابه في الفقه والحديث

انواع آب و قله انصافه خبر بلند از خوردن ای ای نصفه سوزی ای مراد ضامره البطن و دقیقه انصر  
الابيض اللون غیر خفته البطن و لاسترخیه اللحم صدر با استلائی تمالا المرآة فارسی آن محبوبه  
باریک چشم و نازک میان و پدید رنگ است که فربه شکم و فروخته گشت و سینۀ او تابان

عن ابي بصير المراءى عن غير واحد  
روى في كتابه في فضائله وخصاله ١٢

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

اعراب قولہ المقاناة صدقة لحذف الی الصدقة المقاناة وعلى هذا التقدير معنى البكر الدرة  
المفرقة وجملة غذا بالابتداء صفة لصدقة - وفي تفسير المفصول في غذا ما ارجع الی الصدقة وقوله  
غير فی غیر محل منصوب علی انه حال من الماء ويؤكد ان يكون خبر وادعى انه صفة للماء وقوله  
البياض بالجر على اضافة المقاناة اليه ويرد على بالنصب على التشبيه عني هي في  
لغات له تراسب جمع ترمية استلهم استخوان سينه وارجح اسطق سينه مراد است ۱۲ بکر در کتاو اول پر جزیر  
له مقاناة اسم مفعول از مقانات یعنی استخوان چینی بجزیری بجزیری ایقال قانیت بین الشیین از خلطت احدها بالآخر  
له عذرة ردی اعتذار و اعتذار از ردی و شتان الصفرة و ایقال فرس اعتذاری است بزر و عذر ان رد و عذر ان  
کلی محل نوشی کرد ان مردمان فرود آینه ۱۲

صفار اللون و نقاء کدنه فريدة تضمنها الصدفه التي خواطبها بياضها بصفرة وقد غذا الحذره  
الصدفه ما لم يغير غير مکر و لم يكثر حلول الناس عليه فیکدره فارسی آن محبوبه مثل در نیم  
صدفی است که آمیخته شده است پیدایش بزرگی پرورش کرد آن صدف را آب  
صفافی و خوشگوار در حالیکه آن آب جای فرود آمدن مردمان نیست یعنی محبوبه موصوفه  
در پاکیزگی رنگ و صفای لون مانند در کیتای صدفی است که پیدای آن بزرگی آمیخته  
شده است و پرورش کرده است این صدف را آب خالص و ساده که غیر مستعمل  
مردمان است درین صورت جمله غذا با صفت ثانی صدفه است و ضمیر مفعول راجع  
بصدفه و یکنونه که مقامات صفت بیهوده مخدوف است چه رنگ بیهوده شتر مرغ  
سفیدی مخلوط بزرگی است کانه قال ہی کبک البریض التي تونی بياضها بصفرة برین  
تقدیر از بکر اول شی مراد است و غذا با صفت محبوبه و ضمیر مفعول راجع بسوی محبوبه  
است یعنی امانند اول بیهوده شتر مرغ است در صفات و حفاظت و غذا داده است  
محبوبه آب ساده که از استعمال مردمان متغیر و کدنه گشته و آب را در غذا آیت کمال  
اثر است لهذا جسم محبوبه صاف و شفاف است و یکن که مقامات صفت سقی مخدوف  
باشد و آن نبتی است که ساق محبوبه را در صفای لون و امتلا بدان تشبیه می دهند  
و آن را بر روی بهم گویند برین تقدیر هم مراد از بکر اول شی است و جمله غذا با صفت  
ثانی سقی است و ضمیر مفعول راجع بسقی کانه قال هی کبک البریض التي تشاب بياضها  
بصفرة الی آخره یعنی محبوبه موصوفه همچون بر روی است که سفیدیش مخلوط بزرگی  
است الی آخره بهر دو تقدیر ثانی خلاصه بیت این که رنگ محبوبه را بهر سبب  
از بیهوده و بر روی که سفیدی شان مخلوط بزرگی است تشبیه داده چه نزد و چه با  
رنگ سفید مخلوط بهر دو احسن الوان است و اطیب آن که افساد فی بهذه  
الاقلام است استاذنا مولانا داهم فیضهم



١٣٥  
وقوعه في المكنن اسود قاصي  
بهاره

١٣٦  
الملك الناصر المنصور  
بهاره

۱۱  
 ۱۲  
 ۱۳  
 ۱۴  
 ۱۵  
 ۱۶  
 ۱۷  
 ۱۸  
 ۱۹  
 ۲۰  
 ۲۱  
 ۲۲  
 ۲۳  
 ۲۴  
 ۲۵  
 ۲۶  
 ۲۷  
 ۲۸  
 ۲۹  
 ۳۰  
 ۳۱  
 ۳۲  
 ۳۳  
 ۳۴  
 ۳۵  
 ۳۶  
 ۳۷  
 ۳۸  
 ۳۹  
 ۴۰  
 ۴۱  
 ۴۲  
 ۴۳  
 ۴۴  
 ۴۵  
 ۴۶  
 ۴۷  
 ۴۸  
 ۴۹  
 ۵۰  
 ۵۱  
 ۵۲  
 ۵۳  
 ۵۴  
 ۵۵  
 ۵۶  
 ۵۷  
 ۵۸  
 ۵۹  
 ۶۰  
 ۶۱  
 ۶۲  
 ۶۳  
 ۶۴  
 ۶۵  
 ۶۶  
 ۶۷  
 ۶۸  
 ۶۹  
 ۷۰  
 ۷۱  
 ۷۲  
 ۷۳  
 ۷۴  
 ۷۵  
 ۷۶  
 ۷۷  
 ۷۸  
 ۷۹  
 ۸۰  
 ۸۱  
 ۸۲  
 ۸۳  
 ۸۴  
 ۸۵  
 ۸۶  
 ۸۷  
 ۸۸  
 ۸۹  
 ۹۰  
 ۹۱  
 ۹۲  
 ۹۳  
 ۹۴  
 ۹۵  
 ۹۶  
 ۹۷  
 ۹۸  
 ۹۹  
 ۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸

[illegible]

تافته و فروخته یعنی گیسوی محبوبه برشته بر سر بسته است و موی وی بس بسیار دانه است  
 انداخته او در موی تافته و فروخته پوشیده می شود حاصل بیکه موی او برشته گونه است  
 یکی گره زده و دوم تافته و سوم فروخته و تافته و بس بسیار بنوه موی گره زده اول بهر دو تانی  
 پوشیده می شود کما افادنی هذا التركيب والمعنی استاذن اموالا نادام فیضه -

<p>وَكَيْتُ لَطِيفٌ كَالْبَدْرِ فِي حُسْنِهِ  <small>ای تکی من کج ۱۲</small>  <small>ما جری ۱۱</small>  <small>تا زک بان یک ۱۰</small></p>	<p>وَبَسَاقٍ كَالنُّبُوبِ الْبُرُودِيِّ الْمَذَلِّ  <small>ای تندی من ساق ۱۳</small>  <small>سیان چون ۱۲</small>  <small>دام کرده شده ۱۱</small></p>
--	--

اعراب قوله و كَيْتُ عطف علی اسیل ی تبدی عن كَيْتٍ و كَيْتٌ و قوله و سَاقٍ عطف علی صفة  
 الخروف و تقدیره كَانْخُلُ السَّقَى عَرَبِيٌّ و تبدی عن كَيْتٍ صفة كَيْتٍ فی قوله عَطَا مَاسِنٌ و  
 و تبدی عن سَاقٍ كَيْتٍ فی حصار لونه انبوب البرودی الثابت بین ثلثی قدر ذلت بكثرة كل  
 فاطلت اعضاها نه البرودی قمار سی آشکارا می کند آن جدیدیه نگاه از آن میان با یک  
 را که مانند مهار چرمی است و ساق خود را که نرم و صاف و سیراب است همچون میازد و پیوندد  
 بر دی که زیر دخت خرمای سیراب کرده شده است و آن غل را ام کرده شده است بکثرت  
 میوه و گفته اند که سقی صفت بر دی است ای کانوب البرودی السقی المذلل بان را و یعنی آن بند  
 بر دی خود سیراب کرده و بکثرت سیرابی را ام کرده شده باشد یعنی ساق آن محبوبه نرم و صاف  
 است مانند بند بر دی و آن گیاهی است که ساق محبوبان را در صفای لون و سیرابی بدان  
 تشبیه میدهند چنانچه درین بیت میان محبوبه را و باریکی و لطافت بهمار چرمی و ساق ویرا  
 و صفای لون و شادابی با نوب البرودی که در زیر دخت خرمای مطلق است تشبیه داده -

<p>وَصِفْتُ قَدِيقَ الْمَسْكِ قَدِيقًا  <small>ای صفت من قدیق ۱۴</small>  <small>کدو ۱۳</small></p>	<p>كُوِّمُ الصَّبِيِّ كَمَنْ يَنْتَبِهُ عَنِ تَقْصِيلِ  <small>ای کوم من صبی ۱۵</small>  <small>کدو ۱۴</small></p>
---	--

لغات له جردین سیکه از بدست ساخته شود در برین شکر کنند چو ۱۲ که قی بنی سقی چنانچه جرمه یعنی بروج و بنی  
 بنی بنی ۱۲ که قیقت ریزه کرده شده فعال فته فتمت و قیقت و القیة ریزه ریزه شدن فثاة بالضم ریزه چری  
 فته سوخته ریزه که بر چاق نشسته آتش بوی دگر ۱۳ که انطلاق میان بند بر کر ۱۴ که فصل پوشیدن مطلق  
 برای خواب با سکی در کای و آن جامه است که آستین ندارد و آنرا انقازی جامه خواب و باد و زگویند ۱۵ -



اعراب قوله نوم الضمعی خبر تفعیلی واسمه الضمیر المستتر للمؤنث وعلی المذبح وبالرفع خبر مبتدأ  
مخذوف ووجهی وقوله لم تنطق عن تفضل ای بعد تفضل عربی تصاویر الحقیقه الضمعی  
ودقاق المسک فوق فراشها الذی نامت علیه وهی کثیره النوم فی الضمعی لانشد وسطها  
بنطاق بعد لبسها المفضل یتبید انها فی الدعوه وخفض العیش وانهما تخذم ولا تخذم  
فارسی چاشت میکند آن مجوبه در حالیکه ریزه مشک بر بسترش افتاده باشد و او  
بسیار خوابنده وقت چاشت است که میان بندنی بنزدیک خود بعد پوشیدن جامه خواب  
یعنی هرگاه مجوبه وقت چاشت از خواب شیرین برخیزد ریزه مشک بالای فرشش او  
یافته می شود یعنی فرش او از گسست آن معطری باشد یا اینکه استعمال خوشبو بسیار میکند  
و او تا وقت چاشت بنواز و نمشت می خوابد و حاجت بخرخیزی نیفتد و بعد از پوشیدن  
جامه خواب میان بندنی بندد چه او خدمت کسی نمیکند بل او مخدومه است -

۱۳۹	۱۳۸	۱۳۷
وگفته بودم خبر خوشی که گشت	اسما بی بی طیبی او مسواک	ای نامزد منم و نازکی
درخت	کره ای سفید سرگرم	نام درخت

قوله رخص صفة لمخوذوف ای بنان رخص عربی نزه العشیقة تاخذ الاشیا ربنا لین  
نام غیر خوشن کان ذلک البنان اسما بی بی طیبی او مسواک الاصل فارسی میگوید  
عشیقۀ من را با انگشت های نرم و نازک که درخت نیست گویا که آن مانند کره های وادی  
طیبی است یا چون مسواک های درخت اصل یعنی انگشت های مجوبه نهایت نازک  
و نرم است و در سرخی سر و سفیدی تن و نرمی خود با کره های وادی طیبی که سفید تن  
و سرخ سرست می ماند و هم دره ای و نازکی با مسواک های درخت اصل که بغایت نرم  
و راست است مشابهت دارد -

نکات ۱- عطر گرفتن چیزی بدست ۱۲- اسرار جمع امروزه کریم سفید تن سرخ سر و رنگ می خندد و دوتایی  
و چون از پادشاه برمی آید پرنده گرد و دویم در وادی طیبی می افتد لهذا اسرار بی بی طیبی گفته است ۱۳- اصل نام درختی  
است که نهایت نازکی و راستی است شاخ های آن و از این مسواک سازند







نصیحت علی بن ابی طالب علیه السلام  
صفت ۱۱  
کوش کردن ۱۱  
صفت ۱۱  
اسی ۱۱

فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ هُوَ أَلِيمٌ ۝ ٢٢  
عَلَىٰ رَأْفَعِ الرَّسْمِ كَيْدًا ۝ ٢٣  
الْبَارِئِ ۝ ٢٤

[illegible]

**فَقُلْ لِي كَلِمَاتٍ عَلَىٰ بَيْتِكُمُ** اى التليل ۱۲ بعد از شهادت در الباء التامه ۱۳  
**الَّذِينَ آمَنُوا وَآلَهُمْ دِينٌ** اى التليل ۱۴ مراد اول و ثانی و غیره که در کتب مذکور است ۱۵  
**مَعَهُمْ فِي هَؤُلَاءِ الْأَسْمَانِ** اى التليل ۱۶ مراد اول و ثانی و غیره که در کتب مذکور است ۱۷

أَلَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا زِينَتَكُمْ لِكُلِّ مَسْجِدٍ وَلِكُلِّ مَأْكَلٍ وَلِكُلِّ مَقَامٍ

[illegible]

قوله اجل مجزوم و علامته جزمه حذف الیاء و الیاء المقروءة یارا الاشباع نشأت من  
اشباع الکره یقول قلت للیل ایما اللیل الطویل انکشف بصبح ای لیزول ظلامک  
بضیاء الصبح ثم قال و لیس الصبح بافضل منک عندی لانی افاसी الهوم نهاء اکسا  
اقاسیما لیل افارسی آگاه باش ای شب درازنکشف شو بهیاء ادی و نیست صبح  
افضل از تو یعنی ای شب درازنار یکی خود را بنور صبح مبدل کن تا از ظلمت تو بمانی  
ایم و از بهنها خلاص شوم باز می گوید که تو باید اهرود و درختی من یکمان اند در درخت  
دادن و صبح از تو افضل نیست که تمنای آن کنم اگر باید ادا نه برده عدم بظهور آید مرا چه  
سود چه چنانچه در شب بار مجزوم می کشم پنهان در درون -

فیکلک من لیلی کان کانت	یا ای کنت کانت الی صبح جندک
جمع من کانت ۱۱ نام کانت ۱۲ جمع صبح ۱۳	جمع من کانت ۱۱ نام کانت ۱۲ جمع صبح ۱۳

اعراب قوله فیکلک من لیلی کان کانت معنی تعجب و قوله من لیلی تفسیر للتعجب منه و الیاء  
فی بامراس متعلق بعل فعل مجزوف و دهوشدت و قوله بامراس کتان من اصانسته  
البعض الی الکل ای بامراس من کتان یقول غایب اللیل فیما عجباً من لیل کان  
نجومه شدت بحال من الکتان الی صغوره صلاب فی الاقرب و انما استطال اللیل  
لمقاساة الهوم فارسی پس ای شب دراز عجب است ترا که تو چنان شی که گویا ستارگان  
بر سنای کتان اینک سخت بسته شده اند یعنی چنانچه چیز بسته رنگ سخت از جای  
نخبد به چنان ستارگان در بستر و ب نه نهند تا صبح بر آید و شادمانی دست دهد و در  
بعض روایت مصرع ثانی چنین است که بکل مخار القتل شدت بید بل - مخار  
استوار تافته زید بل نام کوه - و المعنی کان نجومه الی اللیل مشدوده بید بل بکل جبل  
محکم القتل یعنی گویا ستارگان شب مذکور هرگزین استوار تافته بسته شده اند بکوه بید بل  
حاصل هر دو روایت یکی است - لغات له اماس جمع من صبره اماس جمع صبره

۲۸	وَقَرَبَةُ أَقْوَامٍ جَعَلَتْ عَصَاهَا كَمَا یعنی رب ۱۲ مشک ۱۳ اندازد ۱۴ دوش خود ۱۵ خال و مشک ۱۶ دوش	عَلَى كَاهِلِ مَنِي ذُلُولٍ مَرَحِلَ ۱۷ سه مرتبه ۱۸ هر روز ۱۹ ع ۲۰ ع ۲۱ ع ۲۲ ع ۲۳ ع ۲۴ ع ۲۵ ع ۲۶ ع ۲۷ ع ۲۸ ع ۲۹ ع ۳۰ ع ۳۱ ع ۳۲ ع ۳۳ ع ۳۴ ع ۳۵ ع ۳۶ ع ۳۷ ع ۳۸ ع ۳۹ ع ۴۰ ع ۴۱ ع ۴۲ ع ۴۳ ع ۴۴ ع ۴۵ ع ۴۶ ع ۴۷ ع ۴۸ ع ۴۹ ع ۵۰ ع ۵۱ ع ۵۲ ع ۵۳ ع ۵۴ ع ۵۵ ع ۵۶ ع ۵۷ ع ۵۸ ع ۵۹ ع ۶۰ ع ۶۱ ع ۶۲ ع ۶۳ ع ۶۴ ع ۶۵ ع ۶۶ ع ۶۷ ع ۶۸ ع ۶۹ ع ۷۰ ع ۷۱ ع ۷۲ ع ۷۳ ع ۷۴ ع ۷۵ ع ۷۶ ع ۷۷ ع ۷۸ ع ۷۹ ع ۸۰ ع ۸۱ ع ۸۲ ع ۸۳ ع ۸۴ ع ۸۵ ع ۸۶ ع ۸۷ ع ۸۸ ع ۸۹ ع ۹۰ ع ۹۱ ع ۹۲ ع ۹۳ ع ۹۴ ع ۹۵ ع ۹۶ ع ۹۷ ع ۹۸ ع ۹۹ ع ۱۰۰ ع
----	---	--

عربی و رب قریب اقوام جعلت سیر اعلی کابل ذلول قدر جل مرتبه آخری کاح نفس بجز متبه  
الرفقاء فی السفر فارسی بسیار مشک اقوام است که گردانیدم و دال آنرا بر دوش رام و کوچ  
کنانید یعنی خود را بادای خدمت رفیقان و در صحرای کوه میگوید که من با آنکه شاه ام  
بذات خود خدمت رفیقان و همانان بجان بجای آمدم و شکهای شان بدوش خود می بردارم  
و آب آورده ایشان را می نوشانم چرا که سید القوم خادمم چه خوش گفته است درین مضمون  
بیت هر که خدمت کرد او و مخدوم شد هر که خود را دید او محروم شد  
و گفته اند که خود را بجل براسای حقوق اقربا و ضیافت مدح میکنند مثلاً همانی همانان و  
اعطای عطایات و غیره ها - و جل قریب را برای تحمل حقوق استعاره نموده همانان بمناسبت  
قریب کابل را ذکر نموده چه کابل موضع قریب است - و برام شدن کابل و خوگیر شدن بسفر  
از خوگیر شدن آن تحمل حقوق پس خلاصه معنی اینیکه من حقوق اقربا و اقوام را ادا کنم گویا  
در ادا ای حقوق شان معتاد گشتم -

۲۹	وَوَادٍ كَهْوٍ الْعَائِرُ قَطْعُهُ ای رب واد ۱۲ شکم ۱۳ گور خور ۱۴ دشت گی آب و گیاه ۱۵	بِهَذَا نَبِيٍّ يَوْمِي كَالْخَلِيعِ الْعَمَلِ ۱۶ ای رب ۱۷ ای ۱۸ ای ۱۹ ای ۲۰ ای ۲۱ ای ۲۲ ای ۲۳ ای ۲۴ ای ۲۵ ای ۲۶ ای ۲۷ ای ۲۸ ای ۲۹ ای ۳۰ ای ۳۱ ای ۳۲ ای ۳۳ ای ۳۴ ای ۳۵ ای ۳۶ ای ۳۷ ای ۳۸ ای ۳۹ ای ۴۰ ای ۴۱ ای ۴۲ ای ۴۳ ای ۴۴ ای ۴۵ ای ۴۶ ای ۴۷ ای ۴۸ ای ۴۹ ای ۵۰ ای ۵۱ ای ۵۲ ای ۵۳ ای ۵۴ ای ۵۵ ای ۵۶ ای ۵۷ ای ۵۸ ای ۵۹ ای ۶۰ ای ۶۱ ای ۶۲ ای ۶۳ ای ۶۴ ای ۶۵ ای ۶۶ ای ۶۷ ای ۶۸ ای ۶۹ ای ۷۰ ای ۷۱ ای ۷۲ ای ۷۳ ای ۷۴ ای ۷۵ ای ۷۶ ای ۷۷ ای ۷۸ ای ۷۹ ای ۸۰ ای ۸۱ ای ۸۲ ای ۸۳ ای ۸۴ ای ۸۵ ای ۸۶ ای ۸۷ ای ۸۸ ای ۸۹ ای ۹۰ ای ۹۱ ای ۹۲ ای ۹۳ ای ۹۴ ای ۹۵ ای ۹۶ ای ۹۷ ای ۹۸ ای ۹۹ ای ۱۰۰ ای
----	--	---

عربی و رب واد که وطن الحار طویته و کان الذنب یصح فیمن فوط الجوع کا خلیع الذی کشر  
عیاله و یو یصح بهم اذ لا یجیر ما یرضیهم به فارسی بسا وادی خالی از آب و گیاه که مانند  
نفات است قوم کرده از مردمان در زمان اقوام جمع اقدام جمع الجمع و این لفظ ذکر و مؤنث هر دو آید چرا که جمعی که براسی از لفظ  
آن واحصیت چون برای آیدمان باشد ذکر و مؤنث هر دو آید مثل قورنقالی و کذب تو کما و قورنقالی کذب قسم قوم فوج که اول  
ذکر و زنانی مؤنث است و در تفسیر آن مردان فعل نشو و یقال تویم و سبط و نفیر که هر یک برای غیر آدمی باشد و تفسیر آن باد فعل خود  
عصام الکسر و شک و دال که بوسی برادر و شک را عصام بن یسحق ملک در ۱۲۸۰ کابل میان دو کف و در اینجا  
کف مراد است ۱۲۸۰ فصل مبالغه کردن در کوچ یقال رجعت ترجیلا اذ اظففت من المکار و کررت رمله ۱۲۸۰ ع ذنب که گویا  
ذو اسب و ذاب و ذوبان جمع و منه قبل ذوبان العرب الختار و المصیدین وارض نماز که تیره الذیاب خوار آما زب مع نول عی  
و غیره ۱۲۸۰ طلع قمار باز که پیوسته و باز و ۱۲۸۰ عیل کثیر الدیال یقال عیل قویلا و فی عیل اذ اکثر عیاله ۱۲۸۰ -

شکم گور خورست طی نمودم آنرا و دران وادی گرگ خور میکند مثل قمار باز عیال دار مغلوب  
 شده یعنی وادی را در خلا و عدم انتفاع به شکم گور خوریکه خالی است از علف تشبیه داده  
 میگردد که طی نمودم بسادشت بی آب و گیاه را که در عدم انتفاع و خلا همچون شکم گور خورست  
 و دران وادی گرگ بخت گرسنگی آرد و میکند چنانکه مرد قمار باز عیال دار مغلوب شده  
 که بسبب مغلوب شدن و بسیاری عیال میگردد و این معنی نزد جمهور است و گفته اند  
 که غیر نام وادی است که اولاً سر سبز و شاداب بود بعد از آنکه با انقلاب زمانه بی آب و گیاه  
 گشت برین تقدیر از جوف بطن مراد است و بعضی گفته اند که غیر بخت حار بن موع  
 است از قوم عاد که بحد و کرم تا چهل سال سلام داشت روزی ده پسرانش بشکار رفتند  
 و با گاه بعضای آنها بعضا عقده هلاک شدند پس از آن مرد کافر شد و سوگند خورد که هر که  
 پس از من را هلاک ساخت عبادتش نخواهم کرد پس بفرمانی وادی جوف که سکن را در جوف خست  
 و او نیز هلاک شد برین تقدیر از لفظ جوف وادی جوف مراد است کانه قال و در باب ایشه  
 و اد الحار فی الخلاء من النبات و الارش الخ -

<p>فَقُلْتُ كَلِمَةً عَوِيَّةً لِيَأْتِيَ النَّاسُ  <small>ای الذنب ۱۲ صاخر ۱۲</small></p>	<p>۵۰ قَلِيلُ الْغَنِيِّ إِنَّ كُنْتُ كَمَا تَقُولُ  <small>ای غیر متحول ۱۲</small></p>
<p>تو لان دشمنان را بیدار نشاند تا طویل الفنی - قول ما تفرق صدای متحول فخرت حدیث تا این انتقال          لغام فی صدر الکفنه عربی قلت الذنب لما صاخر ان امرنا انما طویل الفنی ان کنت غیر متحول          کما کنت غیر متحول فارسی پس گفتیم گرگ را به نگاه آرد او که نشان مالین کم مالگی است اگر تو مالدار          نشده و گرسنه باشی چون گرگ اندک گرسنگی آرد و او را در فم می رانند و چنانچه او را در فم می آسوده و بی چنان          من بهر بی مایه و گرسنه ام پس از آنکه در فم می رسد و چون غنچه را در فم می بیند و بی مایه و بی چنان          فایز الفنی طویل الفنی است پس پیش از آنکه نشان ما اینک را به دیده فکری ملاحظه نماید و حاصل نمیشود -</p>	<p>لغات سه تولی بالدر شدن یقال قول الرجل اذا كثر ما له -</p>









کَمِيتٌ يُرَىٰ لِلْبَدَنِ عَنْ حَالٍ مِّنْهُ ۖ ۵۴ ۖ كَمَا ذُكِرَ الصُّفُوفُ بِالْمُنْتَزِلِ

اعراب قوله کَمِيتٌ باجرعت مجرد و الباری قوله بالمنتزل التحدیه و هو صفة لحد و فیرد بالمطر المنتزل او بالانسان المنتزل كما صرح به الزوزنی عربی هذا الفرس الکیت یزل لبدنه عن تنه لانملسه و اکتنازه لحمه کما یزل الصخر الملس بالمطر النازل علیه فارسی اسپ مذکور سرخ فش سیاه دمست که می لغز اندمند زین را انیمیا نه پشت خود چنانکه می لغز اندنگ تابان باران فرود آینده را یعنی آن چنان آگنده گوشت و دهنش پشت است که بخت آن نمند زین از وی می لغز و چنانچه آب باران از رنگ سخت تابان و براق می لغزد و تاو اند که منتزل صفت انسان نمند و ف باشد -

عَلَىٰ لَدُنَّ حَيَاةٍ كَانَتْ اَهْتِزَامُهُ ۖ ۵۵ ۖ اَوْ لَجَأَتْ فِيهِ حَمِيَّةٌ عَلَىٰ مَجَلٍّ ۖ

اعراب قوله علی الذیل متعلق بجیاش - و قوله حمیه فاعل بجاش - و قوله علی مَجَلٍّ خبر کان و الضمیر فی حمیه و فیه راجع الی کیت عربی هذا الفرس جیاش علی ضمیر خلقه و اضطرار بطنه و کان اهتزامه اذ الفع فیهِ حرارة نشاطه غلیان القدر علی النار فارسی آن اسپ باوجود لاغری بسیار جوشنده است در رفتار گویا که آواز رفتار آن و قتیکه اگر می نشاط و در آن می جوشد آواز جوش دیگر می است یعنی چون حرارت نشاط بر انگیزه شود در آن زمان آواز رفتارش مانند آواز جوش دیگر بر آتش است یعنی آن اسپ ذکی القلب است و باوجود لاغری خود و نشاط تمام تیز رفتار است الخ -

لغات له زل لغزیدن ای مدگل دنبان و لغز اندیدن لازم و تشدید هر دو آمده یقال زل الشی یزل زلیلا و زلت اما - استلال لغز اندیدن - لبدند که زیر زین اندازند لبدنه انحص منه لبد و جمع ۱۲ لبد حال جای نهادن آتش اسپ یعنی میا پشت که نشسته گاه سوار باشد ۱۲ صغیر و رنگ سخت و رنگی بای را لغز اند و المنتزلی التزل ۱۲ ه قبل لاغ و بار یک شدن اسپ که برای برار شدن و ایضا کردن لاغ کرده شود ۱۲ آتش جیاش میا که جیش یعنی بسیار جوشنده در سر مثل جوشیدن دیگر یقال جاشت القدر اذ غلات و جاش اوج جیش اذ اجات امواج ۱۲ ش -



یعنی اسپند کو در چنان تیز و روست که سه در سه ک تن را باعث تیر و رفتار می آید پشت خود می اندازد و شش و او را چالاک را چند آن فرصت نمیدهد که جامه های خود بگیرد.

۵۸  
تابع کتب خط موصول  
جود خود در این خط موصول

اعراب قوله در زیر اینها لغت المبحر و واجزایه الفیاضه ای امر و صفت لغز و وقت بدل من بخیر و  
الاول تقدیر و گذر وقت و الولید خد و وقت امر و علی هذا الفرس سرج سمره خد و وقت امر و  
خطبه تراج ایدی البصری و اداره خطبه متصل فارسی اسپند که تیزر دست مانند فرقه کو دکان  
نافته آنرا پای پی شدن کف دست او برشته پیوسته قائده تیز تازی اسپ را بدوان فرزه  
که رشته آن سخت نافته شده است نشاید او میگوید تیزی و همچون تیزی خد و وقت  
کو دکان رشته او باستواری نافته گردانند برشته پیوسته که یک شمران دیگر پیوسته که او دانه

[illegible]

عربی لهذا الفرس خاصتران کما صرح فی الطبی و ساقان کساقی الغنایه و عدد کوی و الله  
و تقرب کتقرب و در اشتبا قانسی شاعر دین شعرها تشبیه افراهم آورده میگوید  
که مرا و ادوتیگاه است مانند و تیگاه آه و د و ساق است مانند و ساق شهر مرغ و

خست دوین است مانند دوین گریگ دوین وین است مثل لوبه دوین و باد

صَلِّ عَلَى رَأْسِ الْإِسْلَامِ بِرَأْسِهِ <sup>وَعَلَى رَأْسِ الْإِسْلَامِ بِرَأْسِهِ</sup> ٤. بِشَافٍ قُرْبَى الْأَرْضِ أَيْسَى بِأَعْلَى

[illegible]

اعراب قوله بضاف صفة قامت مقام الموصوف ای بذنب ضاف وقوله ليس  
باعزل جملة فی موضع النعت والعالی بعد الی ضلیح عربی هذا القوس تام الخلق غلیظ  
الاولاح غیر مائل الذنب الی احد الثقیین اذا اتیت من دبره ونظرت الیمن خلفه رأیت  
سد الفضاء الذی بین فخذیه بذنب تام کثیر الشفر قریب من الارض فارسی اسپ مذکور  
تام الخلق است چون پس پشت او آئی می بندد کتایش هر دو را و در ابدم بسیار  
که اندک بالاست از زمین نیست آن اسپ کج و معنی دم اولیا بود و در از دست  
که قریب زمین رسیده و در کتری هم نیست و این جمله از صفات اسپ که میست -

کانت سر آتیه کدی البیت قائما	۶۱	مکدا لک عروس و سول و صلا لک حنظل
بیت		سنگ بوسای

عربی کان ظهره حال کونه قائما عند البیت احد بنین الحجرین الذین هما داک عروس  
او صلا لک حنظل فارسی گو یا که پشت او در حالیکه استاده است نزد خانه خوشبو ساس  
نوک خداست یا سنگ خنظل نمکن یعنی پشت آن اسپ را در انکاس و صلابت  
سنگ بوسای یا سنگ خنظل نمکن تشبیه داده میگویی که در آن حال که او نزدیک خانه  
استاده باشد پشت او مانند سنگی می نماید که بروی خوشبوی عروس سوده شود یا مانند  
سنگ پهن که بر خنظل می شکند حاصل چنانکه کثرت سائیدگی میان سنگ پشت تابان شود  
پنجین پشت فراخ آن اسپ پس پشت است و این از خوبیهای سپان است و در ذی فصراع  
اول چنین روایت کرده کان علی المتین منه اذ اتی متین یعنی دو تنندی رگ پشت از دو  
جانب برین نقد پیشانیکه گویا که بر هر دو رگ پشت او قنیکه اعتماد میکند ای وقتیکه در  
خانه قرار میگیرد و سنگ عروس یا سنگ خنظل نمکن است و حاصل هر دو یکی است -

لغات سه سر اسلی النهر سر و ان جمع لوتها و لغت النهر اسلی مداه ۱۲ سه ساک سنگ ساسی که بروی خوشبو  
سایند و آن شش از دو که یعنی السیدان و سائیدن ۱۲ سه صلا لک سنگ بزرگ پهن که بروی چیزی سائند ۱۲ -

كَانَ دِمَاءُ الْهَادِيَاتِ يَحْرُ ۴۲ عَصَاةُ حَنَاءُ كَشِيبٍ مَرَجَلٍ

عربی کان دماء المقدسات من الوشش علی خرقة الفرس عصاره حنأ خضاب به بیاض  
شعر مشوط فارسی گویا که خونهای جانوران بشین بهالای سینه او شعله حساست در موی  
سفید شانه کرده شد یعنی آن اسپ نهایت تیز روست که بوخشان تیز رو رسیده آنها را نیکار  
کند و خون آنها که بوقت شکار بر سینه اش افتاده است چنان می نماید که گویا موی سفید  
شانه کرده شده از حنأ خضاب کرده شده فائده لفظ مرجل چنانکه برای قاصت قاصیه است  
بچنین از تمثیل تشبیه است زیرا که موی سینه اسپ چون تریشود در بادوی انظر مشابه میشود  
بموی پیچیده که بشانه شکن افکنده باشند.

فَقِنَ لَكَ سِرُّكَ كَانَتْ نَعَاكُهُ ۴۳ عَذَارَى دَوَارٍ فِي مَلَأَ مَذْبَلٍ

اعراب قوله کان نعاك عذاری دوار حلتی سرب قوله فی ملأ مذبل فی وضع الحال من  
عذاری دوار عربی غرض لساو ظر قطع من البقر الوشش کان انات ذلک القلیع مشابهة لسا  
عذاری لطیفن حول دوار حال کونن فی ملأ طول ذیها فارسی پیشی بد برای گله گادای  
وحشی که گویا دای شان زنان و شیرگان اند که طواف میکنند گرد اگر دوار چادری دراز دامن  
یعنی حسن رفتار دای گادان وحشی را کسین تنجیر و شیرگان طواف کنندگان دوار دمای طویل مع  
مویهای تمام را بدامنهای دوار چادری پیچیده داده میگوید که پیشی با چنان گله گادان وحش  
نموده اند که دای آنها همچون و شیرگان اند که چادری دراز دامن پوشیده گرد اگر

لغات ۱ دم شیار آن دمان در میان آید و دمان دمی جمیع دمی قضیه قاصه از دم ۱۲ لایات است از پیش  
پیش در ۱۱ انان اوی گویند که اوی قوم شیر و آنها باش و منه قلیع الفرس اذ لا یقدم علی سائر بسده ۱۲ روزنی  
۱۳ سرب گله آید ان دمان و گاد و شیران داسپان اسر ب ۱۴ لایات خارج داده گادان وحشی داده شش و داده  
بر کوی بختی و دمان مع کسیرت لایات مع ۱۵ روزنی لایاتی گویند که لایات دای گاد و وحشی کسی را از دوش  
می گویند ۱۶ دوار نام جنی است که در ایام با طاعت طوافش میکردند چنانچه در ایام اسلام کعبه شریف ۱۷۱۰

دو درخت طوطی می کنند.

فَادْبَرْنَ كَاخْرِجَ الْفَصْلَ بَيْنَهُ ۴۱۷  
بِحَيْدٍ مَعَهُ فِي الْعَشِيرَةِ مَحْوَلٍ  
بُشْت داورند ۱۱  
مروغانی ۱۱  
۴۱۷  
بِحَيْدٍ مَعَهُ فِي الْعَشِيرَةِ مَحْوَلٍ  
بُشْت داورند ۱۱  
مروغانی ۱۱

اعراب قوله كَاخْرِجَ فِي نَصْبٍ عَلَى الْحَالِ مِنَ التَّصْمِينِ فِي دَبْرْنَ وَقَوْلُهُ بِحَيْدٍ مَعَهُ فِي مَوْضِعٍ نَصْبٍ عَلَى الْحَالِ مِنَ الْخَرْجِ وَقَوْلُهُ مَحْوَلٍ مَحْوِلٌ مَحْوِلٌ عَلَى عَرَبِيٍّ فَادْبَرْتَ الْعِجَاجَ حَالٌ كَوْنَهَا مُشَابِهَةً بِالْخَرْجِ لِإِلْمَانِي الَّذِي فَصَلَ بَيْنَهُمَا مِنَ الْخَرْجِ حَالٌ كَوْنُ ذَلِكَ الْخَرْجِ فِي عُنُقِ صَبِيٍّ كَرَمٍ أَعْلَامُهُ دَاخِلَةٌ فِي الْقَبِيلَةِ فَارْسِي لَيْسَ نِشْت دَاوَدَ مَانَدَ مَرَهَ بَانِي كَيْ فَصَلَ آوَرْدَه بَاشَدَ مِيَانِ آن وَدَر حَالِكِيكِه دَر گِرْدَنِ كَوْدَكِ كِه دَر قَبِيلَه خُونِش بَزْگِ اَكُو دَر بَزْگِ خَالِ مِی بَاشَدِ لَعْنِی آن گَاوَانِ دُشْتِی چون مرایدیند یکی از دیگر جدا گشته متفرق شدند چنانچه دانند نامی رشته مراد را به جهت فصل در دیگر یکی از دیگر متفرق شوند قائده گاو دشتی را که توأم در خساره اوسپناه و باقی جمعی سپید می شد بهر ای مینی تشبیه داده و چون متفرق شدند بجعل فصل که از هر مینی با خردن شایسته پیدا کرده و باعث شمرط بودن این عقد در گردن طفل کریم الانعام و الانوال این کجمله طراوه کشیدن کوکشان بهایبانه

فَالْتَقَيْنَا بِالْهَادِيَاتِ وَدُونَهُ ۴۱۸  
جَوَاهِرُهَا فِي صَيِّقَةٍ لَمْ تُرْكَلْ  
العامه راجع الى الجواهر ۱۱  
جس ماندگان ۱۱  
جامعت کرده ۱۱  
ای غیر شمرط ۱۱

عَرَبِيٍّ فَالْتَقَيْنَا بِالْهَادِيَاتِ مِنَ الْخَوْشِ تَخْلُفَاتُهَا قَرِيبَةً مِمَّنْ فِي جَمَاعَةٍ لَمْ تَتَفَرَّقْ دَاخِلًا صَاحِبَةً اَلْمُتَقَرِّبَاتِ اَوَّلِ الْخَوْشِ وَيَدْعُ تَخْلُفَاتُهَا لِقَةِ بَشَرِيَّةٍ جَرِيَّةٍ وَقَوْلُهُ عَدُوهُ نَمِيدَ رَكِ اَوَّلِ وَالْاٰخِرِ مِنَ الْخَوْشِ مَجْمُوعَةٌ قَبْلَ تَفَرُّقِ جَمَاعَتِهَا فَارْسِي لَيْسَ رَسَانِيدَ اَلْاَسْبِ كَوْرِيَّةً بَشِيرًا دَانِ آن كَرَمِ حُشِيَانِ دَر حَالِكِيكِه نَزْدِ اَوَّلِ بَانِگَا نِ اَنَهَا بَوْدَنَدَ دَر جَاعَلِكِيكِه پُر اَكْنَدَه كَرُوْدِيَه بُوْدَ لَعْنِی شَاعِرٌ حَصَفٌ تِيَز رُوِي اَسْبِ مِی كَنَدَ كِه آن اَسْبِ بَاعْتِمَادِ تِيَز رَقَا مِی خُوْدِ لَيْسَ بَانِگَا نِ رَا دَر كِي اَكْنَدَشْتَه بَشِيرِ رَوَانِ رَسِيدَ وَقَبْلَ زَلْفَرَقِ جَمَاعَتِ اَنَهَا لَسَبِ تِيَز رَقَا مِی خُوْدِشِ رَسِيدَ گَا نِ لَيْسَ بَانِگَا نِ رَا شَكَا نُوْدَ لَعْنَاتِ ۱۱ خَرْجِ مَرَهَ مِی اَسْپَاهِ و سَپِيدِ كِه جَشْمِ رَا دَر رِیَا هِی و سَپِيدِی بَرْدَانِ تَشْبِيَهِ دَهَنَدَ ۱۲ ۱۳ فَصْل رَشْتَه مَرَا دَر كِه رِیَا نِ هَر دُو لَوِ اَنِ چِزِی اَز تَشْمِ نَزْدِ سِجْمِ دُغْمِ كُشِيدَه بَاشَدَ ۱۴



فَعَادَى عِدَاءَ بَيْنِ ثَوْرٍ وَنَجْجَةٍ	۴۶	دَرَاگَا وَکَمَ یُضَعُّ بِمَاءٍ فِی قِیْسَلِ
ترکا و دشمنی ۱۱		ای عرق آلوده نشد ۱۲

اعراب قوله دراکا منصوب علی الحال من المضمیر فی عادی جمله لم یضغ ایضا فی موضع الحال من المضمیر فی عادی و التثوین فی قوله باراکا التثنی ای لم یعرق عرقا مفراطا فیل جسدہ المقتلیل ای لم یعرق عرقا قلیلا الخ عربی قولی الموالاة فی حال کونه تبعا من ثور و نجبه فی طلق الحد الحال انه لم یعرق عرقا مفراطا فیل جسدہ یرید ان هذا الفرس و رک قتل ثورا و بقرة و خشیة فی مضمار واحد قبل ان یعرق عرقا ای قتلها دون معاناة مشقة و مقاراة شدة فارسی پس بیای بیست و یک تک گاو و ز ماده را پس یکدیگر انداخت و خوی نیاد و که شسته شود یعنی آن اسپ را در وادریک گام ز ماده گاو و خشی را بسبب سرعت ز قمار ای خود انداخت و از پس یکدیگری را شکار کرد و با وجود این شقت و تیزی عرق آلوده نشد یعنی گرچه فی الحقیقت این همه کار شقت تمام انجامیده شود اما آن اسپ بسبب سبکی سیری خود به سلامت انجامید

فَضَّلَ طَهَارَةَ اللَّهِ مِنْ بَيْنِ مَنْضُجٍ	۴۷	صَفِيفَةٍ شَوَاءٍ أَوْ قَدِيرٍ مَجْجَلٍ
گذاشتن طهارت خدا را از میان منضج ۱۱		گذاشتن درخت کثیفه ۱۲ بر یا نه ۱۳ آنچه در درخت کثیفه ۱۴

اعراب من فی قوله من بین المنضج و التفسیر و الجملة خبر فذل و نصب صنف منضج و قوله منضج منقطع عن الاضافة تقدیره منضج قدیر عربی فضل المطبوعون اللهم هم من بین منضج شواء منضج علی الجمر و منضج مطبوخ فی القدر علی عجله یرید ان المنضجون عصفان صنف منضجون شواء منضجون علی الجمر و منضجون فی القدر فارسی پس گشتند پزند گان گوشت در میان پزنده گوشت در سبغ کشیده از بهر بیانی و پزنده گوشت در دیگ و در پخته یعنی گوشت پزند گان و و فرقی گشتند

لغات ۱۱ عدا معاداة و دشمنی ۱۲ دراکا یکدیگر انداختن ۱۳ ثور نرگا و شیران و غیره و ثور و شیرات و افور و شیر جمع ۱۴ زنی ۱۵ دراک بیای شدن و از پس یکدیگر آوردن ۱۶ شغ آب شامیدن ای پاشیدن ۱۷ آب کش ۱۸ موزش ۱۹ شام آب کشیده ۲۰ شتر ۲۱ مثل منضج ای منشی یا منشی ۲۲ تقطیع علی الدار ای ترشش ۲۳ صنف ۲۴ گوشت در سبغ کشیدن ۲۵ بیای ۲۶ صنف ۲۷ فی منضجون ای گوشت ۲۸ بیج و کر کشیده ۲۹

یکی گوشت بریانی را در سیخ کشیده با خمر می پخت و دیگری گوشت بدیگانه را خسته شبانی می پخت

۶۸	وَرَحْنًا يَكَادُ الطَّرْفُ يَقْصُرُ دُونَهُ ای چنان باشد که چشم را از نگاه دورتر کند	۶۹	مَنْ مَّا تَوَقَّى الْعَيْنُ فِيهِ تَسْهَلُ کسی که از نگاه دورتر کند
----	--	----	---

اعراب قوله يكامع بالبعد من الجملة في موضع الحال من الضمير في رحنه الضمير في دورته للفرس قوله متى للشرط - و ما زائدة - و قوله تسهل جواب الشرط عربي ثم رحنه بالضم و الحال ان عيوننا تقفر عن ضبط حسنه و دراک محاسن خلقه و متى انقضت العين تنظر اعلاه انتاقت الى ان تنظر اسفله فارسی شبانگاه باز گشتیم در حالیکه قریب بود چشم ما که کوتاهی کند نزدیک است بهرگاه که چشم ما در بلند می شد پست میگردید یعنی آن اسپ عجیب صورت و کامل حسن است هرگاه چشم ما بر روی فدا از ضبط دقایق حسن اوجاز آید و چون از بهر رویت حسن بالای بلند می شود مشتاق دیدن حسن تن برین او گشته پست می شود - یا بسبب تابانی جسم او بینائی را یارای دیدن جنش نبود اگر به بالای و نگر در نگاه نغزیده فرو می آید -

۶۹	وَبَاتَ يَعْنِي قَائِمًا عِيدًا مَرْسَلًا ای بماند یعنی ای بماند	۷۰	فَبَاتَ عَلَيْهِ سَرَجُهُ وَبِهَا مَسَّةٌ پس شب گذرانید و بر او سراجی بود
----	---	----	--

عربی فبات از الفرس سرجه و بجامه علیه بات بماند یعنی قائم حال گونه غیر مرسل الی المرعی فارسی پس شب گذرانید و بر او سراجی بود و بماند شب گذرانید و چشم من در حالیکه استاده است و بچراگاه گذارنده شده بود یعنی چشم من در دنیا ورده شد و بگام از چشمش کشیده نه شد و بهر شب استاده ماند و بچراگاه گذارنده شده بود و معهود است چشمش تا بان گوشه چشمش در نشان است -

لغات رواج شبانگاه و جرع کردن افعال سرحت الماشیه باغذاء در اجتهاد البشی می جعت از احتیاج نگاه باز آمدن شود و راجع - رواج اینها معنی شبانگاه - و بهر دلیل مسافر و هر اسم لاوقت من زوال الشمس الی اللیل و شبانگاه باشد که نفیض غدا و سه ترقی از پیشی به بلند می بر آمدن رقی و در قار بر آمدن برین زبان افعال قیمت فی العلم رقی و دنیا آتفا و تارة و ترقی فی العلم اسی رقی فیه درجه ۱۲ اصل سه تسلسل از بلند می پیوستی و از کوه زمین سهل فرود آمدن ۱۲ -

اصحاح ثوی بوقا اریک و مینضه <small>ای یا صاحبی ۱۰</small>	کلیع الیدین فی حی مکل <small>در چشم انداز ۱۰</small>
--	---

اعراب قوله اصحاح اصله اصحابی فرحم المندوی لایجوز ترخیم المضات الا فی هذا قوله  
تری برقا اللفظ لفظ الخبر ومعناه الامر ای نظر برقا وقوله فی حی متعلق بامیض عربی صاحبی  
انظر برقا ای یک لمانه و تحر که فی حی مکل کتحرک الیدین فارسی ی یار من بین برقی را که  
مینایم ترا در خندگی آن مانند حرکت دودست اسپ در برابر هم نشسته تا بان یعنی بین برقی را  
که مینایم ترا تا بانی و حرکت او که در بر غلیظ است مانند خنجر دست و پایی اسپ یعنی حرکت و  
تا بانی برقی را حرکت دست و پایی اسپ تشبیه داده و مقصود ازین بیان کثرت در خندگی  
دست و پا است ازینجا از وصف اسپ بوصف مطر رجوع نمود و گفت -

یضی سناک او مصایح و راه <small>روشنی ۱۱ برقی ۱۲</small>	امال سناک بالذبال <small>روشنی ۱۱ برقی ۱۲</small>
--	--

قوله مال السیط جمله فی موضع الصفة له اسپ عربی هذا البرق تیلک الاضواء فی شبیه فی تحر که تحرک  
الیدین و مصایح اسرائیل الیرت بالقنا کل لفقته فارسی روشن میشود روشنی آن برقی یا چراغها  
پارسی ترسایان که اهل کرد و روغن را با قلیلهای قلیله یعنی این روشنی که شبیه حرکت هر دودست  
اسپ من است یا روشنی برقی است که روشن میشود روشنی او با چراغهای ابرک روغن بسوی پیلان اهل  
کرده شد و چشم طمانه نیت بسوی پیلان چراغ اینکه درین وقت چراغ لغایت بانه زدن و خشان می باشد

قعدت له و صحت بین ضارح <small>جی ۱۲</small>	و بین العبد یب بعد ما سناک <small>اصول ۱۱</small>
--	--

قوله بعد اصله بعد یضم العین فاسکن العین لا تخفیف و ما زائدة و تقدیر بعد متالی والمار  
لغات را و میض در خندیدن برقی بی آنکه بیاگند و شود و در اینجا برقی در نوای ابر بیاگند و شود و آنرا غوغا گویند و  
بدر از روشنی و ابر و اشکاف آنرا حقیقه خوانند و اصل که در روشن شدن و در خندیدن و جبهه ۱۲ اس که جی بود و در خندیدن  
که چون که بلند بر آید و هنوز آسمان را نرنگد آشته باشد و آنکه مکل ابر و خشان برقی و ابریکه اعلای آن شلج باشد و شلج

فی الجی عربی قد استاناد اصحابی للنظر الی السحاب بین یدین الموضعین ثم تعجب من بعد  
نظره الی هذه السحاب فقال بعد متاملی و هو المنظر الیه الی الی السحاب الذی كنت انظر  
الیہ وارقب مطره فارسی ششم من برای نظاره سحابی شستند یاران من در میان  
ضایح و غریب برای تماشا بعد از آن بغایت تعجب میگوید که بسیار درست موضع تامل من  
و گفته اند که باز آمده نیست بل موصوله است تقدیر بعد از متاملی پس لفظ هو که مبتدا است  
خبر فاعله و هشد پس برین تقدیر خلاصه اش اینکه بعد السحاب الذی هو متاملی - الخ -

علی قطن بالشیء یقین صوبہ	۳۲	و اکیسر علی الستار فیدبل
نام کوه ۱۲ ای		نام کوه ۱۲

قوله بالشیء متعلق بضمیر یدین اما حکم بذکر حدس و تقدیر الانه لایدری قطن دلا الستار  
و یدبل متا کانه نصف غزارة المطر و عموم جوده یقول الی من مطر السحاب علی قطن و الیسره  
علی الستار و یدبل فارسی بنگرستن سوی برق بامید یاران نمی نماید که جانب راست  
یاران بر کوه قطن می بارد و جانب چپ بر کوه ستار و یدبل یعنی جو و ابر چندان عام گشته  
چون در ابر نگاه میکنم چنان می نماید که جانب راست یاران ابر کوه قطن و جانب چپ او  
بر کوه ستار و یدبل است حالا که میان قطن و میان ستار و یدبل راه دراز است و بعضی  
علاقطن یعنی ماضی از علو و نصب قطن گفته آبی ان الی من مطره علاقطن و السیره علی  
الستار و یدبل یعنی بلند شده بر کوه قطن جانب راست بارانش در آید و در وایت کیمیت

فاضحی کسب الیاء فوق کتیفه	۳۳	یک علی الاذقان دوح الکهنبل
ای کسبه ۱۲		ای سرگون می نداشت از کوه ۱۲ در نه های بزرگ ۱۲

عربی فاضحی هذا الغیث یصب الماء علی کتیفه و یطی الاشیاء را اعظام من الکهنبل علی عالیها  
فارسی پس گردید آن ابر که میریزد آب را بر بالای کتیفه و می افکند بر نه های بزرگ و زختران  
لغات الی بنگرستن در برین بامید یاران ۱۲ کتب بر روی در افکندن و سرگون اند افکندن و اکساب لازم  
است ۱۲ کهنبل یعنی از دشت بزرگ که در پیشه باشد ۱۲ -

کنهیل را آن ابر بر بالای کتیفه شدت می بارید که درختهای بزرگ اسرگون می نداشت  
و بعضی روایت چنین دیده شد که هیچ الما من کل فیکه ای بعد کل فیکه - دال فیکه من الفوا  
و هو مقدر ما بین اکتبتین ثم استعار لما بین الکتبتین من المطر -

وَمَوْعِدٌ عَلَى الْقَنَاقِ مِنْ نَفْسَانِ ۵۰ فَأَنْزَلَ مِنْهُ الْقَصَمَ مِنْ كُلِّ مَنَزِلٍ  
عربی مر علی هذا الجبل فما تطأ من رشا ش هذا الغيث فانزل لادعال القصم من كل موضع  
من هذا الجبل اولها من وقع قطره علی الجبل و فرط الضبابه فارسی دگشت بر کوه قنات  
رشته آن ابر پس فرود آورد از آن کوه بز آن کوهی را از هر جای آن یعنی چون باران  
کوه قنات رسید از ترس قطرات آن بزهای کوهی از هر جا فرو آمده اند -

وَقِيَاءٌ كَمْ يَكْرُكُ فِيهَا جَدْعٌ فَخْلَةٌ ۵۱ وَلَا أَطْمَأَنَّ الْأَشْيِدَارُ بِمَنْزِلٍ  
نام قریه ۱۱ ای قیما آینه بخت خرا ۱۲  
اعراب قوله تیار نصب علی اضمار فعل یفسره بالعبده تقدیره ما اضطر تیار عربی دما ترک  
هذا الغيث فی تیار جدعا من الجذوع ولا قصر من القصود الا ما کان منها موقعا بالصخور او  
محصضا یعنی انه قطع الاشجار و هدم الابنية الا ما کان مشيدا بالحجارة و الجص فارسی و قریه  
تیار نگذاشت آنجا تیره و درخت خرا و نه کوشکی مگر آنکه برافراشته و استوار کرده شده بود و سنگ  
یعنی باران مذکور بر قریه تیار هم رسید و تیره نخل و کوشکهای آنجا برنگد مگر کوشکی که بر سنگ  
سخت افراشته و گنج و آب استوار کرده شده بود -

كَانَ قَبِيْرًا فِي عَدَائِيْنَ وَبَلَدٍ ۵۲ اَنْبِيَاؤُنَا لِيُجِيبَا دَعْوَةَ مَسْئِلٍ  
اعراب قوله منزل لغت لکبير اناس و قیاسه الرفع الا انه خفضه علی جوارجها و  
ذلک شائع غیر مکره و عند هم و یوزان یكون نقطا لجاد و التقدير فی بجا و منزل به

لغات ۵۱ عصم جمع عصم بز کوی که از و سفید باشد ۵۲ اطمئنا کوشک و سنگین و بر خانه چهار گوشه مسلط اطم  
جمع اطم و اصل اطم که اصل آن عصم و عزمین بن یعنی نزدیک ابر و اول هر چیز و هر قوم فقال هم و انهم القدم ۱۲ اصل کلام  
منزل از تزییل و بیچین بجامه و منزل نشانی ای تند و دلزد که اطمئنا و منه قوله تعالی یا ایها المنزل ۱۱ اصل -

فخذ الباء فاشتر الضمیر عربی کان شرافی اداسل مطر من السحاب سید الناس ملفف بسا مخطوط  
تشبیهیة بالفتا تغلی هذا الرجل بالکسا فارسی گویا که کوه شیر ادا اول باران بزرگ قطره آن ابر  
سردار مردان ست که در کلیم مخطوط سجده است یعنی بسبب اداسل باران بکوه شیر خوش خاشاک  
گوناگون گرد آمدند لذا خشن خاشاک تشبیه لالوان را با کلیم مخطوط و کوه خاشاک فراهم آورده  
را بر دریس گیمیش تشبیه داده میگوید که کوه شیر همچنان بنیاید که گویا در بزرگ کلیم متعین بنیاید ۱۵

کَانَ دُرِّی رَاسِ الْجَبِّ مَزْعُودَةً بندی ۱۲ نام کو ۱۲ بالضم ۱۲	۷۸	مِنَ السَّيْلِ وَالْغَتَاءِ فَلَمَّا مَنَعَلْ مَنْعَلٌ خاشاک از چرخش و گردان ۱۲
---	----	--

عربی کان اعالی هذا الجبل غدوة مما احاط به من الغتاء و اسيل فلما منعزل تشبیه ستاره اجل  
با احاط به من الغتاء با ستاره قلعه المنعزل فارسی گویا که بلندیهای سر به سر یکجا بسبب سیلاب  
و خشن خاشاک با دریای دوک است یعنی قلعه که بسبب گرد آن خشن خاشاک و گردش آنها  
بر آسبیده بر سر کوه رسیده بود همچون سکو که بنمود -

وَأَقْبَى بَصَحَاءَ الْغَيْطِ بِعَاصِيَةٍ مجارسی جمع ۱۲ ام دوی ۱۲ خشت ۱۲ بجای ۱۲	۷۹	نَزُولُ الْيَمَانِي فِي ذِي الْكَيْبَابِ الْحَمَلِ اسی نزول التاجر الیمانی ۱۲ جامه دران ۱۲ بارگشتن ۱۲
---	----	--

اعراب و الضمیر فی جماعة للجمی و نصب نزول علی مصدر من فعل مقدّر و قوله الیمانی صفته  
التاجر مخدوف تقدیره نزول التاجر الیمانی عربی و اقوی هذا السحاب ذی من المطر الصحو الغیط فنزل  
نزول التاجر الیمانی صاحب الکیاب الحمل من الثیاب تشبیه نزول المطر نزول التاجر تشبیه و الکیاب  
النشیه من المطر و الثیاب الیمانی نشر ما التاجر عند عرضها للبلع فارسی و بیندخت آن  
ابر بر وادی غیط اسباب خود را مانند فرو آمدن تاجریانی خداوند جامه آنها را بارکنده  
یعنی نزول باران را نزول تاجر یعنی و نباتات گوناگون را با جامه های بوقلمون تشبیه داده میگوید

لغات استله ذری جمع ذرّه یعنی بندی و سر بریزی ۱۲ غتاء بالضم تخفیف و تشبیه آب آورد و خشن  
و خاشاک که سیلاب آفرامی آورد و غتاء جمع ۱۲ غیط و دوی که در میان آن پست و در و طرف آن بلند باشد و این چنین  
دادی - غیط از آن گویند که مشا غیط برست ۱۲ بلع بالفتح و جازع اصاب گرانی ابراز باران ۱۲ -





## المعلقة الثانية

این محافه از تصنیف عمرو بن العبد است که از بنی مکرین و اهل بود و طرفه قطب شت او بعد از ابراهیم  
 بود از شعرای ایام جاهلیت و بمرست ساگی مقتول شد قصه کاش اینک خواهد شد را با عبد عمرو  
 بن بشر کلج داده بود و عبد عمرو صاحب جاه و سر و اهل زمان بود شاه عمرو بن هند و عمرو  
 دانستی و مکرم داشتی - وقتی خواهر طرفه بسیم بامری نزدش نکایت شوی خود که داند طرفه بر عبد بن  
 عمرو این اشعار گفت - و لا خیر فی غیر ان لغنی - و ان که کشاید اقامه از صفات فضل نسایم  
 یکنح حول یقین عیب من سراط لها - و این سخن به عمرو بن هند رسید - اتفاقاً  
 روزی عمرو بن هند مع عبد عمرو به شکار رفت پس گوهری شکار کرد و عبد عمرو گفت که اگر  
 ذبح کن و عبد عمرو از انداختن گوهر را جزا گرفت و عمرو بن هند بخندید و گفت که هر چه طرفه در جوت  
 آفتاب در است گفته است و همه اشعار را خواند و قبل ازین طرفه و بعد ازین هندی هم این  
 قصیده گفته بود و فیت لئلا مکان الماک عمرو و تو تا حول قبتنا نخو من لومرات اهل قاداتا  
 و ضر تمام کرده و در لعلک ان قابوس بن هند یحاط لک به بل کثیر قسمت لدم فی ذون رخی  
 کذاک لک قصید او چو رچون عمرو بن هند بر عبد عمرو قصیده بخوش خواند عبد عمرو گفت آن  
 قصیده که در بگو تو گفته است از آنچه که در باره من گفته و همه اشعار قصیده بخوش خواند  
 عمرو بن هند این اشعار را شنیده گفت که آیا طرفه چنین لیر گردیده پس عمرو بن هند خطی نزد  
 شخصی از عبد القیس که عامل بود و بخرین بود و بیا نید تا طرفه را قتل کند بعضی از نه نشینانش  
 بدو گفت که اگر طرفه را قتل کنی متکس که مرد کن ساله کار از موده و حلیف طرفه است و چو تو  
 خواهی گفت پس عمرو بن هند طرفه و متکس هر دو را بزرگ خط خواند و نظم شان نمود - بانهم کی  
 خطی داد تا نزد عامل او و بخرین بدو گفت که برای انعام دادن شما خطی نوشته ام - اما  
 فی الحقیقه برای قتل شان نوشته بود و القصیده هر دو را بخوبین شدند تا آنکه موضع خیر رسیدند

پیش متکلس بطرفه گفته که ما نمی دانیم که در خط چه نوشته است و مراد از فرشته است پیب اگر دیده  
باید که خط را به بنیم طرفه گفت آ یا تو ظن بد میکنی اگر در صحیفه موافق دعه باشد فوالم الم الم الم  
خواهیم کرد و از دیدن خط انکار کرد پس متکلس مهر خود شکست و نزد دوکی از اهل حیره آورد  
و گفت که تو خواندن توانی گفت نعم پس خط را بوی داد و او خط را بخواند و پرسید که تو متکلس  
هستی گفت آری گفت که برای قتل تو نوشته است متکلس خط از دست کوک گرفت و  
بها بخاور دریا بینداخت باز طرفه را گفت که هم در خط تو مثل خط من برای قتل تو نوشته است  
طرفه از ان انکار کرد و بعد از ان متکلس بشام گرخت و طرفه با صحیفه نزد عامل بحرین آمد  
او طرفه را دیده گفت که من از به قتل تو مأمو شده ام تو که میم بحسب هستی و میان ما تو هم تو آش  
قدیمه است چون از پیشیم بیرون روی نگذیر چه بعد خواندن صحیفه با ضرر و مقتول خواهی  
گشت طرفه انکار نمود و در خواندن خط اصرار کرد و چون عامل بحرین صحیفه را بخواند بطرفه  
گفت حالا بچه طو قتل خود را انتخاب کنی طرفه گفت که مرا شریک نشان چون نشسته شریک سرگرد  
بیوش شوم شک هفت اندام مرا فسد کنی پس ایشان موافق گفتند شریک نشان بل آوردند  
و بعد از طرفه در بحرین است داور را برادری بود و بعد نام که در دست او طلب کرد و گرفت  
هکذا ذکر الز و زنی در طرفه درین معافه بخشیده خواهی بخشید نموده که او از بی حفاظت بن  
مالک بن زید مناة بودند او را گاهی خطایی گفته که محبوب است بخلافه بن مالک و  
گاهی مالکی که محبوب است با مالک بن زید مناة گفتوا له کان حد و حد المالک غدا و  
و هم درین قصیده بیان نمود که او مستدام بشرب مدام و باو با حسینان گل اندام شریف و  
و هم شکایت عزاده خود که مالک نام داشت کرد این قصیده هم از بحرین و عرب بشرب  
او هم توفیق و قافیة او مستدار است و جمالیات آن در شرح مختصر یکصد و چهار دست  
و تالیفش شک

مفاهیل	مفاهیل	مفاهیل	مفاهیل	مفاهیل
مفاهیل	مفاهیل	مفاهیل	مفاهیل	مفاهیل

۱. **لِخَوْلَةٍ أَطْلَالَ بِمَرْقَةٍ شَهِيدٍ**  
بم عتیقه طرف است از بی کجای سنگلاخ ۱۱ نام موضع

۱. **تَلَوَّحَ كِبَاكِي الْوَشْمِ فِي ظَاهِرِ الْيَدِ**  
ای تلوح ۱۱ نقش کجایین

عربی نحو لوله اطلال دیار بالارض التي اختلطت بها بحجارة وحصى من تهر تلوح نالک اطلال  
لعان الوشم الباقی فی ظرف المرأة المتوشمة فارسی مخروله ایشانهای سرشستارند بین  
سنگلاخ موضع شهد که ظاهر آن نشانها چون باقی ماند نقشین کجایین پشت دست ندان خوبه  
متوشمه یعنی بر باعث کونج نمودن مجوبه مخروله سرایش ویران شد و اندکی ایشان آن باقی  
ماند که چون نقش در دست پیرمان متوشمه می درخشد و این احباب از روی تاسف است -  
**وَقَوْفًا بِهَا مَعْتَجَى عَلَى مَطِيئِهِمْ ۲ يَشْرَوْنَ لَا تَهْلِكُ أَسَى وَيَجْلِدُ**  
تفسیر البیت هنا تفسیر فی الحاقه الاولی - و التجلد التصبر -

۳. **كَانَ حُدُوحُ الْمَلَائِكَةِ غُدُوًّا**  
کجاده ۱۱ ای تفتیشگی

۳. **خُذْلًا بِالسَّيْفِ فِي الدُّوَا حِدُوحٍ مِنْ دُرٍّ**  
خفتنهای بزرگ ۱۱ ای تفتیشگی ۱۱ خنک ۱۱

عربی کان مر کسب الخشیه الملائکیه غدوة فراتما بنواحی و ادوی و همین عظام کان هذا  
الشاعر شبه الابل و علیها الدواج بالسفن اعظام فارسی گویا که کجادهای مجوبه المائیه بهیج  
فراق بزرگ کشتیهما است و در نواحی و ادوی و یعنی هودج مجوبه المائیه روز فراق کوچ کرده  
در نواحی و ادوی و میرفت چنان میزد و گویا کشتیهای بزرگ است یعنی ابل هودج دار را  
بکشتی بزرگ تشبیه داده - کما صرح بهذا المعنی الزورنی و یحیو که ماضیه یعنی آید و باشد  
پس برین تقدیر بالنواصف و صفات عین باشد پس خلاصه معنی آنیکه هودج مجوبه المائیه  
که روز فراق کوچ کرده میرفت چنان میزد و گویا کشتیهای بزرگ و در ادوی و دجانی  
است و این معنی حسن و البی است که از افادتی جناب مولانا میر محمد افسر فیضیه -

لغات ۱۱ اطلال بی الل نشان خانه و سرایان خانه کجایانده باشد بجز طلال هر آید ۱۱ کجاده بزرگ و این  
دربار جانی که کش بکشد باشد المان و بر سر ۱۱ ۱۱ ضم الفتح کجایین نقش کنند بر دست در آن زمان  
است و یا مانده این را در شهرت و نام بکشد ۱۱ ۱۱ هودج مجوبه ندان بار هودج بالشم و حاج و ادوی و دجانی و دجانی

عَدُوْلِيَّةٌ اَوْ مِنْ سَفِيْنِ ابْنِ يَامِيْنِ	۴	بَحْرِيَّهَا الْمَلَّاحُ حَوْرًا وَهَيْدِي
--	---	--

اعراب و قوله طوراً منصوب على الظرفية من بحر و جملة بحر را ايضا صفة لسفین عربی  
 هذه السفن العظام التي شئت بها هذه الابل من سفن عدولية او من سفن ابن يامن  
 بحر بها الملاح تارة ما لا عن الابل تارة و بحر بها تارة على الابل تارة شبه سوق الحدادة  
 الابل تارة على الطريق و تارة على غير الطريق باجرار الملاح السفينة مرة على الاستوار  
 و مرة على غير الاستوار فارسی آن بزرگ کشتی از سفینهای عدولی است یا از کشتیهایی  
 ابن یامن که گاهی می رود آنرا ملاح و گاهی راست می رود یعنی کجاده و مجوبه باشد  
 به بزرگ کشتی از کشتیهایی عدولی یا از کشتیهایی ابن یامن که باری بر او راست میرود  
 و گاهی بر او کج یعنی چنانچه ملاح کشتی را بر او بی راه می برد و چنان ساربان ناتمه مجوبه  
 را بر او می برد چون راه فراخ باشد و بی راه می برد چون راه تنگ باشد۔

يَسْقِي حَبَابَ الْمَاءِ حَبْرًا وَ حَبْرًا	۵	كَمَا كَسَمَ اللّٰهُ رَبُّ الْمَقَاتِلِ بِالْيَدِ
---	---	---

عربی يسقي مصدر من سقى الماء كالماء يسقى المقاتل باليد التراب الجوع فارسی  
 چاک می کند موههای بزرگ آب را میانه سینه آن کشتی و آن آب و چنانکه حصه میکند  
 خاک را فاعل پانزده به دست و رویش چنانکه مفاصل به دست خود خاک مجموع را دو قسمت  
 کند و چنان میانه سینه کشتیهما آب را چاک و دو حصه میکند۔

لغات ۱- عدولیه نصب است عدولی یعنی اهل دشمنی و این است و چنانکه در میان با کشتی تیار شود۔ ۲-  
 ابن یامن نام مردی اهل بحرین کشتیهایی داشت ۱۱- سله جرد باغی اهل کردن از دست و ده غیاث  
 ۱۲- جزوم میان سینه طوره که محل نشستن تنگ بود و چنان خرم چانه می نمود ۱۳- صخره تپ خاک لغتی است  
 در تراب و در آن چنانست است تراب تراب توبه تراب تراب تراب تراب تراب تراب تراب تراب تراب تراب  
 و تراب و تراب علی التراب ۱۴- مفاصل آنکه خالی می باز و آن چنان باشد که چیزی در خاک پوشیده آن را  
 و بخش کرده می بردند که آن چیز و کرام حصه است هر آنکه طاعت میکند غلبه و آنکه صواب میکند غلبه میشود ۱۵-



قرالاراک و تتردی باشخانها فارسی آن آهواوه آهوسه که اورا بچکان اوگداشته  
است که می چرد با گایه گادان دشتی و در زمین پودا نیسار و دشت و دیگر جواشبه میوه اراک را  
و چاوری سازد شاخ و برگ آن را بی چون میوه را بدین بیکرشت شاخ و برگ و دشت  
بچکان پیاد و بچکان و کمردن می آتش می کشی آن خزال که مجوبه را بدین تشبیه داده اند  
بچکان و در نه خود و در افتاده است پس صورت آن بچکان حالت ستاره داری باشد  
و این حسن مرعوبان را کافی است نه بچکان و اشتقان -

و کلمه معنی آن می کان معنی آن کلمه کون لب کون کون کون	۸	تکلیف معنی آن می کان معنی آن کلمه کون لب کون کون کون
--	---	---

استراپی قوله المی صفة لحد و فی ای عن نصر المی قوله معنی آن ایضا صفة لحد و فی ای  
انحو اما مشور او هو اسم کان و معنی آن کل صفة معنی آن و در خبر کان حد و فی ای و قوله له  
صفة اول المعنی و صفة ثان له تقدیر آن کلام کان انحو اما مشور و معنی آن  
نذر الی الی نصر المی معنی آن و معنی آن صفة معنی آن و در خبر کان حد و فی ای و قوله له  
فی و معنی آن کون کون کون کون فی حد و فی ای و قوله له فی و معنی آن کون کون کون کون  
میکنند آن که در خبر او در ای و در خبر او در ای و در خبر او در ای و در خبر او در ای  
خاص و فی و در ای و در خبر او در ای و در خبر او در ای و در خبر او در ای  
که و در خبر او در ای و در خبر او در ای و در خبر او در ای و در خبر او در ای  
وقت هم چنان می نماید که در خبر او در ای و در خبر او در ای و در خبر او در ای  
و در خبر او در ای و در خبر او در ای و در خبر او در ای و در خبر او در ای

معنی آن ایضا صفة لحد و فی ای	۹	معنی آن ایضا صفة لحد و فی ای
------------------------------	---	------------------------------

لغات معنی آن ایضا صفة لحد و فی ای و در خبر او در ای و در خبر او در ای  
و در خبر او در ای و در خبر او در ای و در خبر او در ای و در خبر او در ای

لا یحسن بریقها تم قال سف الشفر بانتم ای ذرا لانه علی الله و لم تعض بانسانها علی شئی  
 یتر فیها بعد الاسفان فارسی سیراب کرد و ندان مجوبه را روشنی خورشید مگر نهائی ندان  
 که پاشیده شد بروی سر مندا و نگزیده چیزی را بعد آن یعنی دندان عقیقه بنیان سفید  
 و درختان است گویا خورشید روشنی خود را بوسی بخشید مگر بن دندان او سیاه است که بروی من  
 اند پاشیده و هنوز چیزی نگزیده تا اثر سر مندا و و سفید شود چه سفیدی آن عقیقه اندا  
 زمان عرب بر بن دندان تو بهائی باشند تا آن سیاه شود و دندان سفید بدین سیاه خشان برق  
 نماید فاند مرا و از اسف الشفر بانتم ای الله علی الله است چه قال سف الشفر بانتم ویرا و  
 الله علی الله چه اند برای سیاهی بن دندان پاشیده شود نه برای سیاهی دندان را سیاهی بن  
 قبیل عقیقه و سفیدی آن سیاهی بن آن بن قبیل حسن بن قاده است و نامولانا و ام فیضه

وَوَجَّهْ كَانِ الشَّمْسُ أَقْتَرُ دَاكِحًا	۱۰	عَلَيْكُمْ نَقِيَّ اللّٰهْ لَمْ يَتَّخِذْ
---	----	---

اعراب قوله وجه البحر عطف على المي ويجوز ان الراف على الخبرية اي ولما وجه عربي تبسم  
 المشيقة عن وجه صافي اللون ناضر غير متنجس ولا هنول كان الشمس كسفة ضياءها فارسی  
 تبسم می کند آن مجوبه از چهره خود گویا آفتاب انداخت چادر خود را بروی و پاکیزه رنگ است  
 و پشمرده نشده یعنی تبسم میکند مجوبه از چهره پاکیزه رنگ و خوب صورت و ترومانه گویا  
 آفتاب چادر روشنی خود را بروی پوشانید یعنی چون خورشید تابان است -

وَاَرِنِي لَا تُفَضِّلْهُمْ عَلٰى خَلْقِكَ	۱۱	يَعُوْجَاءُ مَوْقَالَ تَوْحِدٍ وَتَقْدِي
--	----	--

عربی وانی لا مفضی قصدی و انقضی مرا می عنده حضوره بناتقه ضامه سره تسیر آخر النهار  
 لغات لا انتشار در کردن و گذراندن ۱۱ هم آمده هم جمع و گذشتن بجای تن ۱۰ بقال یعنی المرح  
 و قصد بقال محبت ایشانها هم می آرام کردن کار کسی را و اندکین کردن بقال یک نامیک است بلکه قصد دل  
 بقال فلان بیدار است بلکه دفع هم جمع ۱۲ عن الله در حال به رفتن تا در قتل و در قتل بافته کثیره الا قال ۱۱





لذكر من النعام قليل لشغل لونه كلون المراد شبه عدد و با بعد والنعامة بهذه الحالة فارسي  
 آن نامة مشابه شتر نرست در استواری خلقت و سخت اندام و بزرگ رخصا رده است  
 که بسیار می دود و گویا که آن نامة ماده شتر مرغ است که مقابل می کند شتر مرغ نر که خاکسترون  
 یعنی نامة را در استواری خلقت شتر نر و در پویه و دیدن بماده شتر مرغ موصوفه بنیده داده -

تباری عناقاً ناهیات و اتبعته	۱۴	وظیفاً و وظیفاً فوق مؤدعاً
شماره ۱۲ نامة ای گزنی ۱۲ نامة ای تیز و ۱۲ عطف علی ناری	استخوان قوای دسانی ۱۲	ای ناهجور و دشوار گذار

اعراب قوله اتبع عطف علی تباری و اضمیه فی النامة و هو متقدالی مغولین عربی  
 هذه النامة تغلب فی السیرة فکرا کم مسرعات فی السیرة و تیغ و طیفید با وظیف ره چلسا  
 فوق طریق ندل بالوطی فارسی آن نامة مقابله میکند نامة ای گزنی تیز را و غالب  
 می آید بر آنها و تلج می کند استخوان دست پا را بر راه یا مال کرده شده یعنی با آنکه راه  
 یا مال کرده شده زیر و زبر گشته و شوار گذار می شود نامة مذکوره درین راه هم چنان  
 تیزی میرود که دست و پایش متصل می شود -

توبت القفین فی الشول تو لعی	۱۵	هذا رقی مؤلی الا سرة اغیبا
ای وقت اگر پنج ۱۲ مراد و خوشترین ۱۲ نامة خشک پستان ۱۲	جمع حدیقه خوشترین جای ۱۲ و ۱۲ نامة بک ۱۲	۱۲

اعراب قوله مؤلی الا سرة صفة مؤدق و ادولی لاسرة و الاغی صفة  
 تان له عربی قد رعت هذه النامة ایام الریح کل القفین بین لوق جفت ضر و عما و قلت لبانها

لغات ۱۴ مبارزه برابر می و مبارزه و مقابله کردن یقارار باریت الرجل الذان لیت متضاهیا له ۱۲ صید  
 ذلیل کرده شده و باطل و ارام کرده شده ای ناهجور و دشوار گذار ۱۲ ترغی موم بهای جردن ۱۲ که فن زمین  
 بلند و این چهار و خوشترین ۱۲ شول جمع شالمة نامة خشک پستان و کم خیز و پشت ماه برجانی از نتایج ایشان گذشته باشند  
 ۱۲ صدای جمع حدیقه با عکس میانه آن است و اطراف آن بلند باشد و حدیقه را حدیقه آن گویند که هر چهار اطراف آن را و از  
 و حاطه کرده است و حدیقه از حدای بعضی احاطه ۱۲ مؤلی آنکه دلی رسیده باشد دلی یعنی باران و زمین بهار دلی را  
 دلی از آن نامند که متصل و سست و سخی باران اولین بهار آنرا و سخی از آن گویند که زمین را بسبب زیادت نشاء در و خطا  
 گردانند ۱۲ ۱۵ اسره جمع سرست خوشترین جای ۱۲ و ای و طیب آن از روی گیاه ۱۲ -

تم قال ترمی ہی ریاض وادنا عم الترتبه قدر طرقت بالولی اسرته فارسی چریده است آن  
 ناته در ایام بهار میان ناته های خشک پستان کم شیر و آن ناته می چورد در مرغزارهای  
 وادی که باران دوین بهار بر خوشترین جایهای آن رسیده و نرم و تر و تازه است.  
 یعنی آن ناته در موسم بهار در گاه ما و گاه چریده نه بگله نران در نه حمله شدی و مگر در گشتی  
 بازمی گوید که آن ناته در مرغزارهای دوی باران رسیده و بسیار گیاه و تر و تازه میگردیس  
 چون حاله شد و چنین جا چرامی کند لایحه قوی و پر گوشت خواهد شد.

<p>تَرْجِعُ إِلَى صَوْتِ الْهَيْبِ وَ كَلَّتْ قِي ۱۶</p> <p>ای ترجمه ۱۱</p>	<p>بِذِي خَصْلٍ دَوَّعَاتٍ أَكَلَفٌ مُلْد ۱۷</p> <p>ای بذر ۱۱</p>
---	---

عربی ہی ناته زکته اقلاب ترجع الی صوت داعیه و تبانی نباد و حاصل جز اینها بدین  
 روغات خلل لندی لثوب حمرة سواد و تلبد الوب فارسی آن تیر بهوش است که بازمی گردد  
 سوی آواز را می و پیر می کند بدم خداوند و دستهای موسی خود از حمله های شتر سوار  
 و سرخ و پیر بهوش یعنی بسبب دم ذی خصاله ناته شتران نیز بهوش بر روی جست و دل  
 نتوانند کرد و اندا بار دار نشود پس قوی بیکل و پر گوشت و تیر رقار است در سیر.

<p>كَانَ جَنَاحِي نَسْرِ بِيضٍ فَكَتَمْتُ ۱۸</p> <p>ای احاطا ۱۱</p>	<p>حَقَّافِيهِ شَكَا فِي الْهَيْبِ وَ كَلَّتْ قِي ۱۹</p> <p>ای جانیبه ۱۱</p>
---	--

عربی کان جناحی نسر بیض غزانی عظم و ثوبا انقشی لاسا کفه قاطا بجا میبشید و نهها  
 بینا می نسر بیض فی الطویل و البیاض فارسی گویا که دوباره دی گرس سفید احاطه  
 کرده است و وجانب دم آن ناته که دوخته شده اند هر دو بانه و در استخوان و شش و شش شکاف

لغات ۱۸ هیب چراندند گویند آن را که ایشان را از جگرند گویند ابانجه نه میوه ای آواز که درای بران آواز است  
 یا جوع نماید و انجی مطلق را می هر است ۱۹ ناله روغات جمع و غم ترسیدن و ترسیدن و شکاف است آواز درون و انجا هر است و در سیر باران ۱۹  
 ۱۸ کلف شتری که گش میان سیاهی و سرخی باشد ۱۹ کله لبز تری که دم خود را بران و زانو زنی بر شتر است ۱۹ خشک  
 و دوشن چیزی بسوزن و غیره ۱۹ کله سبزه در شش کفکرا ۱۹ مسار در سیر و جمع ۱۲ -

یعنی موی دم ناقه بد رازی و سفیدی بد بازوی گرگس سفید شبیه داده می گوید که  
 موی دم او از هر دو جانب بد رازی و سفیدی مانند دو بازوی گرگس سفید است که در  
 هر دو جانب محیط دم او گشته گویا با سخنان دم به درفش دوخته اند -

فَطَوْرًا بِهِ خَلْفَ الزَّمِيلِ وَتَادَةً ۱۸	عَلَى حَشْفِكَ الشَّيْنُ ذَا وَجْهِ د ۱۹
فتاوه ۱۱ تاد ۱۱ خلف ۱۱ زَمِيل ۱۱ رولین ۱۱	بشانه ۱۱ شک ۱۱ بشانه ۱۱ شک ۱۱ بشانه ۱۱ شک ۱۱

اعراب قوله طوراً و تاداً ظاهران فعل مقدر ای قنض بطوراً به و قنض تاداً به  
 يقول فتاداً قنض بد بنها خلف ردیف را که با تاداً علی صرع مقبض کالقرینه البالیته  
 جان قطع اللبن فارسی گاهی میزند آن ناقه بادم خود پشت ردیف را که با و گاهی  
 میزند بر پستان تنگن دار که مانند شک گفته است و پزمرده خشک شیر یعنی آن ناقه  
 بوقت سیر بهمت فرط نشاط دم ذی خصله خود را بر پشت ردیف میزند و باری بر پستان  
 خشک شیر خود یا اینکه آن ناقه دم خود را گاهی بر سرین خود و گاهی بر پستان خشک خود  
 میزند که قال الزوزنی تاداً قنض و بنها علی غیر الحلف ردیف را که با آخر -

لَهَا خَدَّانِ اكْمِلِ الْقَصْفَ فِيهِمَا ۱۹	كَأَنَّهَا بَابَا مُنِيفٌ مَمَرٌ د ۲۰
تاد ۱۲ خفت ۱۲ اکمل ۱۲ قصف ۱۲ فیهما ۱۲	مراد جانب در ۱۲ بند ۱۲ کرده ۱۲ بابا ۱۲ خفتان ۱۲

عربی لهنه الناقه خندان اکمل اللحم فیها و کانها مصراعاً باب قصر عال طس و مطول فی  
 العرض فارسی مر آن ناقه را دور اند که کامل کرده شد گوشت در آن هر دو گویا که آن

لغات له زمیل ردیف کس سوار نشینی ۱۲ شکف پستان شیر خشک و ترنجبره ۱۲ شکف شک گفته در ید ۵  
 شنه شنه خندان جمع شانه باضم آب که از شک و دخت بگذرند شک گفته شدن شک ویر اگر فتن خشک شدن اند اهما  
 بر استخوان از بری لثان القاضی خلقت و نشان ابجد رازی بیس ۱۲ ص ۲۵ ذی باضم غیر مردن رخ فک  
 و بالکس ابضا فتن ذی لثان منه یقال انوداه الحواشی از ۱۲ ص ۱۲ یقال یجد و الصرع ای ذهب منه جد و بالقح  
 بیش کم شیر لثانی بعد جمع ۱۲ غنض گوشت آگه و گنده شدن گوشت شک فون بند دور از شدن یقال  
 قصر نیاف و جل نیاف ای مطول فی الارضاع و کینی افزونی یقال انفت الدراهم علی المائۃ ای زادت ۲ ص ۲۵  
 ترید تا بان در خندان کردن بنابر امر لازم منه یقال جاریه مراده تا بان ذی و یقال وجهه امر و غلام امر ذی لا شعر علیهم  
 و بقره مراد ای لا ورق لما - و مراد یعنی مطول هم آمده ۱۲ ص بیس -

هر دو و مصرع کوشک بلند تا بان است یا بلند و راست در عرض یعنی هر دو در آن ناله بر گشت  
است گویا که آن هر دو و جانب درست و کشادگی میان دوران مانند در کشاده -

۲۰	وَأَجْرُهُ لَزْتُ بِدَائِي مُنْصَدِّدٌ بیش کردن ۱۲ چپانیده ۱۲ هر گاه گون ۱۲ بر هم نهاد ۱۲	وَصَلَّى مَحَالٍ كَأَخْنِي خُلُوفُهُ مراد از صلی محال گمان مطوبت ۱۲ کان ۱۲ استخوان پهلوی ۱۲
----	--	--

اعراب قوله طی محال معطوف علی فخذ ان و کذا ک قولہ جرته و تذکیر الضمیر فی خلوفه  
علی انه راجع الی طی و جمله نزلت بدای صفتہ اجزته یعنی و لها فخر مطوبه متراصفة  
کان الاضلاع المتصلة بها قس و لها باطن عقی شدیدا ای قایضه بعضه علی بعض  
فارسی و برای آن ناله همراهی پشت در هم پیوسته است که همچون کمانهاست  
کوته ترین استخوانهای پهلوی آن و هم مر آن ناله را پیش گرد و نه است که چپانیده  
شده است بهر برای گردن بر هم نهاد یعنی همراهی پیچیده پشت آن ناله چنان است  
که استخوانهای کوچک پهلوی آن مانند کمانهاست و برای او پیش گرد و نه است  
است که بهر برای گردن بر هم نهاد چپانیده شده است -

۲۱	وَأَطْرَقَتْنِي تَحْتَ صَلْبٍ مُؤْتِدٍ ای کمانهای قائم داده ۱۲ جمع قوس ۱۲ تون کرده ۱۲	كَانَ كِنَاسِي ضَالَّةً يَكْنُفَانِهَا دو خوابگاه ۱۲ درخت کنار قوسی ۱۲ ای احاطا بالناس ۱۲
----	--	--

عربی کان کناسی الوحش فی اصل السدر البری احاطا بالناسه دکان تیا معطوفا  
تحت صلبها التقوی فارسی گویا که دو خوابگاه آهرو در بن کنار قوسی احاطه نموده اند ناله را  
و گویا که کمانهای خمراده اند زیر استخوان پشت قوی او یعنی هر دو بغل ناله در دست  
باد و خوابگاه آهرو و استخوان پهلوی را با کمانهای خمراده تشبیه داده میگوید که هر دو  
بغل ناله در دست و کشادگی چنان می نماید گویا دو خوابگاه آهروانه هر دو جانب ناله

نغات ۱۵ ابرو جمع جران پیش گردن خمر از اندر ۱۲ کناسی تشبیه کناس خوابگاه آهرو در بن  
درخت کنس جمع ۱۲ الطرخم دادن کمان زینی پیچیدن بر سرفار ۱۲ -

احاطه کرده اند و اتخوان پهلوی آن چنان بنظر آید گویا کمانهای خم داده زیر پشت  
تولیش بر پا کرده شده است -

۲۲	لَهَا مَوْفِقَانِ افْتَلَانِ كَانَهَا ای تباغه آن عن جنبها ۱۲	۲۲	قَمَرٌ بَسَلَسِي دَارِجٌ مَشْتَدٌ ای چهل درج ۱۲ قوی و استوار ۱۲
----	--	----	--

عربی لنده الناقه مرقان قویان خمدیدان بتباینان عن جنبها و کمانها طرح دوی  
دارج قوی بتباینان عن جنبها فارسی مرآن ناقه رادو آرنج دور افتاده است اند  
پهلوی گویا که آن ناقه میرود و باد و دودارج قوی یعنی دوری و دورق ناقه را از پهلوی  
خود بادوری مابین دود و دودارج قوی تشبیه داده می گوید که چنانکه مرد توانا دود و  
پیر آب را بهر دو دست خود گرفته میرود و هر دو دست او از پهلوی جدا مانند چنبرین و داریج  
ناقه وقت رفتن از پهلوی جدا باشد پس گویا ناقه باد و دویان چنبرین مرد راه میرود -

۲۳	اَلْقَطْرَةُ الرُّومِي اَقْسَمَ رُبَهَا ای بزرگ ۱۲ ای الرجل الرومی ۱۲	۲۳	اَلتَّكْتِفَن حَتَّى تُشَادَّ بِقَرَمِي احاطه کرده شود ۱۲ بلند کرده خود و آغشته بچینه ۱۲
----	--	----	---

اعراب قوله اقسام بها جملة في موضع الحال من القطرة وقوله التكتفن جواب القسم اي  
والله التكتفن عربي هي قطرة تشبها الرجل الرومي وقد حلف صاحبها القاطن بها حتى  
ترفع بالاجرة يخص باصا روج فارسی آن ناقه مانند پیل ساخته و در می رست محالیکه  
سوزگند خورده است صاحب آن پیل که هر آینه احاطه کرده و گذاشته نه شود تا آنکه

لغات له مرفق یعنی آرنج و قتل ناقه و مرد را مرفق اقبال رنج شکر در نقین پهلوی دور و جدا باشد ۱۲ و دارج مردیکه پیرا  
از چاه نافه و در آن نمی کند ۱۲ شد - بلکه هر چه پیرا را بوی ندانید آن آتش گنج و جز آن و آنچه مصدره ای گنج و آبک  
کردن تشبیه ای معمول باشد تشبیه بر آفرستن اشاده شده تشبیه بالفهم و التشبیه بر آفرشته قال لکسا فی الشیء بالفتح و تشبیه  
للو احدین قوله لکسا و تشبیه بالفهم الجمع من قوله تعالی بر وجه مفیده ۱۲ و تشبیه بچینه و تشبیه صابونچی آینه  
با خاکستر و غیر آن فارسی مریه و دود که اکل کلمه فیها صاد و جیم لا کالاجتهان فی کلمه واحدة من کلام العرب ۱۲ -

بلند کرده شود از خشت بخته یا اندوده شود بسیار یعنی ناته را بدشتی استخوان و استواری خلقت بایل بزرگ که آنرا مردمی ساخته است تشبیه داده -

۲۴	بَعِيدَةً وَحَدَّ الرَّجُلُ مَوَارِدَ الْيَدِ <small>ای فرخ گام ای نیز رفتار</small>	صَهَابِيَّةُ الْعَنُونِ مَوْحِدَةُ الْقَرَى <small>ای صهابیه ای سرخ و سپید ای نیرنگ ای نوار و نواز</small>
----	---	---

اعراب قوله صهابیه بالرفع علی انه خبر مبتدأ اخذون ای ہی و یکنون البحر علی الصفة نحو جوار عربی ای صهابیه العننون مؤلفه الظاهر یجد و خدر جلیها سر یقه فی سیرا - ای فی عنونها صهبة و فی ظهرا قوة و شدة و فی سیرا سرعة بسهولة - فارسی سرخ و سپیدست مویهای نیرنگ آن ناته و قوی پشت است و دورست رفتار پای او و موج زن است دست او یعنی قوی و سخت اندام و فرخ گام و سبک رفتار است -

۲۵	أَمَرْتُ يَدَا قَتْلَ شَرِّهِ وَأَجَحْتُ <small>ای امرت ای حجت</small>	أَلْهَاءُ عُنْدَكَ أَهْلًا فِي سَقِيفٍ مُسَيِّدٍ <small>ناته ای سقیف ای هم چیده</small>
----	---	--

اعراب قوله قتل منصوب علی انه مفعول مطلق بغير اللفظ من امرت عربی قتلت یدا قتل شر و امیلت عضدا یا تحت جنین اما له مثل ماله تعقیف شد یعنی گاهها ساقف اسند بعض لبنة الی بعض فارسی سخت ناته شده است هر دو

لغات صهابیه اسم صهبای او با سرخی آسخته باشد ظاهر چشم سرخ و باطن آن سپید گمانی انصرار صهبة ای شقره فی شعر الراس ای سرخ سپیدی صهبة کذاک صهبت منه و یقال للابل الذی یقالطیا حرة و چون یکر اعلی و بر دمیض اجوا فیهل صهبا فی ای صهب اللون و هو منصوب لی صهاب ۱۲ منه که عنون مویهای دراز زیر نیرنگ شتر غنائین ج ۱۷ ص ۱۵ الموحدة المقواة من أجده الله ای قواه و آجده فی بعد ففی ای قوی ۱۲ ص ۱۵ و خدر و خدان نوعی از رنجه رشترا نند روش شتر مرغ رود انجی مطلق رفتار و گام مراد است ۱۲ ص ۱۵ شتر را بشکونه تا قن رلمان ای دازگونه تا قن از جانب زیرین بر عکس گردش چرخه ریمان یقال جبل مشرور و غذا و شتران ۱۵ ص ۱۵ سندر انچه بعض اوجوض نمیکند زده ای بر هم چیده - اسناد کیه و ادان چنیزی را بجزی ۱۱ -



**فات ۱۵** جنون فاعله كنه لفظ نشاط از جانبی بیانیی ماضی شود چنانچه در صراح و قاموس مرقوم است كنج و جنون میل  
 به خوردن و میل دادن کسی را لازم و متعدی هر دو گفته . فتح و فتحه یعنی داغ و خدای المله ۱۲۵۵ و نفی بخنک آب . مازنی ای  
 حقوق کفو لهم مترکام ای مکتوم و بومن قولک . و نفی المارجه لا . و نفی بخنک خمدن . و نفی کذلک میل فاقی بالضم میل که  
 بخندد و در باره انا و فاقی بالکسر ای ناقص بهمان رفتار و نفی بفعل جف فخر تیر و در دیال مخفی فلان لفظی ۱۳۱۵ و سرع سریر فقی  
 فقی نشأ ۱۲۳۵ دایا بیت جمیع دخی جاسی از نشتن که بون چوب . حل بوی رسد لبش کند ۱۲۳۵ .

پشت آن نامة جاي ورود آب است از تنگ درخشان که در پشت جاي درست و بلند باشد یعنی نشانه های تنگ پشت را در سفیدی بسوزانهای که در آن آب باشد و هر دو پهلوی نامة را بدین شقی با تنگ درخشان و جسم نامة را با ستواری و شقی بر زمین بلند و درشت تشبیه داده میگردد که نشانه های تنگ آن نامة که بسبب امتداد زمان سفر در پشت او افتاده گویا موارد آب است از تنگ صافی که در زمین درشت و بلند باشد

۱۸	تلاقی و احیای کبیر کافها	ای قیاس ۱۲	ای تفریق ۱۲	ای قیاس ۱۲
----	--------------------------	------------	-------------	------------

اعراب الفهمیر فی تلاقی و احیای کبیر کافها و کذا کسبین قوله کانهما بنات فی موضع الفهمیر علی الحال من ضمیمه تبیین و قوله فی قیاس تبلیق یجدون و الجملة فی موضع الصفه لبنات سعوی آنما نفع هذه النامة بتجمع مرة و تفریق اخرى کانهما بنات یض فی قیاس مشق طوله لیرید انه یجتمع ثم قله و ذلک لانتظام النامة فی السیر فی اسی نشانه های تنگ آن نامة گاهی بهم جمع می شوند و گاهی متفرق گویا که آنها خشک سفید است در پیر این دراز تنگ است یعنی چون نامة کشیده و دراز می شود نشانه های تنگ آن جمع میشود و چون در هم گرفته میشود جدا و متفرق میگردد گویا که آن نشانه های خشک سفید در پیر این که دراز می چاک کرده شده است و این انبساط و انقباض بوفور نشاط نامة میباشد

۲۴	و انکح نفاض اذا صعدت بهم	ای قیاس ۱۲	ای تفریق ۱۲	ای قیاس ۱۲
----	--------------------------	------------	-------------	------------

اعراب تلخ و نفاض صفتان لحدوف و هو عنق و هو مطوف علی رفقان عربی لما عنق طویل سریع الحركه اذا رفعت عنقها الطویل یثبته ذلک العنق و نب سفینه

لغات تلاقی در اصل تلاقی بود پس حد است یعنی را حد خود نمود ۱۲ بنات جمع بنات خشک پیر این و تفریق جامه که آنرا پهن می گویند ۱۲ غیر با شمر جمع از با شمر است سفید درخشان نامة که دراز می گردون این نامة منبسط طویل و بعلل تنگ بکسر اللام بسیار نامة چوب و است طالع گردون از درخشان از دراز است



۳۲	وَعَيْنَانِ كَالْمَاوِيَتَيْنِ اسْتَكْنَتَا <small>ای دلماینان ۱۲ دو آئینه ۱۳ پوشیده شدند ۱۴</small>
۳۳	يَكْهَتِي حِجَابِي صَخْرَةً قُلْتُ هُوَ رِدِّي <small>دو مخاک ۱۶ استخوان ۱۷ زود ۱۸ مخاک ۱۹ بدی ۲۰</small>

اعراب قوله حجابی صخره ای حجابین من صخره و قلت مورد بدل من صخره عونی دلمای  
عینان کالمآوین فی الصفار و النقا اصارتانی غاری حجابین من صخره قلت مورد المار  
شبه عینیا بالمرآة و بهار اقلت فی البریق و الصفار و شبه حجابها بالصخره فی الصلابة فارسی  
مرآن ناته را دو چشمانندمانند دو آئینه که آن هر دو پوشیده شده اند و دو غار استخوان  
ابر و از سنگ که مخاک گرد آمدن آب است یعنی چشمان ناته را و صفار و درخشانگی آئینه  
و به آب مخاک نگین و استخوان ابر و رابدشتی با سنگ تشبیه داده می گوید که چشمان  
ناته مثل دو آئینه است و آن هر دو چشم و دو استخوان ابر و سنگین که مانن مخاک  
مورد آب است پوشیده اند -

۳۴	كُتُورَانِ عَوَارِ الْقُدَى فَتَوَالَهَا <small>بیردن اندازنده ۱۷ خاشاک ۱۸ عوار ۱۹ ای آئین</small>
۳۵	يَكْجُو كَتِي مَذْعُودَةٌ اُمُّ فَرْقِدٍ <small>ای ۱۲ ترسیده ۱۳ انصاف ۱۴ گوساله ۱۵ گاودشتی ۱۶</small>

اعراب قوله عوار منصوب بطورین و اضافته الی القدی بیانیه کافی قول کتب  
من خاودن لیوث الاسد مسکنه ببطن غنر غیل و دونه غیل: یعنی عینا باطرحان  
القدی عن انفسها فترها کینی بقرة و حشیه ذات ولد و قد افتر عما صامد او غیره فانی دقچان  
او بیرون اندازنده جس و خاشاک است پس بین آن هر دو را مانند دو چشم سرگین  
گاودشتی صاحب لد که خوف زده صیاد است یعنی هر دو چشم ناته را و حسن و خوبی چشمان  
گاودشتی کچه دار که ترسیده صیاد است تشبیه داده می گوید که هر دو چشم ناته از غایت

لغات له قلت مخاک در سنگ که آب در دست گرد آید ۱۲ حجاب استخوان ابر ۱۳ طر برون انداختن چشم  
خاشاک را بطور مبالغه است ۱۴ کتول چشم سرگین که در اصل غفلت می بیند ۱۵ دوعر بافتح ترسانیدن  
و باضم ترس و بفتحین و همشت و بالضم و فتح عین بجز نمی آید که از آن ترسیده شود ۱۶ -

از غایت جویشاری مدافعتی و خاشاک را از نفس خود دور کند و آن هر دو مانند چندان  
 گاو دشتی یکجمله و درست که از ترس صیاد یکپس و راست می نگرند و فایده چشمه گاو دشتی  
 بچنین حالت بنابر حسن و خوشنمایی باشد اما چنانکه در احوال مذکوره مخصوص شده

و حصاد قنایا سمع التوجیس لله فی	۳۴	الکجی حقی اولی صوتی صمدی
ای لیا اذن صا دقتان ۱۲	آواز ۱۲	بلند فاش کردن

اعراب قول صا دقتان صفتی لحد و ف و لیا اذن و الاضافه الی السمع لظلیسته  
 عولی و لیا اذن صا دقتا الاستماع وقت سیر اللیل اصوت غلی اولی صوت رفیع  
 فاله سی مر آن ناته را دو گوش که راست و دور است نماند و گوش نهادن است  
 وقت شب روی مر آواز پوشیده یا آواز بلند را یعنی هر دو گوش ناته در شنوائی  
 کامل است در سیر شب آواز نرم باشد یا سخت

و قال لک ان لک فی الهموم فیهم	۳۵	الکجی شایه شکوه سی
ای لیا اذن لک و اذن نیز کرده شده ۱۲	ای کادنی	زکاد دشتی ۱۲

عولی لیا اذن و دقتان معرفت بجا تها فیها و جا کاذبی که خوشی منفردی موضع  
 اکو مل فاله سی هر دو گوش ناته نیز کرده شده اند که می شناسی بخوابت او در آن هر دو  
 و آن هر دو مانند دو گوش که گاو دشتی موضع حمل که تنها افتاده است یعنی گوش ناته را  
 در تیز جویشاری بگوش گاو دشتی منفردانه که گوش وی در چین حالت تیزی باشد  
 تشبیه داده میگوید که هر دو گوش آن ناته تیز و حاذق است مثل دو گوش گاو دشتی منفردانه  
 گله خود یعنی شاعر غریب تیزی و بیداری گوش ناته می کند که دلیل بر نجابت اوست  
 فایده وجه تشخیص شایه بانفراد و از گله اینکه هر گاه گاو دشتی زرمه خود را افتاده  
 تنها باشد لایحه گوش وی بنجابت حاذق و بیداری باشد که لایحه

نقات له و جیس گوش بر آواز نرم نهادن پس آواز غنی که شنوده شود و شنوده نشود ۱۲ - ۱۱ - ۱۰ - ۹ - ۸ - ۷ - ۶ - ۵ - ۴ - ۳ - ۲ - ۱



تعریف لب زیرین بود و درین شعر تعریف لب بالا اگر امید میگید که لب بالایی آن  
ناقه شکافته شده است و نه بینی او سوراخ کرده شده و او چنان نجیب العمل است  
که چون به بینی و سر خود زمین را قطع کند و بگوید در تیز رفتاری افزون شود -

وَأَنْ شَكَّتْ لَمْ تَقُلْ فَإِنْ شَكَّتْ رَقَلَتْ	۳۸	حَقَافَةُ مَلَوِيٍّ مِنَ الْقَدِّ مَحْصِدٍ
--	----	--

عربی هی سلسله انقیاد و ان شکت لم تسرع فی سیر ما و ان شکت سرعت لاجل نخافه سوط  
ملوی من القد محکم الی فارسی اگر بخوانم عدم سرعت سیرا بگوید زود و اگر نخواهم که بگوید  
رود و بگوید برود بخت ترس تا زیاده که تافته از پوست بزغاله است و نهایت استوار  
تافته یعنی آن ناقه با جمیع صفات مذکوره را من است که هر چه از وی خواهم می کند  
چنانچه اگر خواهم که آهسته رود و چنان کند و اگر خواهم که به تیزی رود و چنان بکار آید  
بباعث خوف تا زیاده که از پوست بزغاله سخت تافته شده است -

وَأَنْ شَكَّتْ سَأَلِي وَأَسْطُ الْكُوْرِيَّ سَمِيَّا	۳۹	وَعَامَاتٌ يَصْبُغُهَا بَحَاءُ الْخَفِيدِ
---	----	---

اعراب قوله بخا نضوب علی المصدر یعنی فعل مقدر رای بخت بخا مثل بخا را خفید و  
عربی ان شکت جعلت را سها موان یا واسطه الکو در فی السمون فوطنا طما و جذبی را ما  
الی دجبت بعصد میا فا سرعت اسرع مثل اسرع الظلم فارسی و اگر می خواهم بلند شود  
برابر پیش بالان سراد و ناوری کن بهر دو بانه وی خود و تیز و دوشل و دیدن شتر مرغ نر  
یعنی اگر زماش بوقت سیر بکشم و نخواهم که سمر خود را بلند کرده به تیزی رود همان دم

نغات ملوی اسم فاعل از لی تا فتن حسن و جز آن اقبال بوقت اقبال می نشسته ملوی را سوط ملوی  
صفت تا فتن حسن را بر هر چه که می کشم فاعل است و سوط ملوی را سوط ملوی تا فتن حسن و در  
تافته شدن با هم سوط ملوی بلند تر از سوط ملوی را سوط ملوی تا فتن حسن و در  
فصل دوم شتر مرغی کرد



سرخود را بفطرتناط برابر پیش پالان بلند کرده بر روی خود شناوری نمی کند و  
بسرعت تمام می رود مثل شتر مرغ زمینی سبک می رود و می تشابد -

عَلَى مِثْلِهَا امْضَى إِذَا قَالَ صَاحِبِي	۲۰	الْأَلَيْتُنِي أَقْدِيكَ مِنْهُمَا وَقَدْ نَمِي
ناتده ۱۲ ای آتشی فی اسفاری ۱۲		ای من شقه لقی ۱۲

اعراب الهام فی قوله منها تعود الی شقه السفر المستفاده من قوله علی مثلها امضی  
عربی علی مثل هذ الناقه امضی فی اسفاری حین قال صاحبی لایتنی اندیک من  
شقه هذ السفر البعید وخلصتک منها وبحث نفسی فارسی بر مثل این ناقه میگند مردم  
در سفر و تکیه گویند کشین من که آگاه باش کاش ربانی دادی ترا از شقت سفر بادی  
فدیہ در ربانی یافتی یعنی بر مثل این ناقه یعنی برین ناقه که وصف آن بیان کردم  
در دانه می شوم در سفر چون رفیق من بلاست مرا یقین کرده گوید کاش ازین شقت  
ترا خلاص کردم و خود نیز ربانی یافتی بادی فدیہ -

وَجَاسْتِ الْيَكِيهِ الْقَسْرُ خَوْفًا وَخَالَةً	۲۱	مَصَابَاوُكَاوَمْنِي عَلَى عَدِيٍّ مَرَّصِي
ای زال قلبه عن شقه لاجل خوف ۱۲		مصبیت زده ۱۲ ای خطرناک ۱۲

اعراب قوله جاست عطف علی قال و الجملة داخله تحت الشرط المذكور عربی و انفت  
نفسه لاجل الخوف و ظنه بالكاوان كان علی غیر طریق خاف قطاع الطريق فارسی  
و چون مضطر شود دل و از جهت خوف و گمان میکند خود را مصیبت زده اگر چه با راه  
غیر خطرناک یعنی من چنین ناقه سوار شده و چنین سفر بروناک میروم هر گاه که رفیق من ترس  
شقت آن سفر مضطر شود و خود را با لک گمان کند اگر چه او بر راه غیر بروناک باشد -

لغات ۱۵ جاست بر آمدن دل از ترس داخله ارباب ۱۲ ماصه جا بنگهداشت داین جا مراد  
او دای که دوان و پنهان دوان نظر مردمان نشیند که از آنها رنج نمی کشد یعنی ایگاه -



ثَوْنِي رَبِّهَا أَذْيَالٌ سَحْلٌ مُمَدَّدٌ

صاحب دامن ۱۱ جامه سپید ۱۲ دراز ۱۲

فَذَلِكَ كَمَا ذَاكَ وَلَيْدَةٌ مَجْلِسٌ

باز خرمه ۱۲ تخت ۱۲ ای کنیزک رقصه ۱۲

عربی قبحرت بنده الناقه کما تخترت جاریه رقصه تری سید باوایل تو بها الابيض الطويل فی رقصه ماشیه تخترت الناقه فی السیر تخترت الجاریه فی الرقص شبه طولی بنها بطول یلیها فارسی پس بنابر خرمه ای کنیزک رقصه در حالیکه می نماید الگ خود را و دامنهای جامه سفید و راز یعنی رفتار ناقه را بخرم کنیزک رقصه و دم دراز باقیه را بدامنهای دراز کنیزک تشبیه داده -

وَلَكِنْ مَتَى يَسْتَرْفِدُ الْقَوْمُ أَرْفِدُ

ای یار من ۱۲ دردمی ۱۲

وَكَسْتُ بِجَلَالِ السَّلَاحِ خِفَافَةً

بسیار فرو آوردم ۱۲ چست ۱۲

عربی ولست انا ممن نیزال سلاح کثیر الاجل مخافته الاضياف ولكن متى استعانى القوم فی قری الاضياف او فی قتال الاعداء اعتصم فیها فارسی منستم بسیار فرو آوردم برشتها بجهت خوف مهاجمان ولیکن چون یاری می خواهند قوم یاری میدهم ایشانرا و زحمانی مهاجمان و دفع دشمنان و غیره یعنی بجهت خوف حلول مهاجمان و دشمنان برشتهها فرو دهمی آیم بلکه اگر قوم یاری خواهند مدد می کنم ایشان را در همه حالت -

لغات ۱۵ و فی الحدیث منی عن اذاته الخیل هو اشتهانها بالسل و الخیل علیها و فی المنال الخیل من ذلله و فی لانه لا نهائیه و فی تختراص ۱۵ کل جامه سپید از بنیه و سیلیم سپید ساحل محول جمع کل بنشین که کمال عطف مستغنی و قیل کنن رسول الله صلی الله علیه و آله سلم فی نکتة الالباحول کرسف و قوله کرسف وصفی و قوله یحیی شیه نامانیه در سن کتاب داده - و جامه از ریه مانیکانه بافته سبزه و تاه بافته مقام انچه تار و پود و تاه باشد - یس رسن تا قسن ۱۲ ص ۳۵ حلال مباله حال ست از حلول یعنی فرو ددن ۱۲ ۵ تلار جمع تلعه بالفتح پشته و تشیب و هو من الاضداد و تلار اکب راه ۱۲ از بالا سوسه تشیب تلور بلند بر آمدن ۱۲ ۵ ارغادای اعانت و ستر فادای ارغاداشتن - مرافقه معاداشتن - تراداشتن و در فادای دامن یقال رفدته ای اغشته ۱۲ ص ۳۵ -

وَإِنْ تَبَغَيْتُ فِي حَقِّهِ الْقَوْمَ تَلْفَيْتُ

طلبی بیدارنده کج بین الجود والنزل فارسی اگر می طلبی مرا داخل قوم بیایی

وَإِنْ تَقْتَضِي فِي الْحَوَائِثِ تَصْطَلِ

شکار کردن بخواهی درگاههای شراب صدیقی

عربی وان طلبنی فی محفل القوم وجدتی هناك وان ترد صدیقی فی دکانین الخمارین صدیقی بیدارنده کج بین الجود والنزل فارسی اگر می طلبی مرا داخل قوم بیایی و اگر صدیق کردن خواهی مراد دکانهای شراب شکار خواهی کرد یعنی من در هر جا حاضر می باشم در مجلس قوم از بهر شوره مهات شان و در دکان می فروشان از بهر می نوشی و لو دلبندم از هر جایابی -

هَمْزِي تَلْتَنِي أَصْبَحُ كَأَسْبَارٍ وَبِئْسَ

از بزرگتریه برادر

سیراب کرده شده

وَإِنْ كُنْتَ عَنْهَا غَائِبًا فَاغْنِ وَأَمْرًا دَرَدِ

عربی متی تا متی استک فی الصبح کاسامو ویه وان کنت عنها غائبا فاعن باعندک واز دوغنی فارسی هرگاه بیایی نزد من نوشاتم ترا جام بهر شراب صبحی و اگر غایب باشی انجام پس بی نیاز شو بهر چه که نزد است و زانم شود از روی بی نیازی این شعرا زورنی ذکر نموده -

وَإِنْ تَلْتَنِي الْجَمْعُ تَلَا قِنِي

بیایی

إِلَى ذِمَّةِ الْبَيْتِ الْكَرِيمِ الْمَصْدَرِ

مقصود

عربی وان اجتماعی میم للمفاخرة وذكر المعالي تلاقنی انسابی علی البیت الشریف الذی

لغات له بنو جتن يقال بغيت المال من مبناته وبنيتك اشي طلبته لکن پیشی کلان تفعل کذا من انفعال المطاوعة - يقال بغيت فانبغی - كما تقول كسرت فاکسر وبقا بر طلب داشتن داری دادن وطلب بغيت اشي و انبغيت وبنيت اسی طلبته وبقا اسی بغی بعضهم علی بعض ۱۲ ص ۵۵ خوانیت جمع حالت دکان میفروشان ۱۳ ص ۵۵ صبر شراب بارادوسی نوشانیدن ۱۲ ص ۵۵ کاس جام شراب تا آنکه در آن شراب نه بود کاس می گویند ۵۵ ص ۵۵ رسی باللق واکسر ودهی با کسر و تکلیف سیراب شدن - تر ویه سیراب گردانیدن - رد او کز لکه - عین ریه الکسر سیراب وبقا شربت شراب را و یا اسی مرو یا ۱۲ ص ۵۵ صمد آهنگ کردن و صمد به نقیقین آن که آهنگ بوی کنند در مهات و صمد به صمد است به بیت صمد ای مقصود ۱۲ ص -

ليقصد ه الناس . يريد انه من اشرف الناس بيتا وادواهم من الحب والنسب حظا  
 فارسي چون جمع شوند جميع قبيله بياني مرا که نسبت کنم خود را سوی بلند خاندان  
 گرامی که مقصود مردمان یعنی چون جميع قبيله فراهم آیند از بهر مفاخرت و حسب نسب  
 من هم در انجا روم و خود را انجا ندان عالی گرامی منسوب سازم یعنی من از بهر قبایل  
 بزرگ خاندانم و از حسب و نسب بهره دانی دارم -

تدکامای بیض کا نجوم و قیمة	۴۹	تووح الیثنا یمن بود و مجسید
تثین در حریف شراب ۱۲ ای بیضی از جوده ۱۲		ای بختنا عشیا ۱۲ کلیم نفسش جامه زعفرانی ۱۲

عربی ندای بیض الوجوه کا نجوم و غنیة تحینا غنیة لایسته بروامة و مجدرة فارسی  
 بهشتیان من سفید رنگ و روشن روی ندانند تا رنگان که میدرخشد الوان چهره شبان  
 و کثیر نفیسه سر اشباید سوی من گاهی در گلیم خط و باری و جامه زعفرانی یا جامه که رنگ سیراب شده

سرحیب قطابا عجیب من کاد قیمة	۵۰	بجیس المدا فی بضة المجدد
کتابه ۱۲ چاکر گریبان ۱۲ نیمه ۱۲ نازک و نرم		مس نمودن ۱۲ نازک ۱۲ اندام بزرگ

لغات ۱۵ ندیم حریف شراب و بهشتیان بزرگان و دان مثلثه و وجه اندکیم نامدار و نام و وجه اندکیم نامدار  
 و لایسته ندای بیض کا نجوم و غنیة تحینا غنیة لایسته بروامة و مجدرة فارسی  
 بهشتیان من سفید رنگ و روشن روی ندانند تا رنگان که میدرخشد الوان چهره شبان  
 و کثیر نفیسه سر اشباید سوی من گاهی در گلیم خط و باری و جامه زعفرانی یا جامه که رنگ سیراب شده

اعراب قوله حبيب خبر مبتدأ مؤخر و هو قطاب الحديث الجملة تحت تقيته عربی ہی قینته  
قطاب حبیبها واسم لا دخال لندانی ایدریم فی حبیبها المسماة و صفها بانه قیقه علی مثل اندانی  
ایا با دایعری می جسد با صافی اللون ناعم اللحم رقیق الجلد فارسی چاک گریبان آن کنیزک  
کشاده است که دست باند و نش آبسانی تواند رسید و نازک و نرم است درس نمودن  
هم نشینان و نازک و پر گوشت و تازه است اندام برهنه او -

اِذَا حَنَّ قُلْنَا اسْبِغْنَا انْبُوتَ لَنَا	۵۱	علی رسلها مطر و قته که تشدد
نفسه گزانی کن نزد ما پیش آید	روشن ۱۲ روش نرم ۱۳ صیفیه ۱۴ غیر دست ۱۵	

عربی اذ اقلنا للمغنیة غنينا اخذت لنا علی وقار با فی غناها علی ضعف فی لغتها لا تشدد  
فیها فارسی چون مایگویم آن کنیزک را که بسیاری پیش ما همان وقت پیش می آید و  
سرود می گوید بر دوش نرم خود که سخت نمی کند و سرود و غنمه بجا لیکه و در سر و دگفتن ضعف  
میدارد و نرمی می کند و در بعضی روایت مطروقه بفاویده شد یعنی در حالیکه بیاز چشم است  
گویا که چیزی بخشم او رسیده است -

اِذَا رَجَعْتَ فِي صَوْتِهَا خَلَّتْ صَوْتُهَا	۵۲	بجاءت اظا علی مرّج سادی
ای لغتیه ۱۲ ای لغتیه ۱۳	با هم گریه کردن ۱۴ لغت های بچه و ا ۱۵ اول بچه ۱۶	

عربی اذ ار دوت بذه المغنیة فی لغتها خلت صورتها اصوات فوق لصیغ علی فصولی الکاد  
اصوات نواح و نواذب یخین عند جوار علی صبی الک فارسی چون کنیزک مذکوره بوقت  
سرود در گلو میگرداند آواز خوشی را گمان کنی آواز خرین او را که آواز بهم گریه کردن  
ناقصی بچه دار است بر اول بچه الک خود و ممکن است که از افکار زن بچه داره

لغات له مطروقه بقاء یعنی ضعیفه و بفار انچه بخشم او رسیده باشد هر دو روایت درست است ۱۲ که ترجیح  
آواز و خلق گریه و نیدن ۱۳ که اظهار غم نماند خداوند بچه د تواند که نظر زن بچه دار را گرداند ۱۴ و بجه اول بچه  
شتر که در فصل بها برید آمده رابع اربع جمع مثل رطب و رطاب طلب بجه مؤنث و نبات جمع جمع آخر تنج بجه مؤنث ۱۵

مرا در غنیمت شود و از ربع اول او را استعاره کرده آید یعنی آواز غنیمت در تحسین آواز اگر نه تا به پیه  
مرد یا زن پس مرده تشبیه داده میگردد که آواز غنیمت چنان حزن است که آواز اگر نه ایشان

وَمَا زَالَ تَشْرَابِي الْخَمَّ وَكَذَّبِي <small>ای شربیه الخمر علی کثره ۱۲ بالخور ۱۳</small>	۵۳	وَبِيعِي وَأَنْفَاقِي طَوِيفِي وَتَوَكَّلِي <small>الانفاق به شرب الخمر ۱۴ مال به بیع ۱۵ مال به تکیه ۱۶</small>
---	----	--

عربی و ما زال شربنی الخمر علی کثره و لذتی بهایویی الاشیاء الغنیمة و اتلافها و اتلافی المال  
اجنبیه و المال القدیم الموروث فارسی پیوسته است بسیار آشامیدن من شرب بها  
و اولدت من بانهاده ام است فروختن من چیزهای گرامی را و خرج نمودن مال فوول  
کنه نه یعنی همواره که من می نوشی است و تشبیه انداختن و فروختن اموال تو که به  
و کنه مورد تشبیه در صرف کردن قیمت آنها در لذات و لهو و لعبه :-

إِلَى أَنْ تَحْمَمَنِي الْعَشِيرَةُ كُلُّهَا <small>بهره بزرگدانه از من ۱۲</small>	۵۴	وَأَفْرَدْتُ أَفْرَادَ الْبَعِيدِ الْمَعِيدِ <small>شتر گرگین قطران مالیده ۱۳</small>
---	----	--

عربی و ما زال دابی و فعلی اتلاف المال لی ان اجنبت عنی عشائری کلها و افردت  
مثل افراد البعیر المظلی القطران ای موارد اتلافی لا کف عن اتلاف المال و الاستغفال  
بالذات فاجتنبت عنی العشائر فارسی تا آنکه بهر چیز کردند از من بهر مردان قبیله تنها  
کرده شدم مانند تنها نمودن شتر گرگین قطران مالیده یعنی مدام و مستدام عادت من  
بر صرف مال و استغفال لذات ماند و یقین کردند که از آنها باز نیایم پس تمام قبیله من  
اجتناب در نزد من و مرا تنها گذاشتند چنانچه همه شتران شتر گرگین قطران مالیده را

لغات له شرب بسیار آشامیدن ۱۲ تشبیه و اتلاف و اتلاف مال کنه و قدیم که بهر اشیا رسیدیم  
باشد و طریف عکس آن یعنی مال جدید که کسب نمود آید ۱۳ تخمائی خوشن را از چنبری نگه داشتن حمیت  
حمده با کسر فها بر همین فرمودن یقال حمیت المرضی الطعام - احتیاط بهر کردن حماة از کسی دفع کردن  
چنبری را و نگاه داشتن یقال حامیت عنه حماة و حماة و یقال انفس تخمائی عین دل و دماغ ماه  
انسان ای تو قوه و اجنبی یعنی خوشن را از روی نگه داشتن ۱۴ معبد شتر گرگین قطران مالیده  
و قطران دارویی است سیاه که بر شتر خافش دارد می مالند و گویند که آن روغن مرغ است و مرغ درخت  
است از قسم سر ۱۵ :-



وَأَيْتُ بَنِي عَبْرَاءَ لَا يَنْكُرُونَنِي ۵۵ وَلَا أَهْلُ هَذَا الْوِطَرِافِ الْمَدِينِ

اعراب قوله ولا اهل بالرفع عطف على ضمير الفاعل في لا ينكرونني وذلك جازم بسبب  
الفصل بالاعراب لما ذكرته في الغيبة رأيت الفقراء لا ينكرونني لاحسان في عليهم ولا اهل  
الطرف المدد اخی رأيت الاغنياء الذين لهم بيت الادم لا ينكرونني لاستطاعتهم صحتی  
ومن اذنتی یعنی ان یجرتنی الاقارب وصحتی الا باعدتهم الفقراء ومنهم الاغنياء فارسی  
هرگاه قبیلہ من مرا کند اشتد دیدم فقر را که انکار من نمی کنند و نه صاحب این خرگاه  
ادیم در از کشید یعنی اگر چه قبیلہ من مرا بر اندام ازین ضرری نیست چه فقر را  
دیدم که بسبب احسان من بر ایشان آشنایان من است و هم مرا که بسبب احسان و  
وضع اعدای شان مرا آشناند اندیل از آشنایان شمارند.

لَا أَتِيْهِذَا اللَّامِيْ أَحْضَرُ الْوَعْدِي ۵۶ وَأَنْ أَتَّخِذَ اللَّذَاتِ هَلْ لَنْتَ خُلْدِي

اعراب قوله لا اتيه هذا اللامي احضر الوعدی ان احضرني في اني لم اتيه هذا اللامي احضر الوعدی  
اشهد عوني الا ابيد الذي يلومني على حضوره في الحرب وعلى حضوره في اللذات بل تخلدني  
ان تركتها اى لا تخلدني سواء تركتها او حضرتهما فارسی آگاه باشی ملامت کننده  
من بر اینکه حاضر شوم جنگ را و حاضر شوم در لذات آیا تو همیشه باقی دارنده مرا می  
ای نگویند من مرا در دنیا همیشه توانی داشت خواه ترک جنگ و لذات کنم یا نه  
پس چه فائده است از عدم حضور در جنگ و عدم بندگی.

لغات له غیر ای زمین - فقر ای غیبتی فرزند ان زمین از ان میگویند که چون نسب شان معلوم نیست  
پس سوی زمین که اصل هر چیز است نسب میکنند ۱۲ طرات خرگاه از جرم که بر آنست و اگر ان می باشد و در آن  
الطراف اشاره بر سی اغنیاست که خرگاه از جرم قائم نمودند ۱۳ لغی باگ و فریاد و نه قیل للحرب و لغی  
لاقیها من الصلوة و الجلیة ۱۲ -

فَإِنْ كُنْتُ لَا تَسْطِيعُ دَفْعَ مَنِيَّتِي ۵۷ قَدْ عَنِّي أَبَادُهَا بِمَا هَلَكَتْ يَدَيَّ

عربی فان انت لا تقدر دفع موتی غنی فاتر کنی ابا و الموت بانفاق الاما که  
یرید آن الموت لا بد منه فالاولی المبادرة بالذات بانفاق الاموال فی الحیوة.  
فارسی پس اگر دفع توانی که و موت من از من بگذر که تنهایی کنم سوی موت  
با آنچه مالک شده است آن را دست من یعنی چون از موت بفرموی کل نفس  
ذاتیکه الموت چاره نیست پس اولی اینکه بگذر مرا که بانفاق مال تنهایی  
کنم و لذات دنیوی حاصل نمایم.

فَقُلْ لَا تَلْتُمْ هُنَّ مِنْ كَذِّهِ الْفَقِي ۵۸ وَجَدْتُ لَمْ أَحْضَلْ مَنِي قَامَ عَوْدِي

عربی فلو لاجبی تلتخصا من من لذته الفقی الکریم و حاکم لم بال منی قائم الذین  
جاو العیادتی من عندی آسین من حیاتی ای لم بال منی مت فارسی پس اگر  
نبودی سیه چیز که آنها از لذت جوان ست سوگند دست بخت و حق و پدر تو که پاک  
نداشتی که کدام وقت بر خیز و عیادت کنندگان من از بالین من بریاس یعنی اگر چه چیز  
مطلوب من نبودی بحق تو پروای موت نکرد می.

فَمِنْهُمْ سَبَقَ الْعَاذِلَاتِ بِشَرِّهِ ۵۹ كَسَبَتْ مَنِي مَا تَحُلُّ بِالْمَاءِ تَزِيدُ

لغات ۵۹ فقی جوان و جو اعداء فقاء مؤنث فقاء بانق و الم و صدر منه از سرخ نوختی اسن و قدر دلله فی فقاء  
اطلا و افتاء مستوران جده خلاف سان و احدتی علی خیل و یقال لغلمان بنت فقت ای فقیست بالغیات فقیست الجاریه  
ذو قدرت و منعت اللعین الصبیان فتوة بالضم ج و المدی یقال ج و فقی و هم فقیان ذقیته و فقی و فقی مثل عصی و فقی  
فقی و فقی ۱۲ ص ۵۹ حقل پاک و داشتن لا تحلل به پاک مدار بوی و فقت بیدای پاکت بر سله و ج و ج و عا  
بیار بیار پرسی کنندگان ۱۲ کسبت شراب سرخ بیای ای آینه ۱۲ - ۹

عربی احدی تکلمه بحضال فی اسبق العواذل بشریب شربین خمر کیت می تفرج بالما  
تربد ای ترمی بالزید پیدلنیا کر شرب الخمر قبل انتباه العواذل فارسی بعضی زبان سبیز  
شتابی کردن من سست قبل از ملامت زبان ملامت کنند گان لبوی شرب کیت که  
هرگاه که در آن آب آمیخته شود کف بسیار دینی یکی از سبیز که قبل از انتباه عاذلات  
و ملامت آنها شرب کیت رنگ می نوشتم.

و کرمی اذ انا دی المضاف محذرا ۶۰ کسید الفضا بتهته المتوید ۶۰  
بازگردانیدن ۱۲ محذور و دشمنان ۱۲ از شرب گاه ۱۲  
گرگ ۱۲ سبیزان ۱۲ دخت طاف ۱۲ بر آینه کردی ۱۲ آب پیک ۱۲

اعراب جمله بتهته صفت محذوف و بعد بدل من سید الفضا تقدیر کسید الفضا المتور و  
سید بتهته عربی و اخذ الیه الشانیه عطفی اذ استغاثنی الملها الی الخالف عدوه فرسا  
مخفای سریع فی عدوه اسرع و نمیب اسکن الفضا اذ انبسته و هو یوید المار فایسی و باز  
اگر دانیدن من چون آواز کنند و محذور دشمنان اسب فراخ گام را مثل گرگ موضع خضا  
که بیدار کردی و آب آینه دینی لذت دوم از لذات سبیز گاه سبیز بفریاد تنگیست میرسم  
و برای رنگارین اسب فراخ گام را که در سرعت سیر اندر گشت اسکن خضا که خوابان  
آب است و بیدار کردی و آب اسب لاجال و رین حال تیر ز قناری زیاده ترمی باشد

و قصید یوم النجین و اللجن و اللجن ۶۰ بتهکنه تحت الخساع المعبد ۶۰  
از پوشیدن ابر کمان ۱۲ ای پیکار ۱۲  
دن جوان فیک صورت و رنگ ۱۲ خفا گاه ۱۲ ای لفرع البدر ۱۲

نقات له که با فتح بازگشتن و بازگردانیدن لازم متعدی کرید و کرار بار بازگردانیدن ۱۲ ص ۱۵ مضاف  
ترسده که بر دی دشمنان از هر جانب فرام آید و جنب اسبی که در هر دو دست افتخار باشد این صفت محمودست و در اسبان ۱۲ ص ۱۵  
قصر الکسوف و الخسوف و کوا و شدن قصیر کوتاه بالکسوف و اقامت جمع قصیر قال قصرت الشی جعلته قصیرا  
قصیر فی الامر مستی کردن در کار قصیر من الصلوة و الشکر کوتاه کردن ۱۲ ص ۱۵ و جن فرد پوشیدن ابر آسمان ۱۲  
را از قصیر یقال و جن بومنا و جناد و جونا و جنه ابر بر سر چشمه است و ابر تار یکسوفی باران یقال یوم و جن بالاضافه و یوم  
و جن بالصفه و یوم و جنه یومین و یوم و جنه و کذاک الیوم علی الوجوهین بالوصف و الاضافه و جنه ابر بارانده چشمه  
و جن ایضا باران بسیار سحابه و جنه و جنه ای دانه المطر و جنه السحابه و ام مل ۱۲ ص ۱۵

اعراب قوله والدجن مجب ای عجب لایان جمله اعترافیه قوله بکنه متعلق بتقصیر  
عربی و انحصار اثنا عشر یوم الغیم ای انی اقصر یوم الغیم بالتمتع بامراهه شایسته ناعیه حسته  
تحت انبار المرفوع بالعرف فارسی و بعضی از آن کوتاه نمودن من است روزا بر که  
آسمان را فروپوشاند بپشتقه جوان خوب صورت و نازک زیر خیمه که بلند کرده شود بآستنها  
و آن ابر شگفت آرد که مردمان است یعنی لذت سوم اینکه روزا بر صحبت زنان  
جوان خوب صورت می شوم و از مباشرت شان خط و افر بر دارم. لفظ تقصیر را از جهت  
آوردن که ایام وصال همیشه کوتاه است کما لا یغنی.

کَانَ الْبَرِّينَ وَاللَّيْلِ عِلْقَتِ	۹۲	عَلَى عَشْرٍ وَخُرُوجَ كَمْ يَحْضِلُ
ای نه خیمه	جست دینج	باز و بند

عربی کان خلا خیمها و اساورتها و معاوضه با معلقه علی عشر و خروج غیر مقطوع الاغصان  
فارسی گویا دست بر نخ و غخلال و باز و بند با آونیه شده است بروخت خرک یا  
بید انجیر که شاخهای او بریده نشد یعنی هر دو ساعد و ساق بکنه را در بری گوشت  
و ترو تازگی و نازکی یکی ازین دو درخت که غیر مقطوع الاغصان است تشبیه او و  
میگوید که بخت تازگی اندام سوار و غخلال و باز و بند بروست و پای او چنان بینماید  
گویا بر عشر و خروج غیر مخضد آونیه است.

كَرِيمٌ يَرَوِي نَفْسَهُ فِي حَيَاتِهِ	۹۳	سَتَعْلَمُ اِنْ تَتَنَاَعَدَا اَيْنَا الْيَسَدِي
شده		شده

اعراب قوله کریم بتد انجیر مدون و تدویر من انیم عربی کریم بر دی باخر نفس فی حیاته  
خیمین منیم و ستعلم ان متناعدا اینا العطشان ای میگویند بر این دعا و الهیه عطشان  
و یجوز ان یکن کریم خبر لبندرا مخد و ف تقدیره ان کریم بر دی باخر نفس فی حیاته

لفات له برین مع بره و ستان و پای برنج و برین مع بکات نفسی و بری ستان با بکات نفسی برین ستان و برین ستان  
تبع بر آرد و عشر منیم و فقیهین و فقیهین ستان که لغاری آنرا خرک و درخت است و بر آنک که گویند و برین ستان

فارسی بر تقدیر اول غنیش نیست که گریه می کند جان خود را در زندگی خود بهتر است  
از بخیل بر تقدیر ثانی اینکه من چنان کریم که سیراب میکنم نفس در او حیات خود و بلند افراز  
شود و معتقرب خواهی دانست ای بخیل نکوهنده چون من و تو هر دو در او خواهند و که گیت  
از آتش یعنی ای بخیل نکوهنده بروز قیامت خواهی دانست که من سیرابم و تو آتش

آدی قَبْرِ عَمَّالٍ بِخَيْلٍ ۶۴ کَقْبْرِ عَوِيٍّ فِي الْبَطَالَةِ مَفْسِدٍ

عربی ارمی قبر حریص علی الجع بخیل بماند کقبیر عوی فی البطالة مفسد  
و انضیافات یعنی لافرق بین البخیل و ابو اوبعد المات فارسی من می بینم گوهر کسی که  
بر فراهم آوردن مال حریص است و بخیل میکند مال خود مانند گوهر که گمراه باشد بیودگی  
و تبا کند مال خود را یعنی گوهر بخیل و گوهری که در میانها و عطا یا مال خود تبا کند یکسان است  
و در مرگ شان فرقی نیست و هم بعد مرگ شان فرقی ندارد بین بخیل چنانچه است

تَرَى جُثُوتَيْنِ مِنْ تَرَابٍ عَلَيْهِمَا ۶۵ صَفَاءُ عَصْفٍ فِي صَيْفٍ مَنْصُودٍ

عربی تر می بینی از خاک دو قطعه که بر آنها صفا عصف در صیف منسود  
و دو توده خاک اند که بر آن هر دو سنگهای پنهانی است و در میان سنگهای پنهان هم  
نماده اند یعنی بعد مردن میان کریم و بخیل تفاوتی نیست و تربت هر دو یکسان است  
که توده خاک است و بر آن هر دو سنگهای پنهان یکدیگر نموده شده اند

أَرَى لَمُوتٍ يَتَنَامُ الْكَرَامُ وَيُضْطَجُّ ۶۶ عَقِيلَةٌ مَالٍ لَفَاحِشٍ الْمَشْدِدِ

عربی ارمی لموت یتنام الکرام و یضطجک  
و عقیلة مال لفاحش المشدید  
و لغات معنی آن که بر فراهم آوردن مال حریص است و بخیل انعام گرفتن دیگران و مال ۱۲ اس -

لامناص منه لواحد من الصنفین فاجوادونی لانه احمد فارسی می نیم مرگ که اختیار می کند جو افراد را در میگیرد و مال گردانما بخیل ز حد گذشته یعنی موت کسی را نگذارد و کسی از وی فرار نتوان کرد بخیل باشد یا کریم پس در خیل فائده نیست بلکه وجود بخیل اولی است چه او محمود است -

آدای لعیش کنزاً انا قضا کل لیکنه ۶۷ وَمَا يَنْقُصُ الْكِبَارُ وَاللَّهُ هُوَ يَنْقُزُ

عربی ار بی بقا کنز تقص کل لیه و ما یقصد الایام و الی غیره لامحاله نکند کاب لعیش صائر الی النفاذ لامحاله فارسی می نیم زندگی را مانند خبی که کم شوند است هر شب و آنچه که کم کند آنرا ایام و روزگار هر آن نیست شود یعنی بقا را بچ که کم شود در هر شب تشبیه داده میگوید که بقا خزانه است که هر آن چیزی از آن فنا میشود پس لامحاله باقیام خواهد رسید

لَعَلَّكُمْ إِنْ أَمُوتَ مَا أخطأ الْقَتْلُ ۶۸ كَالطُّوْلِ لَمْ يَخْوَ وَتَنْبِيَاهُ بِالْيَدِ

اعراب مافی قوله ما اخطا الفتی مصدریه زمانیه تقدیره ان الموت مارة اخطا الفتی فخذت الظرف وحقته ما وصلتها وقوله كالطول طرخى فی موضع رفع خبر ان الامم للتاكيد وجملة تنبيه باليد فی موضع الحال من الطول عربی قسم بجا ک ان الموت مدة اخطا الفتی ای مدت مجاوزت ایاه لیشبه الطول لم یسل الدابة ترعى فیة ای حال ان طرفیه بید صاحبه یریدانه لا مفر من الموت لاحد کما ان الدابة لا مفر لها مادام صاحبها آخذ البطح فی طولها فارسی قسم زندگانی تست که موت مادامیکه تجا و زندگانی جوان هر آنست مثل رسن و راز

لغات له نقصان لازم وشدی هر دو آمده است کما یقال نقص الشئ و نقصه اما رسن نقد نقاد و بهری شدن انفا و شدی منه و ایضا بی نوشته دبی سیر و رسن ۱۲ طول بالکسر و فتح و او رسن و راز که سنو را به عطف بنده یقال آرنج الفرس من حوله و لیه کذا کاب و منه طریقه الی الی و ای مطه ر یقال (الانما و ان) فرس کاب ای از رخ طرسته فی المرعى ۱۲ رس - ۶۷

فروشته شده است حالیکه هر دو کنار راه او بدست صاحب یعنی موت در زمان  
اعراض او از نفوس مردمان مانند رسن دایه است که هر دو طرف رسن او بدست  
صاحب خودست یعنی کسی را از موت گریز نیست چنانچه دایه مشدوده را که رنشتن است  
صاحب خودست صورت گریز نیست هرگاه که خواهد قبض کند همچنان موت مردمان  
را تا اجل بگذاشته چون دقتش بیاید و خواهد اخذ کند و پاک سازد -

قَسَالِي اَكْرَانِي وَابْنِي عَمِّي مَالِكًا ۶۹ اَمَنِي اَدُنْ مِنْهُ يَنَّا عَمِّي وَبِعَدِ

عربی نمایی ارانی و ابن عمی مالک نامتی تقریب منتهی یعنی فارسی پس چیست مرا  
که نمی بینم خود را و پس عمر خود را که مالک نامست که هرگاه نزدیک بشوم از دور بشود از من  
گویا که شاعر از نزدیکی جستن خود با و دوری خواستن و تعجب میکند و بیشتر آن بوده که  
شتر مسبد برادر طرفه گشته بود پس طرفه از غم زاده مالک خواست که در جستجوی شتر ادا  
کند پس مالک طرفه را برین فعل ملامت کرد و اعانت نه نمود فائده با هم آوردن نیز ادا  
ی بعد با آنکه هر دو متحد المعنی است از بهر تاکید و اثبات قافیه است -

يَكُونُ مَوَآدِرِي عَلَى مَا يَكُونُ مَنِي ۷۰ كَمَا لَا مَنِي فِي لَحْيِي قَرِطَبْنُ اَحْمَدُ

عربی یومنی مالک و مادر می علی ای سبب یوم کما لا منی قرطابن احمد فی القبیله  
فارسی مالک ملامت میکند و منی دافتم که بر چه چیز و چه سبب ملامت میکند چنانچه  
سرزنش نمود مرا قرطابن احمد در قبیله یعنی ملامت بلاوجه بود و ناحق -

وَاَيْسَرَنِي مِنْ كُلِّ خَيْرٍ طَلَبْتُ ۷۱ كَانَا وَضَعْنَاهُ اِلَى وِيسٍ مُلْحَدٍ

عربی و قطع رجائی مالک من کل خیر رجوته منتهی حتی کانا و وضعنا ذلک لطلب الی غیر  
نغات ۷۱ حسن خاک گور - و دفن کردن مرده را را سبب کند لک مرس جای گو ۱۲ ص ۱۲ لحد نکات در گور و کافان  
یک کرانه گور - و بشارت قبر و احدث لک منی و احدث الرجل جملت لک ۱۲ ص ۱۲ -



رجل مدفون فی الحدف و غیره است فلایرجی تخیر فارسی و نامید گردانیدم از بهر  
نیکی که طلب کردم از دو گویا که ما نهادیم آن نیکی را بسوی قبر مرد مدفون یعنی چنان  
نامید ساخت گویا مطلب خود از مرده خواستیم پس از مرده چه خبر رسد -

مفعول نشدت ۱۲

نَشَدْتَ فَلَمْ أَغْفِلْ حَتَّى مَوْتِكَ مَعْبُودٌ  
ای طلبت ۱۲ فلما ترک ۱۲ تشر بار ۱۲

عَلَى غَيْرِ شَيْءٍ قُلْتَهُ غَيْرَ آتِيٍّ  
یومنی علی غیر ۱۲

اعراب قوله غیر آتی استثناء منقطع تقدیر کرده و لکنی عربی یومنی علی غیر شئی قلته و ذنب  
از منته و لکنی طلبت ابلخی و لم اتر که ما فقم ذلک منی و جعل یومنی فارسی ملامت میکند  
مراتبی را که گفتیم و در اینجا اگر گناه من است همین است که چشم شتر بار دار معبد بر او خود  
را پس غفلت نکردم یعنی چون شتر بار دار بر او در خود را جستم و در آن کابلی نکردم پس مالک  
ناحق دینی سبب بدله گرفت و ملامت کرد چه گناه شان نکرده ام -

وَقَرَّبْتُ بِالنَّفْسِ قَرِيبًا وَجَدْتُ لَكَ إِهْلًا  
صَتِي يَكُ أَمْرًا لِلنَّكِيَّةِ أَشْهَدُ  
غایت کرشش ۱۲ عشر ۱۲

وَقَرَّبْتُ بِالنَّفْسِ قَرِيبًا وَجَدْتُ لَكَ إِهْلًا  
قریبتر ۱۲

عربی قریب نفسی با قرابتی صفتنا حکما و نظما خیطها و قسم خجک انه متی حدث له امر  
لنکیتته ای امیر بکد فی غایت اهدا حضره و انصره فارسی و اگر گناه من است همین است  
که من نزدیک میکنم خود را بسبب قرابت و سوگند بخت تست که اگر باشد او را کار دشوار  
حاضر می شوم یعنی من نزدیک می کنم خود را با پسر عم خود و چون کار شدید بروی پیشاید  
بر نصرت او حاضر می شوم -

وَإِنْ يَأْنِيكَ الْأَعْدَاءُ بِالْجَهْدِ  
اقتال ۱۲ الباء ۱۲

وَإِنْ أَدْعَى الْجَلِيَّ أَلَمْ يَنْجَحْ نَهْجًا  
کار بزرگ ۱۲ من الجاه ۱۲ جمع حامی ۱۲

نجات مله نشده و نشدن گم نشده و چنین ۱۲ نه کیته کار دشوار که از حد کوشش خود و فلان شدید انکیتته ای  
نفس بلخ فلان نکیتته بهر اذ انکیتته بود در فی البسر اس ص سه شود و بالضم حاضر شدن فو شاد و هم شود ای حضور  
و چون فی الاصل مصدر رسید حاضر - و امره مشهد لا بار التی حضرت زوهار و کیتته بالباء التی فایانجه حاضر فی ای حاضر فی شهاد

عربی دان دعیت فی الامر الخظیم اکن من حماة اهل کین من الذین یخون حریمشان  
 یایک الاعداء لقتالک جهد فی دفعهم عنک غایة الجهد یعنی اگر خوانده می شوم در کار  
 بزرگ می باشم از حامیان و نگاه داران او و اگر آیین دشمنان بحبت کارزار تو  
 از حد کوشش کنم در دفع شان -

وَاِنْ یَقْضَ نَوَا بِالْقَدْرِ عَرَضًا <sup>له</sup> <sup>موتنا بود</sup> <sup>نفس</sup> <sup>آورد</sup> <sup>مجموعه</sup> <sup>۱۱</sup> <sup>۱۲</sup> <sup>۱۳</sup> <sup>۱۴</sup> <sup>۱۵</sup> <sup>۱۶</sup> <sup>۱۷</sup> <sup>۱۸</sup> <sup>۱۹</sup> <sup>۲۰</sup> <sup>۲۱</sup> <sup>۲۲</sup> <sup>۲۳</sup> <sup>۲۴</sup> <sup>۲۵</sup> <sup>۲۶</sup> <sup>۲۷</sup> <sup>۲۸</sup> <sup>۲۹</sup> <sup>۳۰</sup> <sup>۳۱</sup> <sup>۳۲</sup> <sup>۳۳</sup> <sup>۳۴</sup> <sup>۳۵</sup> <sup>۳۶</sup> <sup>۳۷</sup> <sup>۳۸</sup> <sup>۳۹</sup> <sup>۴۰</sup> <sup>۴۱</sup> <sup>۴۲</sup> <sup>۴۳</sup> <sup>۴۴</sup> <sup>۴۵</sup> <sup>۴۶</sup> <sup>۴۷</sup> <sup>۴۸</sup> <sup>۴۹</sup> <sup>۵۰</sup> <sup>۵۱</sup> <sup>۵۲</sup> <sup>۵۳</sup> <sup>۵۴</sup> <sup>۵۵</sup> <sup>۵۶</sup> <sup>۵۷</sup> <sup>۵۸</sup> <sup>۵۹</sup> <sup>۶۰</sup> <sup>۶۱</sup> <sup>۶۲</sup> <sup>۶۳</sup> <sup>۶۴</sup> <sup>۶۵</sup> <sup>۶۶</sup> <sup>۶۷</sup> <sup>۶۸</sup> <sup>۶۹</sup> <sup>۷۰</sup> <sup>۷۱</sup> <sup>۷۲</sup> <sup>۷۳</sup> <sup>۷۴</sup> <sup>۷۵</sup> <sup>۷۶</sup> <sup>۷۷</sup> <sup>۷۸</sup> <sup>۷۹</sup> <sup>۸۰</sup> <sup>۸۱</sup> <sup>۸۲</sup> <sup>۸۳</sup> <sup>۸۴</sup> <sup>۸۵</sup> <sup>۸۶</sup> <sup>۸۷</sup> <sup>۸۸</sup> <sup>۸۹</sup> <sup>۹۰</sup> <sup>۹۱</sup> <sup>۹۲</sup> <sup>۹۳</sup> <sup>۹۴</sup> <sup>۹۵</sup> <sup>۹۶</sup> <sup>۹۷</sup> <sup>۹۸</sup> <sup>۹۹</sup> <sup>۱۰۰</sup> <sup>۱۰۱</sup> <sup>۱۰۲</sup> <sup>۱۰۳</sup> <sup>۱۰۴</sup> <sup>۱۰۵</sup> <sup>۱۰۶</sup> <sup>۱۰۷</sup> <sup>۱۰۸</sup> <sup>۱۰۹</sup> <sup>۱۱۰</sup> <sup>۱۱۱</sup> <sup>۱۱۲</sup> <sup>۱۱۳</sup> <sup>۱۱۴</sup> <sup>۱۱۵</sup> <sup>۱۱۶</sup> <sup>۱۱۷</sup> <sup>۱۱۸</sup> <sup>۱۱۹</sup> <sup>۱۲۰</sup> <sup>۱۲۱</sup> <sup>۱۲۲</sup> <sup>۱۲۳</sup> <sup>۱۲۴</sup> <sup>۱۲۵</sup> <sup>۱۲۶</sup> <sup>۱۲۷</sup> <sup>۱۲۸</sup> <sup>۱۲۹</sup> <sup>۱۳۰</sup> <sup>۱۳۱</sup> <sup>۱۳۲</sup> <sup>۱۳۳</sup> <sup>۱۳۴</sup> <sup>۱۳۵</sup> <sup>۱۳۶</sup> <sup>۱۳۷</sup> <sup>۱۳۸</sup> <sup>۱۳۹</sup> <sup>۱۴۰</sup> <sup>۱۴۱</sup> <sup>۱۴۲</sup> <sup>۱۴۳</sup> <sup>۱۴۴</sup> <sup>۱۴۵</sup> <sup>۱۴۶</sup> <sup>۱۴۷</sup> <sup>۱۴۸</sup> <sup>۱۴۹</sup> <sup>۱۵۰</sup> <sup>۱۵۱</sup> <sup>۱۵۲</sup> <sup>۱۵۳</sup> <sup>۱۵۴</sup> <sup>۱۵۵</sup> <sup>۱۵۶</sup> <sup>۱۵۷</sup> <sup>۱۵۸</sup> <sup>۱۵۹</sup> <sup>۱۶۰</sup> <sup>۱۶۱</sup> <sup>۱۶۲</sup> <sup>۱۶۳</sup> <sup>۱۶۴</sup> <sup>۱۶۵</sup> <sup>۱۶۶</sup> <sup>۱۶۷</sup> <sup>۱۶۸</sup> <sup>۱۶۹</sup> <sup>۱۷۰</sup> <sup>۱۷۱</sup> <sup>۱۷۲</sup> <sup>۱۷۳</sup> <sup>۱۷۴</sup> <sup>۱۷۵</sup> <sup>۱۷۶</sup> <sup>۱۷۷</sup> <sup>۱۷۸</sup> <sup>۱۷۹</sup> <sup>۱۸۰</sup> <sup>۱۸۱</sup> <sup>۱۸۲</sup> <sup>۱۸۳</sup> <sup>۱۸۴</sup> <sup>۱۸۵</sup> <sup>۱۸۶</sup> <sup>۱۸۷</sup> <sup>۱۸۸</sup> <sup>۱۸۹</sup> <sup>۱۹۰</sup> <sup>۱۹۱</sup> <sup>۱۹۲</sup> <sup>۱۹۳</sup> <sup>۱۹۴</sup> <sup>۱۹۵</sup> <sup>۱۹۶</sup> <sup>۱۹۷</sup> <sup>۱۹۸</sup> <sup>۱۹۹</sup> <sup>۲۰۰</sup> <sup>۲۰۱</sup> <sup>۲۰۲</sup> <sup>۲۰۳</sup> <sup>۲۰۴</sup> <sup>۲۰۵</sup> <sup>۲۰۶</sup> <sup>۲۰۷</sup> <sup>۲۰۸</sup> <sup>۲۰۹</sup> <sup>۲۱۰</sup> <sup>۲۱۱</sup> <sup>۲۱۲</sup> <sup>۲۱۳</sup> <sup>۲۱۴</sup> <sup>۲۱۵</sup> <sup>۲۱۶</sup> <sup>۲۱۷</sup> <sup>۲۱۸</sup> <sup>۲۱۹</sup> <sup>۲۲۰</sup> <sup>۲۲۱</sup> <sup>۲۲۲</sup> <sup>۲۲۳</sup> <sup>۲۲۴</sup> <sup>۲۲۵</sup> <sup>۲۲۶</sup> <sup>۲۲۷</sup> <sup>۲۲۸</sup> <sup>۲۲۹</sup> <sup>۲۳۰</sup> <sup>۲۳۱</sup> <sup>۲۳۲</sup> <sup>۲۳۳</sup> <sup>۲۳۴</sup> <sup>۲۳۵</sup> <sup>۲۳۶</sup> <sup>۲۳۷</sup> <sup>۲۳۸</sup> <sup>۲۳۹</sup> <sup>۲۴۰</sup> <sup>۲۴۱</sup> <sup>۲۴۲</sup> <sup>۲۴۳</sup> <sup>۲۴۴</sup> <sup>۲۴۵</sup> <sup>۲۴۶</sup> <sup>۲۴۷</sup> <sup>۲۴۸</sup> <sup>۲۴۹</sup> <sup>۲۵۰</sup> <sup>۲۵۱</sup> <sup>۲۵۲</sup> <sup>۲۵۳</sup> <sup>۲۵۴</sup> <sup>۲۵۵</sup> <sup>۲۵۶</sup> <sup>۲۵۷</sup> <sup>۲۵۸</sup> <sup>۲۵۹</sup> <sup>۲۶۰</sup> <sup>۲۶۱</sup> <sup>۲۶۲</sup> <sup>۲۶۳</sup> <sup>۲۶۴</sup> <sup>۲۶۵</sup> <sup>۲۶۶</sup> <sup>۲۶۷</sup> <sup>۲۶۸</sup> <sup>۲۶۹</sup> <sup>۲۷۰</sup> <sup>۲۷۱</sup> <sup>۲۷۲</sup> <sup>۲۷۳</sup> <sup>۲۷۴</sup> <sup>۲۷۵</sup> <sup>۲۷۶</sup> <sup>۲۷۷</sup> <sup>۲۷۸</sup> <sup>۲۷۹</sup> <sup>۲۸۰</sup> <sup>۲۸۱</sup> <sup>۲۸۲</sup> <sup>۲۸۳</sup> <sup>۲۸۴</sup> <sup>۲۸۵</sup> <sup>۲۸۶</sup> <sup>۲۸۷</sup> <sup>۲۸۸</sup> <sup>۲۸۹</sup> <sup>۲۹۰</sup> <sup>۲۹۱</sup> <sup>۲۹۲</sup> <sup>۲۹۳</sup> <sup>۲۹۴</sup> <sup>۲۹۵</sup> <sup>۲۹۶</sup> <sup>۲۹۷</sup> <sup>۲۹۸</sup> <sup>۲۹۹</sup> <sup>۳۰۰</sup> <sup>۳۰۱</sup> <sup>۳۰۲</sup> <sup>۳۰۳</sup> <sup>۳۰۴</sup> <sup>۳۰۵</sup> <sup>۳۰۶</sup> <sup>۳۰۷</sup> <sup>۳۰۸</sup> <sup>۳۰۹</sup> <sup>۳۱۰</sup> <sup>۳۱۱</sup> <sup>۳۱۲</sup> <sup>۳۱۳</sup> <sup>۳۱۴</sup> <sup>۳۱۵</sup> <sup>۳۱۶</sup> <sup>۳۱۷</sup> <sup>۳۱۸</sup> <sup>۳۱۹</sup> <sup>۳۲۰</sup> <sup>۳۲۱</sup> <sup>۳۲۲</sup> <sup>۳۲۳</sup> <sup>۳۲۴</sup> <sup>۳۲۵</sup> <sup>۳۲۶</sup> <sup>۳۲۷</sup> <sup>۳۲۸</sup> <sup>۳۲۹</sup> <sup>۳۳۰</sup> <sup>۳۳۱</sup> <sup>۳۳۲</sup> <sup>۳۳۳</sup> <sup>۳۳۴</sup> <sup>۳۳۵</sup> <sup>۳۳۶</sup> <sup>۳۳۷</sup> <sup>۳۳۸</sup> <sup>۳۳۹</sup> <sup>۳۴۰</sup> <sup>۳۴۱</sup> <sup>۳۴۲</sup> <sup>۳۴۳</sup> <sup>۳۴۴</sup> <sup>۳۴۵</sup> <sup>۳۴۶</sup> <sup>۳۴۷</sup> <sup>۳۴۸</sup> <sup>۳۴۹</sup> <sup>۳۵۰</sup> <sup>۳۵۱</sup> <sup>۳۵۲</sup> <sup>۳۵۳</sup> <sup>۳۵۴</sup> <sup>۳۵۵</sup> <sup>۳۵۶</sup> <sup>۳۵۷</sup> <sup>۳۵۸</sup> <sup>۳۵۹</sup> <sup>۳۶۰</sup> <sup>۳۶۱</sup> <sup>۳۶۲</sup> <sup>۳۶۳</sup> <sup>۳۶۴</sup> <sup>۳۶۵</sup> <sup>۳۶۶</sup> <sup>۳۶۷</sup> <sup>۳۶۸</sup> <sup>۳۶۹</sup> <sup>۳۷۰</sup> <sup>۳۷۱</sup> <sup>۳۷۲</sup> <sup>۳۷۳</sup> <sup>۳۷۴</sup> <sup>۳۷۵</sup> <sup>۳۷۶</sup> <sup>۳۷۷</sup> <sup>۳۷۸</sup> <sup>۳۷۹</sup> <sup>۳۸۰</sup> <sup>۳۸۱</sup> <sup>۳۸۲</sup> <sup>۳۸۳</sup> <sup>۳۸۴</sup> <sup>۳۸۵</sup> <sup>۳۸۶</sup> <sup>۳۸۷</sup> <sup>۳۸۸</sup> <sup>۳۸۹</sup> <sup>۳۹۰</sup> <sup>۳۹۱</sup> <sup>۳۹۲</sup> <sup>۳۹۳</sup> <sup>۳۹۴</sup> <sup>۳۹۵</sup> <sup>۳۹۶</sup> <sup>۳۹۷</sup> <sup>۳۹۸</sup> <sup>۳۹۹</sup> <sup>۴۰۰</sup> <sup>۴۰۱</sup> <sup>۴۰۲</sup> <sup>۴۰۳</sup> <sup>۴۰۴</sup> <sup>۴۰۵</sup> <sup>۴۰۶</sup> <sup>۴۰۷</sup> <sup>۴۰۸</sup> <sup>۴۰۹</sup> <sup>۴۱۰</sup> <sup>۴۱۱</sup> <sup>۴۱۲</sup> <sup>۴۱۳</sup> <sup>۴۱۴</sup> <sup>۴۱۵</sup> <sup>۴۱۶</sup> <sup>۴۱۷</sup> <sup>۴۱۸</sup> <sup>۴۱۹</sup> <sup>۴۲۰</sup> <sup>۴۲۱</sup> <sup>۴۲۲</sup> <sup>۴۲۳</sup> <sup>۴۲۴</sup> <sup>۴۲۵</sup> <sup>۴۲۶</sup> <sup>۴۲۷</sup> <sup>۴۲۸</sup> <sup>۴۲۹</sup> <sup>۴۳۰</sup> <sup>۴۳۱</sup> <sup>۴۳۲</sup> <sup>۴۳۳</sup> <sup>۴۳۴</sup> <sup>۴۳۵</sup> <sup>۴۳۶</sup> <sup>۴۳۷</sup> <sup>۴۳۸</sup> <sup>۴۳۹</sup> <sup>۴۴۰</sup> <sup>۴۴۱</sup> <sup>۴۴۲</sup> <sup>۴۴۳</sup> <sup>۴۴۴</sup> <sup>۴۴۵</sup> <sup>۴۴۶</sup> <sup>۴۴۷</sup> <sup>۴۴۸</sup> <sup>۴۴۹</sup> <sup>۴۵۰</sup> <sup>۴۵۱</sup> <sup>۴۵۲</sup> <sup>۴۵۳</sup> <sup>۴۵۴</sup> <sup>۴۵۵</sup> <sup>۴۵۶</sup> <sup>۴۵۷</sup> <sup>۴۵۸</sup> <sup>۴۵۹</sup> <sup>۴۶۰</sup> <sup>۴۶۱</sup> <sup>۴۶۲</sup> <sup>۴۶۳</sup> <sup>۴۶۴</sup> <sup>۴۶۵</sup> <sup>۴۶۶</sup> <sup>۴۶۷</sup> <sup>۴۶۸</sup> <sup>۴۶۹</sup> <sup>۴۷۰</sup> <sup>۴۷۱</sup> <sup>۴۷۲</sup> <sup>۴۷۳</sup> <sup>۴۷۴</sup> <sup>۴۷۵</sup> <sup>۴۷۶</sup> <sup>۴۷۷</sup> <sup>۴۷۸</sup> <sup>۴۷۹</sup> <sup>۴۸۰</sup> <sup>۴۸۱</sup> <sup>۴۸۲</sup> <sup>۴۸۳</sup> <sup>۴۸۴</sup> <sup>۴۸۵</sup> <sup>۴۸۶</sup> <sup>۴۸۷</sup> <sup>۴۸۸</sup> <sup>۴۸۹</sup> <sup>۴۹۰</sup> <sup>۴۹۱</sup> <sup>۴۹۲</sup> <sup>۴۹۳</sup> <sup>۴۹۴</sup> <sup>۴۹۵</sup> <sup>۴۹۶</sup> <sup>۴۹۷</sup> <sup>۴۹۸</sup> <sup>۴۹۹</sup> <sup>۵۰۰</sup> <sup>۵۰۱</sup> <sup>۵۰۲</sup> <sup>۵۰۳</sup> <sup>۵۰۴</sup> <sup>۵۰۵</sup> <sup>۵۰۶</sup> <sup>۵۰۷</sup> <sup>۵۰۸</sup> <sup>۵۰۹</sup> <sup>۵۱۰</sup> <sup>۵۱۱</sup> <sup>۵۱۲</sup> <sup>۵۱۳</sup> <sup>۵۱۴</sup> <sup>۵۱۵</sup> <sup>۵۱۶</sup> <sup>۵۱۷</sup> <sup>۵۱۸</sup> <sup>۵۱۹</sup> <sup>۵۲۰</sup> <sup>۵۲۱</sup> <sup>۵۲۲</sup> <sup>۵۲۳</sup> <sup>۵۲۴</sup> <sup>۵۲۵</sup> <sup>۵۲۶</sup> <sup>۵۲۷</sup> <sup>۵۲۸</sup> <sup>۵۲۹</sup> <sup>۵۳۰</sup> <sup>۵۳۱</sup> <sup>۵۳۲</sup> <sup>۵۳۳</sup> <sup>۵۳۴</sup> <sup>۵۳۵</sup> <sup>۵۳۶</sup> <sup>۵۳۷</sup> <sup>۵۳۸</sup> <sup>۵۳۹</sup> <sup>۵۴۰</sup> <sup>۵۴۱</sup> <sup>۵۴۲</sup> <sup>۵۴۳</sup> <sup>۵۴۴</sup> <sup>۵۴۵</sup> <sup>۵۴۶</sup> <sup>۵۴۷</sup> <sup>۵۴۸</sup> <sup>۵۴۹</sup> <sup>۵۵۰</sup> <sup>۵۵۱</sup> <sup>۵۵۲</sup> <sup>۵۵۳</sup> <sup>۵۵۴</sup> <sup>۵۵۵</sup> <sup>۵۵۶</sup> <sup>۵۵۷</sup> <sup>۵۵۸</sup> <sup>۵۵۹</sup> <sup>۵۶۰</sup> <sup>۵۶۱</sup> <sup>۵۶۲</sup> <sup>۵۶۳</sup> <sup>۵۶۴</sup> <sup>۵۶۵</sup> <sup>۵۶۶</sup> <sup>۵۶۷</sup> <sup>۵۶۸</sup> <sup>۵۶۹</sup> <sup>۵۷۰</sup> <sup>۵۷۱</sup> <sup>۵۷۲</sup> <sup>۵۷۳</sup> <sup>۵۷۴</sup> <sup>۵۷۵</sup> <sup>۵۷۶</sup> <sup>۵۷۷</sup> <sup>۵۷۸</sup> <sup>۵۷۹</sup> <sup>۵۸۰</sup> <sup>۵۸۱</sup> <sup>۵۸۲</sup> <sup>۵۸۳</sup> <sup>۵۸۴</sup> <sup>۵۸۵</sup> <sup>۵۸۶</sup> <sup>۵۸۷</sup> <sup>۵۸۸</sup> <sup>۵۸۹</sup> <sup>۵۹۰</sup> <sup>۵۹۱</sup> <sup>۵۹۲</sup> <sup>۵۹۳</sup> <sup>۵۹۴</sup> <sup>۵۹۵</sup> <sup>۵۹۶</sup> <sup>۵۹۷</sup> <sup>۵۹۸</sup> <sup>۵۹۹</sup> <sup>۶۰۰</sup> <sup>۶۰۱</sup> <sup>۶۰۲</sup> <sup>۶۰۳</sup> <sup>۶۰۴</sup> <sup>۶۰۵</sup> <sup>۶۰۶</sup> <sup>۶۰۷</sup> <sup>۶۰۸</sup> <sup>۶۰۹</sup> <sup>۶۱۰</sup> <sup>۶۱۱</sup> <sup>۶۱۲</sup> <sup>۶۱۳</sup> <sup>۶۱۴</sup> <sup>۶۱۵</sup> <sup>۶۱۶</sup> <sup>۶۱۷</sup> <sup>۶۱۸</sup> <sup>۶۱۹</sup> <sup>۶۲۰</sup> <sup>۶۲۱</sup> <sup>۶۲۲</sup> <sup>۶۲۳</sup> <sup>۶۲۴</sup> <sup>۶۲۵</sup> <sup>۶۲۶</sup> <sup>۶۲۷</sup> <sup>۶۲۸</sup> <sup>۶۲۹</sup> <sup>۶۳۰</sup> <sup>۶۳۱</sup> <sup>۶۳۲</sup> <sup>۶۳۳</sup> <sup>۶۳۴</sup> <sup>۶۳۵</sup> <sup>۶۳۶</sup> <sup>۶۳۷</sup> <sup>۶۳۸</sup> <sup>۶۳۹</sup> <sup>۶۴۰</sup> <sup>۶۴۱</sup> <sup>۶۴۲</sup> <sup>۶۴۳</sup> <sup>۶۴۴</sup> <sup>۶۴۵</sup> <sup>۶۴۶</sup> <sup>۶۴۷</sup> <sup>۶۴۸</sup> <sup>۶۴۹</sup> <sup>۶۵۰</sup> <sup>۶۵۱</sup> <sup>۶۵۲</sup> <sup>۶۵۳</sup> <sup>۶۵۴</sup> <sup>۶۵۵</sup> <sup>۶۵۶</sup> <sup>۶۵۷</sup> <sup>۶۵۸</sup> <sup>۶۵۹</sup> <sup>۶۶۰</sup> <sup>۶۶۱</sup> <sup>۶۶۲</sup> <sup>۶۶۳</sup> <sup>۶۶۴</sup> <sup>۶۶۵</sup> <sup>۶۶۶</sup> <sup>۶۶۷</sup> <sup>۶۶۸</sup> <sup>۶۶۹</sup> <sup>۶۷۰</sup> <sup>۶۷۱</sup> <sup>۶۷۲</sup> <sup>۶۷۳</sup> <sup>۶۷۴</sup> <sup>۶۷۵</sup> <sup>۶۷۶</sup> <sup>۶۷۷</sup> <sup>۶۷۸</sup> <sup>۶۷۹</sup> <sup>۶۸۰</sup> <sup>۶۸۱</sup> <sup>۶۸۲</sup> <sup>۶۸۳</sup> <sup>۶۸۴</sup> <sup>۶۸۵</sup> <sup>۶۸۶</sup> <sup>۶۸۷</sup> <sup>۶۸۸</sup> <sup>۶۸۹</sup> <sup>۶۹۰</sup> <sup>۶۹۱</sup> <sup>۶۹۲</sup> <sup>۶۹۳</sup> <sup>۶۹۴</sup> <sup>۶۹۵</sup> <sup>۶۹۶</sup> <sup>۶۹۷</sup> <sup>۶۹۸</sup> <sup>۶۹۹</sup> <sup>۷۰۰</sup> <sup>۷۰۱</sup> <sup>۷۰۲</sup> <sup>۷۰۳</sup> <sup>۷۰۴</sup> <sup>۷۰۵</sup> <sup>۷۰۶</sup> <sup>۷۰۷</sup> <sup>۷۰۸</sup> <sup>۷۰۹</sup> <sup>۷۱۰</sup> <sup>۷۱۱</sup> <sup>۷۱۲</sup> <sup>۷۱۳</sup> <sup>۷۱۴</sup> <sup>۷۱۵</sup> <sup>۷۱۶</sup> <sup>۷۱۷</sup> <sup>۷۱۸</sup> <sup>۷۱۹</sup> <sup>۷۲۰</sup> <sup>۷۲۱</sup> <sup>۷۲۲</sup> <sup>۷۲۳</sup> <sup>۷۲۴</sup> <sup>۷۲۵</sup> <sup>۷۲۶</sup> <sup>۷۲۷</sup> <sup>۷۲۸</sup> <sup>۷۲۹</sup> <sup>۷۳۰</sup> <sup>۷۳۱</sup> <sup>۷۳۲</sup> <sup>۷۳۳</sup> <sup>۷۳۴</sup> <sup>۷۳۵</sup> <sup>۷۳۶</sup> <sup>۷۳۷</sup> <sup>۷۳۸</sup> <sup>۷۳۹</sup> <sup>۷۴۰</sup> <sup>۷۴۱</sup> <sup>۷۴۲</sup> <sup>۷۴۳</sup> <sup>۷۴۴</sup> <sup>۷۴۵</sup> <sup>۷۴۶</sup> <sup>۷۴۷</sup> <sup>۷۴۸</sup> <sup>۷۴۹</sup> <sup>۷۵۰</sup> <sup>۷۵۱</sup> <sup>۷۵۲</sup> <sup>۷۵۳</sup> <sup>۷۵۴</sup> <sup>۷۵۵</sup> <sup>۷۵۶</sup> <sup>۷۵۷</sup> <sup>۷۵۸</sup> <sup>۷۵۹</sup> <sup>۷۶۰</sup> <sup>۷۶۱</sup> <sup>۷۶۲</sup> <sup>۷۶۳</sup> <sup>۷۶۴</sup> <sup>۷۶۵</sup> <sup>۷۶۶</sup> <sup>۷۶۷</sup> <sup>۷۶۸</sup> <sup>۷۶۹</sup> <sup>۷۷۰</sup> <sup>۷۷۱</sup> <sup>۷۷۲</sup> <sup>۷۷۳</sup> <sup>۷۷۴</sup> <sup>۷۷۵</sup> <sup>۷۷۶</sup> <sup>۷۷۷</sup> <sup>۷۷۸</sup> <sup>۷۷۹</sup> <sup>۷۸۰</sup> <sup>۷۸۱</sup> <sup>۷۸۲</sup> <sup>۷۸۳</sup> <sup>۷۸۴</sup> <sup>۷۸۵</sup> <sup>۷۸۶</sup> <sup>۷۸۷</sup> <sup>۷۸۸</sup> <sup>۷۸۹</sup> <sup>۷۹۰</sup> <sup>۷۹۱</sup> <sup>۷۹۲</sup> <sup>۷۹۳</sup> <sup>۷۹۴</sup> <sup>۷۹۵</sup> <sup>۷۹۶</sup> <sup>۷۹۷</sup> <sup>۷۹۸</sup> <sup>۷۹۹</sup> <sup>۸۰۰</sup> <sup>۸۰۱</sup> <sup>۸۰۲</sup> <sup>۸۰۳</sup> <sup>۸۰۴</sup> <sup>۸۰۵</sup> <sup>۸۰۶</sup> <sup>۸۰۷</sup> <sup>۸۰۸</sup> <sup>۸۰۹</sup> <sup>۸۱۰</sup> <sup>۸۱۱</sup> <sup>۸۱۲</sup> <sup>۸۱۳</sup> <sup>۸۱۴</sup> <sup>۸۱۵</sup> <sup>۸۱۶</sup> <sup>۸۱۷</sup> <sup>۸۱۸</sup> <sup>۸۱۹</sup> <sup>۸۲۰</sup> <sup>۸۲۱</sup> <sup>۸۲۲</sup> <sup>۸۲۳</sup> <sup>۸۲۴</sup> <sup>۸۲۵</sup> <sup>۸۲۶</sup> <sup>۸۲۷</sup> <sup>۸۲۸</sup> <sup>۸۲۹</sup> <sup>۸۳۰</sup> <sup>۸۳۱</sup> <sup>۸۳۲</sup> <sup>۸۳۳</sup> <sup>۸۳۴</sup> <sup>۸۳۵</sup> <sup>۸۳۶</sup> <sup>۸۳۷</sup> <sup>۸۳۸</sup> <sup>۸۳۹</sup> <sup>۸۴۰</sup> <sup>۸۴۱</sup> <sup>۸۴۲</sup> <sup>۸۴۳</sup> <sup>۸۴۴</sup> <sup>۸۴۵</sup> <sup>۸۴۶</sup> <sup>۸۴۷</sup> <sup>۸۴۸</sup> <sup>۸۴۹</sup> <sup>۸۵۰</sup> <sup>۸۵۱</sup> <sup>۸۵۲</sup> <sup>۸۵۳</sup> <sup>۸۵۴</sup> <sup>۸۵۵</sup> <sup>۸۵۶</sup> <sup>۸۵۷</sup> <sup>۸۵۸</sup> <sup>۸۵۹</sup> <sup>۸۶۰</sup> <sup>۸۶۱</sup> <sup>۸۶۲</sup> <sup>۸۶۳</sup> <sup>۸۶۴</sup> <sup>۸۶۵</sup> <sup>۸۶۶</sup> <sup>۸۶۷</sup> <sup>۸۶۸</sup> <sup>۸۶۹</sup> <sup>۸۷۰</sup> <sup>۸۷۱</sup> <sup>۸۷۲</sup> <sup>۸۷۳</sup> <sup>۸۷۴</sup> <sup>۸۷۵</sup> <sup>۸۷۶</sup> <sup>۸۷۷</sup> <sup>۸۷۸</sup> <sup>۸۷۹</sup> <sup>۸۸۰</sup> <sup>۸۸۱</sup> <sup>۸۸۲</sup> <sup>۸۸۳</sup> <sup>۸۸۴</sup> <sup>۸۸۵</sup> <sup>۸۸۶</sup> <sup>۸۸۷</sup> <sup>۸۸۸</sup> <sup>۸۸۹</sup> <sup>۸۹۰</sup> <sup>۸۹۱</sup> <sup>۸۹۲</sup> <sup>۸۹۳</sup> <sup>۸۹۴</sup> <sup>۸۹۵</sup> <sup>۸۹۶</sup> <sup>۸۹۷</sup> <sup>۸۹۸</sup> <sup>۸۹۹</sup> <sup>۹۰۰</sup> <sup>۹۰۱</sup> <sup>۹۰۲</sup> <sup>۹۰۳</sup> <sup>۹۰۴</sup> <sup>۹۰۵</sup> <sup>۹۰۶</sup> <sup>۹۰۷</sup> <sup>۹۰۸</sup> <sup>۹۰۹</sup> <sup>۹۱۰</sup> <sup>۹۱۱</sup> <sup>۹۱۲</sup> <sup>۹۱۳</sup> <sup>۹۱۴</sup> <sup>۹۱۵</sup> <sup>۹۱۶</sup> <sup>۹۱۷</sup> <sup>۹۱۸</sup> <sup>۹۱۹</sup> <sup>۹۲۰</sup> <sup>۹۲۱</sup> <sup>۹۲۲</sup> <sup>۹۲۳</sup> <sup>۹۲۴</sup> <sup>۹۲۵</sup> <sup>۹۲۶</sup> <sup>۹۲۷</sup> <sup>۹۲۸</sup> <sup>۹۲۹</sup> <sup>۹۳۰</sup> <sup>۹۳۱</sup> <sup>۹۳۲</sup> <sup>۹۳۳</sup> <sup>۹۳۴</sup> <sup>۹۳۵</sup> <sup>۹۳۶</sup> <sup>۹۳۷</sup> <sup>۹۳۸</sup> <sup>۹۳۹</sup> <sup>۹۴۰</sup> <sup>۹۴۱</sup> <sup>۹۴۲</sup> <sup>۹۴۳</sup> <sup>۹۴۴</sup> <sup>۹۴۵</sup> <sup>۹۴۶</sup> <sup>۹۴۷</sup> <sup>۹۴۸</sup> <sup>۹۴۹</sup> <sup>۹۵۰</sup> <sup>۹۵۱</sup> <sup>۹۵۲</sup> <sup>۹۵۳</sup> <sup>۹۵۴</sup> <sup>۹۵۵</sup> <sup>۹۵۶</sup> <sup>۹۵۷</sup> <sup>۹۵۸</sup> <sup>۹۵۹</sup> <sup>۹۶۰</sup> <sup>۹۶۱</sup> <sup>۹۶۲</sup> <sup>۹۶۳</sup> <sup>۹۶۴</sup> <sup>۹۶۵</sup> <sup>۹۶۶</sup> <sup>۹۶۷</sup> <sup>۹۶۸</sup> <sup>۹۶۹</sup> <sup>۹۷۰</sup> <sup>۹۷۱</sup> <sup>۹۷۲</sup> <sup>۹۷۳</sup> <sup>۹۷۴</sup> <sup>۹۷۵</sup> <sup>۹۷۶</sup> <sup>۹۷۷</sup> <sup>۹۷۸</sup> <sup>۹۷۹</sup> <sup>۹۸۰</sup> <sup>۹۸۱</sup> <sup>۹۸۲</sup> <sup>۹۸۳</sup> <sup>۹۸۴</sup> <sup>۹۸۵</sup> <sup>۹۸۶</sup> <sup>۹۸۷</sup> <sup>۹۸۸</sup> <sup>۹۸۹</sup> <sup>۹۹۰</sup> <sup>۹۹۱</sup> <sup>۹۹۲</sup> <sup>۹۹۳</sup> <sup>۹۹۴</sup> <sup>۹۹۵</sup> <sup>۹۹۶</sup> <sup>۹۹۷</sup> <sup>۹۹۸</sup> <sup>۹۹۹</sup> <sup>۱۰۰۰</sup> <sup>۱۰۰۱</sup> <sup>۱۰۰۲</sup> <sup>۱۰۰۳</sup> <sup>۱۰۰۴</sup> <sup>۱۰۰۵</sup> <sup>۱۰۰۶</sup> <sup>۱۰۰۷</sup> <sup>۱۰۰۸</sup> <sup>۱۰۰۹</sup> <sup>۱۰۱۰</sup> <sup>۱۰۱۱</sup> <sup>۱۰۱۲</sup> <sup>۱۰۱۳</sup> <sup>۱۰۱۴</sup> <sup>۱۰۱۵</sup> <sup>۱۰۱۶</sup> <sup>۱۰۱۷</sup> <sup>۱۰۱۸</sup> <sup>۱۰۱۹</sup> <sup>۱۰۲۰</sup> <sup>۱۰۲۱</sup> <sup>۱۰۲۲</sup> <sup>۱۰۲۳</sup> <sup>۱۰۲۴</sup> <sup>۱۰۲۵</sup> <sup>۱۰۲۶</sup> <sup>۱۰۲۷</sup> <sup>۱۰۲۸</sup> <sup>۱۰۲۹</sup>

اعراب قوله هو غیر جمله نعت الامراء - و فرج جواب لوعربى فلو كان ابن عمى ملک  
رجلا هو غیر ملک کشف غمى اولاً و هلمتى زما نفا سى پس اگر بودى پسر عم من مردى غیر  
مالک البته کشادى سختى مرا یا بر آئنه هلمت دادى مرا تا فردا يعنى اگر پسر عم من مرد دیگر  
بودى غم مرا کشادى و اگر غم از دلم نرودى هلمت دادى زما نند و الا کاشندى مالک کردى

وَلَكِنَّ مَوْلَايَ أَمْرٌ هُوَ خَافَتْنِي ۴۸ عَنكَ الشُّكْرُ وَالنَّشَاءُ ۵۰ وَأَنَا مُفْتَدِي

عربى و لكن ابن عمى رجل هو آخذ على نفسه على ان اشكره او اسأله عوارفه او افتدى  
منه نفسى اى لا يزال يفتدق الامر على سوا شكره على لانه او سألته بوجه و عطفه و طلب  
تخليص نفسى منه فارسى وليكن پسر عم من مرد گلو گیر من است با دوجه شکر نمودن و  
سوال کردن من از دچيزى يکمه من بفاريد زما نند تا خویش باشم يعنى پسر عم من همواره  
تنگ میکند کار را بر من حتى که گلو گیر من است عام من است که شکر کنم بزممت او یا سوال کنم  
از دچيزى یا طلب کنم زما ننگارى نفس خود -

وَنُظِمَ ذَوِي الْقُرْبَى أَشَدُّ مَصَادَةً ۴۹ عَنكَ الْمَرْءُ مِنْ وَقَعَ الْحَسَامُ الْمُقْتَدِي ۵۰

عربى و نظم الاقارب أشد صدمه و عرقه على الرجل من صدرته اسيف القاطع المحدث  
فى النداءى نظم الاقارب أشد تأثير فى تهب نار الحزن انقضت نفع اسيف القاطع المحدث  
او المطبوع فى النداء فارسى ستم کردن یگانگان سخت تر است از دى و هلمت صدمه بر مرد  
از ضرب شمشیر بران که زنده ساخته يعنى ظلم خویشان از ضرب شمشیر بران صدمه رساننده تر است

فَنَزَنِي وَخَلَقْتَنِي إِنِّي لَكَ شَاكِرٌ ۸۰ وَكُوْنِي لِيَأْيَا عِنْدَ ضَرَا عَيْدٍ

عربى ف نذرنى و خلقتنى اننى لك شاكر و ان لى عناية بعدى تزل بلى عند هذا الجبل  
نغات نه سال صدر سال است چون تشراب جواب قع مساده که برین وزن آمده اند فتح تا اندک لفظ بیان لغاه  
که کسر تارست بوضی گفته لفظ اتصال کسر تارست ارشید البنى که معند شمشیر که از آهن چند یاد میدهد ساخته شود و

المسی بضرغ فارسی پس بگذارد را بخوی من بدرتیکه من شکرکننده توام اگر چه فرو آید  
خانه من در حالیکه دورست از تو نزدیک که ضرغ یعنی مرا با سیرت من بگذارد من سپاس  
گذارد توام اگر چه بسی دورستم که مقیم که ضرغ دم و میان شما و ضرغ مسافت بعیده است

فَاَوْشَاءُ رَبِّي كُنْتُ قَبِيضًا مِنْ عَاصِمِ بْنِ مَرْثَدَةَ	۸۱	وَلَوْ شَاءَ رَبِّي كُنْتُ عَمْرًا مِنْ مَرْثَدَةَ
<small>ان اكون مثل قيس بن عاصم بن مازن</small>		<small>ان اكون مثل عمرو بن مازن</small>

ترکیب مقبول شمارد و مقام خود و ستاد این مطر دست را در آن وقت که جزا  
بر آن دال نباشد چنانکه و نوشتن آن یکی دال بلیکته نه بر که بر بجای دم دال نیست  
و کنت جزای لاست عربی و شمار بی آن اكون مثل قيس بن عاصم بصرت مثله فی السیادة  
و کثرة الاموال و و شمار بی آن اكون مثل عمرو بن مازن کنت مثله فیها فارسی اگر خوا  
پرو در دگار من شوم مثل قيس بن عاصم و اگر خوا پرو در دگار من شوم مثل عمرو بن مازن  
یعنی بر صفت و سکنی من اعتراض نباید اگر خواسته خدا بودی مثل قيس بن عاصم  
و عمرو بن مازن یعنی خدا نخواسته و چنین نشد پس بر من چه جای اعتراض است

فَاَصْبَحْتُ ذَا مَالٍ كَثِيرٍ وَ زَادَنِي	۸۲	بَنُونَ كَرَامًا سَادَةً لِمَسْجِدِ
<small>نفت</small>		<small>ان اكون مثل قيس بن عاصم بن مازن</small>

عربی نصرت چنانچه صاحب مال کثیر دارنی بنون موصوفون بالکرم و سیادة لرجل  
مسود فارسی پس درین وقت باشم من صاحبان بسیار و زیارت کنند مرا فرزندان  
گرامی مردم دهنه برادران و هر نفس خودست

اَنَا الرَّسَّاجِلُ الْقَوِيُّ الَّذِي تَكْرَهُونَهُ	۸۳	خَشْيَا شَرَّ كَرَامِ الْمَسْجِدِ الْمُتَوَقِّدِ
<small>ان اكون مثل قيس بن عاصم بن مازن</small>		<small>ان اكون مثل عمرو بن مازن</small>

عربی انا الرجل القوي الذي تكرهونه و انا افاض فی الامور بجهته و سرقة كرام المسجدة  
فارسی من آن مرد بکاک گوشت تیز خاطر که پیشانی او را من عرق بر شوم مانند سر که فرخته  
لغات له قيس بن عاصم موی از بینی شبان و عمرو بن مازن شمشیر کون و اكل هر دو سر دار بودند و او را دشان بر بخت شوم  
له مسود کرده شده يقال مسود و انا مسود و شرح عربی له ضرب مردم بکاک گوشت و آن نوزده صفت است چه گوشت  
گوشت موجب نقص و کمالی است ۱۲

و تیر ہوش ست یعنی نفس خود را در تیر می چاکلی میسر مار که بغایت تیز حرکت می باشد تشبیه اده

وَالْأَيْتُ لَا يَنْفَكُ كَشَحْجٍ بَطَانَتَهُ	عربی و حلفت ان لا يزال شحی منیر لہ ابطلانہ بسیف قاطع الحیدین مہول فی المند و السوی
<small>تقریباً ۱۲</small>	<small>۱۲</small>

عربی و حلفت ان لا يزال شحی منیر لہ ابطلانہ بسیف قاطع الحیدین مہول فی المند و السوی  
خوردم کہ ہمیشہ خواهد ماند تیسگاہ من استر شیر بران را کہ بار یکنزد و طرف و دوا ساختہ ہست  
است یعنی من سوگند میکنم کہ شیر من ہمیشہ بر تیسگاہ من باشد و میای جنگ دفع ہر دشمنی با نام

حَسْبَاكِ إِذَا مَا قُدِّمْتُ بِمُحْصِرٍ أَبَدٍ	عربی اگر کسی از تو در پیش رو آید و کشتی تو را ببرد
<small>۱۲</small>	<small>۱۲</small>

عربی لا يزال شحی بطلانہ بسیف قاطع اذ قمت تقدما بین الاعداء کفی الضربة الاولی منه الغسرة  
انتا تیتہ و لیس ہو سیفا یقطع بہ الشجر فی السی پویستہ می باشد بر تیسگاہ من شیر بران کہ ہر گاہ  
برخیزم در حالیکہ او ستانم از دشمنان با د کفایت میکند ضرب ثانی را از وی ضرب اول نیست  
آن داسی تحت بر یعنی شیر مذکورہ چنان بران ست چون بان از بہر شکار از دشمنان برخیزم  
ضرب اول و کافی ست و حاجت ضرب ثانیست نہ فیدہ چہ فی مضلک ناکہ مضد روی ترست و بیوف

أَخْبِي نَقْعًا لَا يَشْتَرِي عَنْ ضَرْبِ سَيْفِهِ	عربی ہذا السیف سیف یوق بضماء کالاح الذی یوق باخاء لا یصرف عما ضرب بہ اذا قیل
<small>۱۲</small>	<small>۱۲</small>

عربی ہذا السیف سیف یوق بضماء کالاح الذی یوق باخاء لا یصرف عما ضرب بہ اذا قیل  
اصحابہ ہما ای کف عن ضرب عدوک قال نع السیف ہو صاحبہ سی فانی قد بلغت ما اردت  
من قتل عدوی فارسی شیر مذکورہ خداوند اعتماد است خطائی کند از جامی ضرب خود چون گفتہ شود  
مالک و ہمت دہ گوید مانع اد کافی ست مر یعنی آن شیر چنان ست کہ بر دزد کہ بروی عثمان کردہ شود  
و از شایہ خود خطا نمیکند بلکہ ہر جا کہ میرد کارگر شود چون مالک او گوید کہ دشمن خود را زن ہمت گوید

غزات لہ محمد یعنی داس کہ بوسی درخت برند ۱۲ ۵۲ ضریبہ انجہ اورا با شیر بند ۱۲

فروغ شمس ۱۲  
مذبحه ۱۳  
کتابت ۱۴  
نصف شمس ۱۵

اذا ابتدوا القوم السلاحيين

نعمولی اذ استبق القوم اسلحتهم وجدتی نیبالا اقمروا اغلب ملک یدی بجامه ذی السیف  
فارسی چون فتابی کند قوم بدوی سلاح خودخواهی یافت مرا غالب و قتیکیه فیروزه  
شود و قبضه آن شمشیر دست من یعنی بوقت معرکه یا حدوث حادثه چون آن شمشیر  
دست من باشد مقهور بشوم بلکه غالب آیم -

مسئولین عن  
یوادیکہ امشی بقضیب عجزہ  
انجمنہ صالحہ ۱۲۰۲

وَبِیَسْیَرٍ مِّنْ هَٰؤُلَاءِ کَذِبًا ۖ وَقَدْ آثَرَتْ مَخَافَتِیْ  
 رُبَّ مُنْجٍ أَمْسَرَ مِنَ الْمُتَمَنِّعِ ۚ

اعراب جمله انارت نمبر لبرک و قوله غنائی مصدق صفات الی المقبول و قوله بودیها  
مقول انارت عربی و رب ابل بارکته نامتة قد انارت و اولها عن مبارکها مخافتها  
ایای و قد گنت انشی مع سیف معلول عن غمده فانی بسیار شمشیر سپیده اند که هر آنیکه  
بر آنیکه او اهل ایشان را ترس ایشان از من در حالیکه میترس با شمشیر برهنه یعنی  
چون شمشیر ان سپیده در بار شمشیر برهنه دیدند اهل ایشان از ترس قتل من که  
عادت من بود بر آنکه و شدند -

کالہ ریسٹلر یکنندہ

۱۳ بی ۱۳  
 حضرت کمالی اذات جیو چو کمال  
 مافقہ بزرگ فریبہ اندا فوہ پستان بزرگ

[illegible]



عربی فرمت بی فی حال تارقه فیهما ایسی نامة عظيمة ذابہ خیف دہی کریمہ شیخ قدر علی حبیبہ  
 من الکبریٰ صا رکال عصا الغلیظہ نحو لاشد ید الخصوم و اراد بان شیخ ابابہ فارسی لکن شرف  
 بر من نامة فرہ کہ خداوند پستان و بزرگ است و آن نامة مال گرانمایہ پیریت کہ مانند  
 عصای دژ است و سخت بکار کنندہ است یعنی از شران منتشرہ نامة ترو تازہ  
 بزرگ پستان کہ از مال گرانمایہ پیر فراتر من بود و بر من گذشت -

<p>یقول وقد تروا خیف و ساقها  <small>حالیہ ۱۲ قطع ۱۲ بریدہ شدہ ۱۲ سخوان و</small></p>	<p>۹۰ اَلَسْتَ تَرٰی اَنْ قَدْ اَیَّدْتُ مَوْجِدَیْ  <small>خوفہ من المظلمۃ اللہ تعالیٰ</small></p>
---	---

عربی قال ہذا شیخ فی حال عفری ہذہ النامة الکرمیۃ وقد اقطع عطا در اعماد و ساقھا  
 الم تراک قدرایت بدایہ عظیمہ انظر کہ مثل ہذہ النامة انجیبہ الکرمیۃ فارسی میگفت  
 آن پیر در حالیکہ بریدہ شدہ سخوان دست و ساق آن کہ آیانی بینی کہ ہر آگاہ قادر و  
 کار و ثواب یعنی چون آن نامة فرہ مذکورہ در افق نمودہ سخوان دست و ابیل از گذشت  
 جد کردہ شدہ آن پیر فراتر کہ پدر من بود و مرا گفت آیانی بینی کہ امری بزرگ آرد و  
 و جنایتی سرگ کردہ کہ نامة گرامی مرا فرج نمودہ -

<p>وَقَالَ لَا مَآذٍ اَتَرُونَ بِشَارِیْہَا  <small>ای ساق ۱۲ ای ساق ۱۲ بشارت</small></p>	<p>۹۱ شَدِیدٌ یَدِ سَمَکَیْنَا بَقِیۃً  <small>از بقیہ کبر اللہ تعالیٰ و جلالہ</small></p>
---	--

عربی وقال شیخ الحاضریں ای شی ترون ان یعیل بشارت علینا بقدر کہ ہم  
 اموالنا و شر باعن عمد و قصدا ای استنار شیخ اصحابہ فی شائی و دشی و قال و احتمال فی  
 دفع ہذا الشارب لذی شیراب الخرمی یعنی علینا بقدر کہ ہم اموالنا فارسی گفت پیر مذکور  
 حاضرین را کہ آیامی بنید باین شرب خوار کہ سخت است برستم و آہانک قصد کردہ  
 بہ خطا یعنی پیر فراتر من بہ صاحبان خود گفت و از ایشان مشورہ طلبید کہ دینی این شرب خوار  
 سگایہ می بنید و بچہ طور دفع او تواند شد کہ قصد و آہانک نامة گرامی من قتل نمودہ



<p>وَقَالَ ذَرُونِيَا نَفْعُكَ ۹۲</p> <p>طرفه ۱۲ ای ۱۲ تر کوا ۱۲</p>	<p>وَلَا تَكْفُوا قَاصِي الدَّرَكِ يَزْدَدُ</p> <p>صلوات لافانم حرف شرطی ۱۲. مجروحم بالشرط ۱۲</p> <p>باز ندارد بد ۱۲. شتر گزیده باقی مانده ۱۲. جابا شرط ۱۲</p>
--	--

عربی ثم استقر راسی الشیخ ان قال ترکوا طرفه انما نفع هذه الناقة له لانه ولد له الذي يرثني والآن تردوا وانشوا ما يمدون من هذه الابل من الشتر ويزدو طرفه من شتر با و عقر باقاری وگفت آن پیر که بگذارد و اید او را جز این نیست که نفع آن ناقة براسه اوست و اگر باز نیاید شتر و در گریخته را زیاده کند و در کشتن یعنی پدر نه مال من باز بر سر اشفاق آمده و راسی او بر این مستقر شد و بمصاحبان خود گفت که طرفه را بگذارد و هیچ نگویید که ادنی الحقیقت ضرر خویش کرده چه او پس من است و مال من مال اوست بطور دور نه مگر او را از شتران باقی مانده باز دارد و در آن هم تعدی خواهد افزود -

<p>فَطَلَّ لَمَّا سَمِعَ يَمْلِكُ حَوَادِهَا ۹۳</p> <p>کینه کان ۱۲ بر آشکره بر بیان می نمودند شتر کوا</p>	<p>وَكَسَعَى عَلَيْكَ السَّيْفُ الْمُسَرَّهَ</p> <p>ای سبکی بخندم یلنا ۱۲. غیر شکسته است در دود انعام ۱۲. کوا بر شتر کوا</p>
---	--

عربی فطل الاما لیسوین ولد الناقة الذي خرج من بطنها في الجحر والدماد الحار وسمي الحزم علينا بنما السمين اسی انهم اكلوا اطابها و ابا حوا غیر بالخدم قارسی پس کینه کان بر آشکره بر بیان می نمودند بجه که از شکم ناقة بر آید بود و حادمان من دویدند بر سر ما با کوا بن فربه آن ناقة یعنی پاره کوا بن بر بیان نموده بود و برای ما آوردند یعنی بهترین گوشت برای خود گزیدیم و باقی بخادمان بخشیدیم و خود را از آن ذکر نموده اند که آن ناقة بار دار بود و آن نزد عرب بهترین و اطمینان است -

الغائت شتری که دور باشد از شتران سپیده و قاصی از قاصعین از نصر خضر یعنی دور شدن برک و بر دگر از نصر یعنی خشن شتر بر اک فروغ را بنیدن و این قلیل است و اکثر از آن است ۱۲ استلال چیزی را در آغزو خاکستر گرم بر شستن ۱۲ حوا را بالضم شتر کرده که از شیر باز نشده باشد و فیهل آنچه از شیر باز شده حوا را فیهل حوا را جمع الکثرة ۱۲ سر و پیه کوا بن شتر ۱۲ ای کوا بن ۱۲ -

اَنْ لَمْ تَكُنْ لِيْ نَفْسًا اَوْ اَنَا اَهْلًا ۹۴ وَشَقِيَّ عَلَيَّ الْحَبِيبُ يَا ابْنَةَ مَعْجَدٍ

عربی ان بگفت من نهه الانحال فاشیعی خبر مرقی داند بی علی بن ابی طالبی الذی استحقه و استوجب  
و شقی علی حبیب یا ابنة انجی فارسی پس اگر بمیرم خبر مرگ من رسانی باوصانی که من  
سزاوار آنم و چاک کن بر من گریبان خود را یعنی طرفه از اوصاف خود که مذکور شد  
فارغ گشته دختر برادر خود را از بهر نزدی و صیت میکند که اگر نزد تو بمیرم  
باوصانی که لائق آنم غایبی من کن و در ماتم من گریبان خود را چاک کن -

وَلَا تَحْزَنْ كَمَا مَوَى لَيْسَ هَمًّا ۹۵ اَلْحَبِيبُ وَلَا يَهْنِي عَمَّا لِي وَشَقِيَّ

اعراب قوله شهید مصد ریمبی و هو مفعول مطلق بفعل محذوف ای لایشه شهیدی  
عربی ولا تحزنی مثل رجل لا یكون قصده نطلب المعالی کقصدهی لطلبها ولا نفع  
نفعها مثل نفعی ولا یشه الذی قالع شهو و مثل شهودی یا با فارسی و مگردان مرا مانند  
مردی که نیست آهنگ او مثل آهنگ من و نفع نرساند بهیچون نفع رسانی من  
و حاضرته شود مثل حاضر شدن من یعنی مرا بپل زرگ من مثل آن کس که گردان  
که قصد او در تحصیل معالی و نفع رسانیدن او در کارهای بزرگ و حاضر شدن او  
در معارک و جنگ دشمنان مانند من نیست بلکه بزدل و پس پاست و این کنایه  
است با بن عم خود که مالک نام داشت -

لغات لغت فی خبر مرگ و خبر مرگ دادن در ستور و زنان جاوید چنان بود چون یکی از اشراف

شان به مرده شخص سر و پا برهنه بر ستور سی سوار شده بگوچای می گشت و می گفت نفسا یز  
نفسا تا نفسا بر شکانا یعنی خبر مرگ فلان برسان فلان باقسم کذک که ایقال من گفت اهل ان  
نفع نمی بردن فیصل خبر مرگ و خبر مرگ آمده باز خبر دهنده - نای کذک که نایه مومنان منوات  
و نایه خبر مرگ - استغنی ذکره امی شارع ۱۲ سنه ۱۱۰۰ که بعد از این خبر برادر طاهر بود ۱۲ -

بَطِيءٌ عَنِ الْجُلِيِّ سَمِيعٌ إِلَى الْخَنَاءِ ۹۶ ذُلُّ لِبِ بِاجْتِمَاعِ الرِّجَالِ مُكَلِّدٌ

عربی و لا بخیلی کرجل بطی عن الامر لعظم سماع الی افش ذلیل مدفع باجماع کف  
الرجال لزمه فارسی و مگردان مرانند مردی که درنگ کننده است از کار بزرگ  
و تابنده است بجهت های یهوده و ذلیل است که بهشت های مردمان از مجالس دفع  
کرده شده است یعنی مرا به اندرگ مساوی مالک مگردان که همه صفات ذمیمه  
و روی تنگ است مثل من ثجاع و سخی و معزز و مکر است بلکه بزدل و ذلیل است  
که بسا اوقات مردمان از مجالس خود بهشتها میسرانند و دفع کنند.

فَوَكُنْتُ وَغَلَا فِي الرِّجَالِ ضَرَّتِي ۹۷ اَعْدَاؤُهُ ذِي الْأَمْحَاكِ الْمُتَوَحِّلِ

عربی و كنت ضعیفا ذی الامحاک المتوکل  
الذی لاتابع له ایای و کفی قوی شیخ لایضری محاد اتها ایای و یودی و عدا فی  
الرجال - و الاعداء الیه فارسی پس اگر بودی فرومایه در میان مردمان هر آنکه گزند  
درسانیدی مرا دشمنی کیست خداوند یار آن است و دشمنی کیست نه است یعنی اگر من  
مرد ضعیف و فرومایه بودم پس هر کس مرا از دشمنی خود بگذرد مرا شنیدی و لیکن من  
بچاره میتم بل ثجاع و غالب و قوی است چنانکه گفته.

وَلَكِنْ نَفَى عَنِ الرِّجَالِ جَرَأَتِي ۹۸ تَعْلِيْمُهُمْ وَأَوْقَدَ أَرْحِي قَسَدِي وَتَحَنُّنِي

اعراب قوله الرجال مضاف الیه مضان مخدوع ای محاضنه الرجال مخدوع  
لخافه را ای جرم من نیست فراموش کن ای کف باضم و تخفیف من فراموش کرده ای حال  
مخبره کف ای ۱۲ شده اند که کسی را بهشت دلاغر کردن چاره یار دیگران شدن و یا چیزی را بهشت  
بخاری را تسلیم به الهافته - ۱۲

المضاف واقام المضاف اليه مقامه عربی و لكن طرد عني معارضته الرجال مباراتهم  
شجاعتی علیهم و اقامی فی الحروب و صدق عربیتی علی اشی و کثرت امتی اصلی قاریسی  
لیکن دور نموده از من معارضه مردمان را داداوری من بر ایشان و پیش آمدن من  
در حروب و درستی آهنگ من و بزرگی اصل من یعنی چونکه من مرد شجاع هستم دور  
مقابله دشمنان بر وزنبر اقدام نمایم و بر هر مقصود عزم بالجزم کنم و اصل نجیب  
مردمان بر من گزند نتوان رسانید بلکه من بر ایشان چیره شوم -

لَقَمْتُ لَوْ مَا أَمَرَنِي عَلَى بَغْيَةٍ ۹۹ تَهَارِي وَلَا لَيْلِي عَلَى لَيْسَةٍ  
ای امری بیا که ما امری بکنم علی نهاری و لایلی بدلم علی لیل

عربی اشم بیا تک ما امری بکنم علی نهاری و لایلی بدلم علی لیل یعنی من بیدار  
بضایا الصریح و ذکر کار الغزوة بقول انی لا تحسرنی امری نهاری و لا اذخره لیلای فطول  
لیلی حتی یصیر و انما قاریسی قسم زنده گانی است که نیست کار من بر من پوشیده در  
روز و نیست شب من بر من و در آنکه همیشه بود یعنی شاعر خود را بگذارد و در عینیت و  
تیزی آن لوح کرده میگردد که هر کاری که بر من پدید آید همان وقت آن را انجام  
رسانم نه کار روز و شب بگذاردم تا حاجت تفکر و ترو و شب بگذرد و شب دراز شود چه  
بسبب فکر و ترو و شب دراز میگردد یعنی نزد متفکر دار از معلوم می شود -

وَيَوْمَ حَبَسْتُ نَفْسِي عِنْدَ عَدُوِّ الْكَلْبَاءِ ۱۰۰ حَتَّى أَظْأَ عَلَى عَوْدِ أَيْتِهِ وَالشَّهْدِ  
ای روزی که من نفس خود را در نزد دشمنان حبس کردم

عربی و یوم حبست نفسی عند قتلا الداء و حتی اظأ علی عود ایت علی و الشهد

نفات له غم فز و پیشدن - المغمه ای کار پوشیده و تدرالی نم لایکن امر کم عظیم غمه نفیم و فز نفیدن انعام و فز  
شکن ۱۱ ص ۱۱ عاک در اصل از دحام این جا جنگ مراد است اما که کار زار کردن و تکرار که در حرب جای و مر که  
نفیم الزار که آنرا که (نویس) مر که او و در کارش مر که ای حرم علیه و التي عکرها اسانه حتی جذبت ۱۲ امر راج  
له عوده و خند و جنگ و حصا که از آن بهم باشد ۱۱ -

الاقتران وذلك لان ادفع الذم عن جبنی فارسی بسیار دزست که مجوس کردم نفس خود را نزد یک قتال او بجهت نگه داشتن و محافظت نمودن بر زخما می جنگ و ترسانیدن همسران یکدیگر می را یعنی بسیار دز بجهت محافظت زخما می جنگ نفس خود را بر قتل دشمنان و ترسانیدن اقتران مجوس کردم -

<p>۱۰۱</p> <p>عَلَى مَوْطِنٍ يَخْتَفِي عِنْدَهُ الْوَدَى</p> <p>ای الکریم ۱۲</p>	<p>۱۰۲</p> <p>فَتَعْتَرِكُ فِيهِ الْفَرَّانُصُ تَوَعَّدَا</p> <p>ای الکریم ۱۲</p>
--	---

سعه می جست نفسی فی موضع من الحرب یخشی الکریم هتاک المملک و متی تنزدجم فیہ الفرانص ترعدای اخذتها الرعدة من الفرع و هو الالمقام فارسی مجوس کردم نفس خود را بر زدم گاهی که می ترسید جو افران نزد او دلاکت را هرگاه که از دحام کند گشتهای شانه دلا در آن با یکدیگر لرزیده می شود یعنی هرگاه در هرگاه از دحام کنند گشتهای شانه دلیران با یکدیگر لرزیده شده و جو افران در وی میترسند دلاکت خود را مقید کنم نفس خود را و قتل اعدا و حساد و ترسانیدن آنها -

<p>۱۰۳</p> <p>عَلَى النَّارِ وَاسْتَوْدَعْتُكَ فَحَدَّ</p> <p>ای الکریم ۱۲</p>	<p>۱۰۴</p> <p>وَاصْفَرُّ مَضْبُوحٌ نَظَرْتُ حَوَادِرَ</p> <p>ای الکریم ۱۲</p>
--	---

عربی رب قدح اصفر قد غیرته النار انتظرت رجوعه و فوزه و نحن مجتهدون علی النار و ادوعت القدر کف الایمن فی القمار لفتح بالیسر فارسی بسیار تیر قمار که دگرگون شده است آتش چون او را آتش را است نمودند انتظار کردم باز گشتن او

نکات ۱۵ فراص جمع فیه و آن یکست میان پہلو و شانه که بوقت خون و فزع می لرزد و يقال ارعدت فراصه عند الفزع محو ای اخذتها الرعدة و یخشی فزعون آید ۱۲ ۱۵ ارعد الرجل و ابرق ای تهر و اوعد و اگره الاصحی ارتقا و لرزیدن يقال ارعد فارتعد عده بالکسر لرزه و ارعد ای اخذته الرعدة و عید بالکسر ترسند و زن لرزان گوشت ۱۲ ص ۱۵ يقال ضبته النار ای غیرته فلم تباع فیہ و الصبح و نه ای فیرالی الوداد قلیلا مضبحة سنگ آتش زن ۱۲ ص ۱۵ -

که هیچ چیزی برآید درحالیکه بافرایم بودیم برآتش و امانت داشتیم تیر مذکور را بدست امین قرار

وَلَا تَنْتَبِهَنَّ إِلَى الْأَخْبَارِ مِنْ لَدُنْكَ	وَلَا تَنْتَبِهَنَّ إِلَى الْأَخْبَارِ مِنْ لَدُنْكَ
--	--

عربی ستظه تک الا ایاکم مکنست غافل عنه وینقل الیک الاخبار من لم تزوده فارسی  
عنقریب ظاهر خواهد ساخت زمانه آنچه تو جابل و غافل بودی و خواهد آورد و نزد تو خبری  
کسی که گوشه نداده او را یعنی آنچه تو ندانی عنقریب خواهی دانست و آنچه از تو  
غافل هستی خود بخود ظاهر خواهد شد اگر بظاهر اسباب ظهورش پوششیده باشد فایده  
این بیت راست ترین ابیات شمرست در حدیث صحاح مروی است که جناب  
رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم این بیت را گاه گاه بزرگان گوشتان خردنیز  
زینت می بخشیدند

وَلَا تَنْتَبِهَنَّ إِلَى الْأَخْبَارِ مِنْ لَدُنْكَ	وَلَا تَنْتَبِهَنَّ إِلَى الْأَخْبَارِ مِنْ لَدُنْكَ
--	--

عربی و سنبقل الیک الاخبار من لم تشتر له زاداً او متاعاً ولم تبین له وقت النقل  
الاخبار الیک فارسی و خواهد آورد و نزد تو اخبار کسی که خریدی برای او گوشه و زینت  
کرده برای او وقت اخبار رسانیدن یعنی آنچه نشنیده از کسی خواهی شنید که  
سیان تو و میان وی علاقه نیست و این جمله تمثیل است و حاصل اینست که آنچه  
از وی غافل شسته خود بخود ظاهر خواهد شد اگر چه بالفعل اسباب آن جمع نباشد

تمت للعلاقة الثانية بحمد الله وبعونه

لغات ۱۵ مع از اهند او یعنی فروختن و خریدن است و این طاسنی ثانی مرا دست ۱۲ ساله تقریباً  
یعنی بیان نمودن و ذکر کردن است

## المعقولات الثالث

معاقدہ سوم از انشاء زہیر بن ابی سلمی است کہ از بنی مرہ دنام اور بیتہ بن بلع است و زمان ہیر  
 پیش از زمانہ سرور کانکارت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود۔ و این قبیلہ در مہج حارث بن عوف بن  
 ابی حارثہ و ہرثم بن سنان بن ابی حارثہ است۔ و پیش ازینکہ ایشان ہر دو از طرف خود میگاہ  
 دیت قتلی داد و میان قبیلہ عبس و قبیلہ ذبیان صلح با تمام رسانیدند و قصہ پیشینکہ میان  
 عبس و ذبیان ہنگام بود و مردی از قبیلہ بنی عبس کہ رد بن حابس نام داشت ہرثم بن ضمضم  
 را کہ از قبیلہ ذبیان است کشتہ بود و بعد از ان میان ہر دو قبیلہ صلح گردید و اہل حصین بن ضمضم ہر دو  
 قتل درین صلح داخل نشد و بختیہ سوگند خورد کہ سر را خواہم شویید تا آنکہ و رد بن حابس یا  
 کسی دیگر از بنی غالب کہ میان بنی عبس است نکشم پس مدتی بہ ان گذشت روزی شخصی بخاند  
 حصین بن ضمضم مہان شد حصین از وی پرسید کہ تو کیستی و چہ مہان گفت من عبدی ام پرسید  
 کہ از کدام عبس هستی کہ در عبس قبیلہ ای بسیار است غرضشکہ ان مہان گفت کہ من از بنی غالب ام  
 حصین اورا الفور بکشت چون این خبر سحارث بن عوف و ہرثم بن سنان کہ ازادات این قبیلہ  
 بودند رسید این حرکت برایشان دشوار آمد زیرا چہ قوم مقتول بکینہ او خواهند ریخت و  
 ہم این خبر قبیلہ عبس رسید ایشان جانب حارث بن عوف بہت گینہ کہ قتل خود سوار شدند  
 چون حارث این خبر شنید صد شتر و فرزند خود را نزدشان فرستاد قاصد را گفت کہ بنی عبس  
 بگو کہ شتران را دوست تر میدارید یا گشتن پسمراس رسول نزدشان آید پیغام رسانید و بچہ  
 بن زیاد ہمدان قبیلہ موخو گفت کہ براورشان نزد شما قاصدی باین پیغام فرستاد کہ آیا این شتران  
 را دوست ترمی دارید یا گشتن فرزند اورا ہمدان بنی عبس گفتند کہ شتران را میگیریم و با  
 قوم غیش صلح می نمایم پس میان ہر دو قبیلہ اتفاق صلح افتاد ہذا زہیر درین قصیدہ مہج  
 حارث و ہرثمی کند و تشبیب با محبوبہ ام اونی و این قصیدہ معاقدہ ہمز بحر طول است





اعراب السامی کانهما فی الحقيقة مضاف الیه لمخزون ای کان به سو هما عسری  
امن منازلهما دار بین الروضتین کان رسوم تلک الدار وشم مجدی فی نواشر المعصم  
شبه رسوم الدار عند تجدید السیول یا لیکشف التراب عنها بالوشم المجدد فی المعصم  
فارسی آیا از منازل ام او فی ست خانه که میان دو مرغزار است گویا نشانها  
آن دار نقش نیل است که از سر نو درست کرده شده در رگهای دست زنان یعنی  
نشان آن دار بعد دو ساختن نیل و هوا خاک آن را مانده نقش و نگار نیل است که در  
دست زنان برای اصلاح آن مکرر و از سر نو درست کرده شده است -

کَمَا الْعَيْنُ وَالْأَسْمُ عَشِيرَتُهُ خَلْفَةً ۳	وَاطْلُكُمَا يَمْضِي مَرْكَبُهُ ۴
آیه ۱۲ آیه ۱۳	آیه ۱۴ آیه ۱۵

عربی بقرا الحش والظباء میشین فی هذه الدار حال کونها مختلف بعضها بعضا واولادها  
یعنی من مرابضها لترضعها اما تم فارسی در خانه محبوبه گاو دان دشتی و آهوان سپید  
رنگ که میروند پس یکدیگر و بچه های شان بر می خیزند از هر جای با شش خود تا در شان  
شیر دهد یعنی بعد از حلت اهل آن دار مسکن جانوران و حوش گردید -

وَقَفْتُ بِهِمَا مِنْ بَعْدِ عَشْرِ نَجْجٍ ۵	فَلَا يَأْعُرِفُ الدَّارَ بَعْدَ تَوْهَمٍ ۶
آیه ۱۶ آیه ۱۷	آیه ۱۸ آیه ۱۹

اعراب قوله لا يَأْمَنُ صوب على الحال من ضمير عرفت عربی وقفت بدار المشيقة بعد  
مضی عشرین سنة ففرقتا مبطنا مجتهدا فی معرفتها بعد توهم فارسی استادم بران اریس

لغات ۵ عین جمع عینا که نوشت عین ستا یعنی فراخ چشم و این جا مراد کافور دشتی است ۱۲ خلفه می  
فرود می آید و فوج دیگران میگویند معنی ادا نیست که بی بیرو و دیگری نمی آید در اینجا اول مراد است در صراح مرقوم ستا  
که خلفه این گاو دشتی و دوشب منه قول تعالی و هو الذی حمل اللیل والنهار خلفه ۱۳ س ۱۴ اطلال جمع ملا و بی سوارات خداوند  
از وقت دادن تالیمه و برای ولد انسان استواره میکند که صراح از دوشب و الارشیه یعنی مبارک طلا که پسر شی را عمو نامیده اند  
و بچه آید را غده معاشف میگردد بچا که آنجا هر روز در آید و میگردد و بچه شیر را شیل ۱۵ ش

از بیست سال پس بمشقت و درنگی شناختم آن سر را را بعد از شک و گمان یعنی چون بعد از بیست سال از فراق احباب و آن جارسیدم شک نموده ام که این جای مجبوره است یا نه اما بتامل نظر کرده بعضی آثار آن خانه شناختم بهیقین و دانستم که اینجاست پس ای مجبوره بود

۵. اَنَّا فِیْ سَفْعَانِیْ مُعْرِضٌ حَبِلٌ  
وَنُوْكَأُ بِكَبْدِهِمُ الْخَوْضُ لَمْ یَقِمْ شَلَمٌ

اعراب قوله انما في منصوب على البدل من الدار و نويا منصوب على العطف على انا في  
وجمله لم يتكلم في موضع الحال من نويا عربي عرفت حجارة سودا و منصوب عليه التدر  
في موضع القدر و عرفت نهير اكان حول خبارام او في حال كونه باقيا غير منهدم كانه  
اصل الجوص فارسي شناختم و گپا بیانی سیاه را در موضع دیگر سسی و جو بیک را  
که گرداگرد خروگاه شان بود مانند بن جوص که رفته پذیرفته شده یعنی بعد از تامل و تفکر  
سنگهای دیگران و جو بیکه گرد و خیمه را شناختم حتی که یقین نمودم که این دار محبوبه است

فَلَمَّا عَرَفَتْ الدَّاسِرَةُ أَنَّ لِي بِهَا  
الْأَمْرَ عَصَيْتَنِي وَأَنَّهُ الرَّبُّ عَصَى  
أَمْرًا

عربی مستعارف دارا هم او فی قلمت لیا طاب عشیک فی صبا کونک ملک میا شینیک  
فارسی پس هرگاه شناختم دارا را گفتم خانه او را خوش باش بوقت صبح اسی  
خانه محبوبه و سلامت باش از وقت روزگار یعنی هرگاه داعشقیقه را شناختم  
بطور تخمیه و دعا مصرع ثانی را بر زبان راندم یعنی اسرار عشیقیه من

لغات ۱۰ اثنای تشدید باد حاصل و تخفیف یابد اکثر محاوره جمیع اشیاء یعنی سنگی از سه پای و یک است و این بیان  
و یک داشته باشد ۱۱ زرونی ۱۲ سطح جمع استغفار سیاه از سه خنکی ۱۳ سوس فرو د آندن نگاه  
وقت جمع و اینجا موضع بختن مراد است یعنی دیدن ۱۴ نومی هر فردی که در کار و فرگاه باشد تا سبیل در آن  
نیا نیده از نودانی محافظ ماند و آنرا بوسیله گویند ۱۵ انم صبا جا این از تسخیر صواب است و لغت آن در لغت  
آن دعا و سیاهی در نومی و از کی باشد بوقت صبح چهار ایشان بوقت صبح بر دشمنان غارت میکرد و دند ۱۶ از رشید

در زمی و نازکی باش بوقت صبح سلامت باش از آفات روزگار فائده و صباحا  
از ان گفته که بوقت صبح غارتگران تاراج میکنند.

<p>تَبَّتْ كِبْرِيَاءُ هَلْ تَرَى مِنْ فُجُورٍ انرا صاحبی ۱۱ نشین ۱۲ مرد ۱۳</p>	<p>تَحْتَكُنْ بِالْعُلَّيْكَ مِنْ فَوْقِ جُرْمٍ جله فی موضع العلفه و فاعله ۱۱ نشین ۱۲ مرد ۱۳</p>
---	--

عربی قلت تحلیل انظر اصاحی بل تری نسانی هو ادج ارتحلن بالارض العالیة  
فوق هذا المار اسمی بحر فم فارسی بین ای دوست من آیامی بینی کسی را از زنان  
محل نشین که کوچ کردند در زمین بلند از بالا آب بنی اسد که جرتم نامست یعنی  
گویشا در خیال مجید به چنان مدهوش است که یاران خود را بعد از بیست سال از  
فراق بسوی زمان محل نشینان نظر کردن فرمود که آیا کسی را از ایشان می بینید

<p>عَمَلُونَ بِأَمْرٍ إِلَيْنَا فَكَفَى انرا صاحبی ۱۱ مرد ۱۲ نشین ۱۳</p>	<p>وَرَأَى حَاشِيَهَا مَسْحَ الدَّمِ نگارون ۱۱ ای حاشی الا ناطقه ۱۲ مستجاب ۱۳</p>
--	---

لغات سه فلان مع طبعه دن کجاده نشین در آن فقط دن فقط بودج را نمی گویند بلکه کجاده دن هر دو را گویند  
چنانکه حذر پرده را نمی گویند مگر وقتیکه در آن مخدله باشد ورنه آن پرده را ستر نامند و در یک تحت را نمی گویند مگر وقتیکه آن  
سجلی باشد ورنه آنرا سیر نامند و عاتی دن را نمی گویند مگر وقتیکه در خفا پرده باشد و آفتاب را غزاله نمی گویند مگر  
وقتیکه در ارتفاع باشد و غیل را شمع نمی گویند مگر وقتیکه با وجود کل حلهین هم باشد و آب دهن را رضان می گویند مگر وقتیکه  
در دهن باشد و چون از دهن بیرون شود بزبان و بساق و بصاق گویند و چاه را رکتیه نمی گویند مگر وقتیکه در آن آب باشد  
و رنه آنرا سیر گویند از شرح مولانا عبدالاول صاحب ۱۲ ناطق جمع ناطق بفتحین نوعی از جامه پشمین که برهواج میکنند  
صرح ۱۳ که اگر و تشدید لام از پیش خیر که کوچک از جامه باریک تنگ بخت منع پشته و گس سازند و پشم سرخ که  
بسر بود و گشتناز منتخب و بر بان و صاحب کشف و مویک یعنی سائبان و خیمه گفته و بالضم و تخفیف لام و های لفظ معز  
است که بر سر پوشند ۱۴ غیث ۱۵ و راد جمع درد گلگون و گل سرخ و رده یکی در قیل لاس و در لونه و لفرس ایضا  
و هو بین الکعبه و الا شفره و لانشی و رده و جمع و راد بالضم مثل چون و راد و بالکسر ایضا و رده گلگون شدن از  
از گرم بیدم - بقال و در الفرس بود و رده بالضم گلگونی نشان عیته و شفره و رزقه القال اجود الفرس کما قالوا انهم کلمات  
و اصل او و صارت الواو یا الگس و ما قبلها - ثوب سبرای همبورغ علی لونه و هو دون المصفرج ۱۲ صراح ۱۳ الشاکت  
و الشاکته و الاضاهاة و المماناة و الکافیه و المجله و المضاهاة و المداسته و الا و منه کما معنی انتمت ان ش

<p>وَوَرَكُنْ فِي السُّوْبَانِ يَعْلَمُونَ</p> <p>وَوَرَكُنْ فِي السُّوْبَانِ يَعْلَمُونَ</p> <p>نام (والی ۱۶)</p>	<p>عَلَيْهِمْ ذَلِ الشَّاعِرِ الْمُتَعَمِّمِ</p> <p>عَلَيْهِمْ ذَلِ الشَّاعِرِ الْمُتَعَمِّمِ</p> <p>نام (والی ۱۶)</p>
--	--

فَقَالَ يٰۤاٰدٰى اَللّٰهُمَّ كَالْبَيْتِ يٰۤاٰدٰى ۱۲ قاصدا ۱۲  
۱۰ اى خرجن بكرة ۱۲ اى خرجن بكرة ۱۲

لغات **س** تیرک ایک ہی راوناہ کردہ برسر خود بالی ہر طور شستہ و بعضی گوین کہ تور کیا کہ بقل سوار و **س** **س** دل لال مرغ و کل **س** یہ ظیل را یعنی زور شہ **س** ایک غنیمتین کہ با بعضی یاد و چکاہ تغزل انیتہ کہ ای بار افاضل انیتہ کہ بقرہ ایص  
بعینہ فلت کہ فیضی رفا ہی الظنون الہی **س** تکرار ایقان یعنی فرساک کہ و بکرار کہ انقول سحر کہ الفج و سکاٹ باطنہ ہر چکاہ  
الحاجتہ فکاہ چکاہ ہر باطنہ یاد کردہ یاد و رفتن **س** از سر میسر ایقال کہرت واکرت و دیگرست واکرت و دیگرست کہ بطنہ یاد و رفتن  
اکبرت علی و الور واکرت اندو و کرت علی الحاجتہ واکرت غیر **س** ایضا **س** مخرختینت نیست آخشتہ بان پیش از صبح و بعضی شرح  
نوشہ کہ سیر آن وقت را گوین کہ ششم حصہ ز شش ماندہ باشد چہ گزری از ما نازنا از اللہ حصہ باطنہ کہ پیشین ایقال انیتہ کہ  
حار ہر رفتن کہ در شستہ **س** شمار کہ پیش از صبح رفتن را باگ کہ در شستہ **س** ایضا **س** شرح و بعضی شرح

عربی خرجن بکوه و خرجن بسحرة و هين قاصدات لواوى الرس کاليد القاصدة للفهم يريده  
 انهن لا يخطئن الرس کاليد لا يخطئ الفهم فارسي زنان مذکوره کوچ کردند بابد او مير کردند  
 وقت سحر پيشين پس ايشان مردواى رس را مانند دست اند مرد هين را يعنى دست در  
 دهن بي تامل ميرسد و از دهن خطا نميکند همچنان ايشان هم در وادى رس رسيدند و خطا نکردند

وَقِيلَ لِمَنْ هِيَ قَالَتْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هِيَ ابْنَةُ الْكَلْبِ لَا يَخْلُقُ اللَّهُ لَكُمُ الْفِتْنَةَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ	۱۱	وَقِيلَ لِمَنْ هِيَ قَالَتْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هِيَ ابْنَةُ الْكَلْبِ لَا يَخْلُقُ اللَّهُ لَكُمُ الْفِتْنَةَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
---	----	---

عربی في هذه النسوة ان لواء او موضع ابو الطيف و منظر محجب بعين الناظر الذي يتبع ما سنن  
 و تخيل سمات جمال فارسي و در زنان مذکوره ظرافت و جالے بازی ستيزانک  
 هين را و منظر است ايشان گفت آورده چه چشم بيننده را که جوينه محاسن و نگاه کنند  
 خوب است يعنى با وجود حسن و جمال و در ايشان خوش طبعي و ظرافت هم است که حسن  
 پرست و خوش طبع خواه خواه با ايشان بظرافت پيردازد

كَانَتْ فَتَاكُ الْعَرَبِينَ فِي كُلِّ مَرْبَلٍ	۱۲	وَقِيلَ لِمَنْ هِيَ قَالَتْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هِيَ ابْنَةُ الْكَلْبِ لَا يَخْلُقُ اللَّهُ لَكُمُ الْفِتْنَةَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
---	----	---

عربی کان قطع الصوت لمصوغ في كل منزل نزلة هذه النسوة في حب الفتحاحال  
 کوه تيمنا غير کسر فارسي گو بازي هاي چشم رنگين و در هر منزل که ايشان فرود مي آيند  
 همچون چشم فروس است که شکسته نباشد يعنى در يره چشم رنگين را و سرخي چشم خروس

لفات ۱۱ ايت آنکه منظر فرم و تارک گردد و در و هفت نباشد و هم آنکه در بار کها نکرده ۱۲ رشيد  
 اينجاست بر وزن غليل يعنى غليل اى محب چنانچه حکيم يعنى حکم ۱۲ شروح حسن چشم رنگين و غير رنگين يعنى  
 رنگارنگ و رنگين ۱۲ حب الفناد و شکاکه الگور و چشم خروس که بندي گنگلي گويند و به بنگله لال بکايش  
 ابو عبیده گفته فتابي است که او را دانه باشد و سرخ دانه که ازان مياهد که ازان غير ادا سازند  
 ۱۲ رشيد و در فرنگ مخزن نوشته فنا و فنا عنب الشلب است که بفارسي آزار داه ترکيب ميگوييند  
 و بندي کوي چنانچه مولانا صاحب ميگويند که در ادب شاعر عنب الشلب است ۱۳







قارسی سوگند می خورم بخانه که طواف میکنند که اگر دآن و ما نکره بنا کردند آن خانه را  
از قیسله قریش و غیرهم یعنی بخانه که قیسله می خورم و جواب قسم در بیت ثانی است  
و این اشعار است سوری ملح.

۱۷	بکینه که هم السیدان و جد نسا ای است بیا ۱۲ طار شاد و دلا ۱۲ هم بن سلطان ۱۲
۱۸	بکینه که هم السیدان و جد نسا کاه از ۱۲ سنی ۱۲

اعراب قول بیا منصوب علی المصدرین قسمت ای قسمت است عربی  
قسمت قما انهم السیدان و جد نسا فی کل حال یعنی و جد نسا کالین مستوفین الشرف فی  
الرخا و الشدة قارسی سوگند می خورم که هیچ کس از من خوار نباشد و سر از یافه شده اید  
شاه مرد و رجال از نری و نری یعنی شاعر وین مرد و شعر سوگند برین می خور که حارث  
و هم در محراب است سوری ملح.

۱۹	بکینه که هم السیدان و جد نسا ای سافان قورن الزین الاصله ۱۲
۲۰	بکینه که هم السیدان و جد نسا الله ۱۲ هم بن سلطان ۱۲

عربی سنی خان السیدان فی احکام السیدین عیس و ذبیان بعد تشقق الالفه  
و الموده بین القبیله بسبب سفک الدما بین عیس و ذبیان قارسی که شمش کوه  
مرد و شمش کوه از قبایله بن مره بعد از اهل شدن که میان قوم بود  
بچشم خون یعنی حارث و هم سنی بلخ بیا آورد و در صلح کنان میان  
قبایل عیس و ذبیان بعد از اهل شدن الفتی که با این مرد و قبایله بود بسبب خوشی  
صدا بین بن صفتی که هم سنی بلخ کشته شد.

لغات سنی سنی که یکبار تاب داده شد و هم آگاه و در شمش کوه افتاد باشد از این  
سجیل کتاب است از نری و سانی و هم از سنی ۱۲ سنی غلط بین مره از قبایله ذبیان است و شمش  
برین که است غلط بین مره و بن سیدین ذبیان ۱۲

تَدَارَكُكُمْ عَسَاوُدٌ بَيِّنٌ بَعْدَ مَا ۱۹ تَفَاوَدُوا وَفِي أَيْدِيهِمْ عِطْرٌ مُشْتَمِلٌ

الشفاف المثلج في الشفا ۱۲

عربي تلا فيهما امرأتين القليلتين بالصلح بعد افناء القتال رجاء لما بعد و قهر عطر منشم فارسي  
در یافتند شما ای حارث و هر مبنی عبس و ذبیان را بعد از آنکه با هم هلاک شد مردمان  
هر دو قبیله و بعد از آنکه گفتند ایشان میان خود با عطر منشم را یعنی خود را بجنگ هلاک ساختند  
حاصل اینکه ای حارث و هر مبنی شما بعد از هلاک مردمان بنی عبس و ذبیان بصلح مابین هر دو  
تدارک و کوشش نمودید -

وَقَدْ قُلْتُمْ اِنْ نَذَرَكُمْ السَّلَامَ وَاسْعَا ۱۲ قَالِ مَعْرُوفٌ مِنَ الْقَوْلِ نَسْلِمُ ۱۲

عربي و قلم ان ادر كننا اصلح و اسعای ان حصل لنا اتمام اصلح بين القليلتين بئذ المال  
واسعد المعلوم من القول سلما من تفاني العشائر قال رسي هر آنگه هر دو شما نمودید  
که اگر بایم صلح را فرخ بدارن مال و بنیکو از سخن سلامت خواهم شد یعنی اگر باین هر دو  
قبیله بئذ مال و قول معروف حاصل شود از فتنه و هلاک مردمان سلامت خواهیم شد

فَأَصْبَحَتْهَا مِنْهَا عَلَى خَيْرِ مَوْطِنٍ ۱۲ بَعِيدِينَ فِيهَا مِنْ عَقُوقٍ وَمَا تَمُ ۱۲

استراپ قوله علی خیر موطن فی موضع خیر اصبح و کذا لک قوله بعیدین و الهام فی منها و  
فینا السلم عربي فاصبحتها من السلم علی خیر منزل بعیدین فی اتمامها من العقوق و الاثم  
بقسطیة الرحمة - یزید انما طلب الصلح بین القلیلین بئذ المال فظفر ابا و لم یر کبا

لغات سلم یعنی فرود آمدن نام نزل عطر فرست بود از فراموشی از ضرب از وی عطر خریدند ایشان بقتال دشمن آماده  
بودند پس بر قتال شان سوگند کردند و نشانش آنرا ساختند که دست را و عطر خط و دست بعد از آنکه سوگند بقتال رفتند و جمله  
کشته شدند از ابو عقیلیا فی فتنه عرب چون بقتال عثمان فارغ می شد از منتهی حیرت کشته گان کافر میزدند پس بدانی گفته شد باین  
شرح سلم یعنی که بعیدین است یعنی صلح و مذکور نوشت هر دو آمده است سلم نام زوگناه - اتم گناه کار شد باین از ضرب - آنوقت  
و از فراموشی من از تمام درجه افکندن تا نیمه بنیز نسبت کردن تا هم خود را بکاره یار و باز ایشان را بنیزه تمام با اشرار خود و بعضی از

فی اتامها مالا یحیل لهما من الحقوق والا ثم فارسی پس شتیه شما از آشتی بهتر است و شتیه  
شما و راز قطع رحمی و بزه کاری یعنی شما را فخر و کمال حاصل است که بغیر از ابدین غنایان  
و گنگار شدن صلح مابین ایشان گردید.

عَظِيمٌ فِي عُلْيَا مَعْدِنِهَا <small>حال عظیمتر است و در بالا معدن است</small>	وَمَنْ يَشْتِمْ كُنْزَ امْرِئٍ الْمَجْدِ يَنْظُرْ <small>مناجی کای ۱۱</small>
---	--

اعراب قوله عظیمین حال من ضمیر اصبعتم او خبر ثالث همه و جمله بدینها معترضه و عارضه  
عربی ظفر تا با صلح فی حال عظمتها فی الرتبة العلیا من شرف و معد و حسبها ثم و عا لیا  
فقال بیتا الی طریق الصلاح و النجاة ثم قال و من وجد کثر من المجد مسببا  
یصبح عظیمایا بینهم فارسی شما اصلاح فرمودید در حالیکه هر دو بزرگو از بهشتی در مرتبه  
عالی از شرافت معدن عدنان بدایت کرده شنوید. و هر کس که صلاح خواهد یافت  
کنجی را از بزرگی بزرگ می شود و یا تقصیر کرده شود و یعنی هر که جمیع انواع شرافت کرامت  
بخود جمع نماید بزرگ می گردد و تقصیر کرده خواهد شد.

تَعْنِي الْكَلَامَ بِالْمُسِينِ فَاصْبَحْتَ <small>محو کرده می شود ۱۲ زکریا ۱۲ ای الی الی ۱۲</small>	يَتَجَمَّعُ قَصْنُ لَيْسَ فِيهَا فَجَسَمُ <small>ای عظیمها ۱۲ این ۱۲</small>
---	---

اعراب اراد بالمسین من الابل و ضمیر اصبحت و تک فی تنجها تنو دالی الابل و بار  
ینها را حجة الی الحرب عربی تخی الحرج و تزل بالملات من الابل فاصبحت لابل عظمها من  
لم یذب و ثبات فی الحرب و ما جنی جنایه فیها فارسی محو کرده میشوند زخمها با صدها از شتران  
ویت پس شد شتران خونها که اندک اندک سید او آنها را آتکه نمود و ران جنگ گنگار  
چونکه خونها اندک داده میشود لهذا ینجها گفته یعنی چنان صلح که هر کس خونها دادی  
لغات سه مجد بزرگی. قال ابن السکیت الشرف و المجد یکونان بالآب قال رجل شرف ما جلد الابل تنو  
فی الشرف قال و الحسب و الکرم یکونان فی الرجل و ان لم یکن له آباء هم شرف ۱۲ تنجیم پاره پاره گذاردن  
وام را با چیزی بد چیزی دادن.

حتی که آنکس که وی را با جنگ تعلق و سرکاری شست و جنایت و گناهی نکرده حاصل  
اینکه چون عیسان و سیت میگیرند از کینه دست بردارند پس گویند که چشم من بر عیسان  
بصیرت و سیت زائل کرده شود -

۲۲ **لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ أَخْرَجَهُمْ مِنَ ظُلُمَاتٍ إِلَى نُورٍ بِإِذْنِهِ**  
ای عیسی (علیه السلام) ۱۲

عربی یعنی الایمل قوم لاجل عز است قوم و طوار الزین ایملون الایات لم یبرلقوا ملک  
الخریب و ما مقدار با ایلانچ یعنی بنین السیدین خدا عطا الایات و لم یکن اما قوتی برای  
سید پشتران مرگوهی گوی از دنیوان حسا انکه در هنگامان دیت نه ریخته خون کسی را  
در میان شان مقدار از پری سیشته حجام یعنی ایشان محض برای اصلاح و رفع فساد  
تیر عادت سید پند آنگه خود جنایت کردند و تاوان آن سید پند -

۲۵ **وَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ أَخْرَجَهُمْ مِنَ ظُلُمَاتٍ إِلَى نُورٍ بِإِذْنِهِ**  
ای عیسی (علیه السلام) ۱۲

اسرا بی ای صبح خیر الشان و بعد اسما و بعد با خبر با و قوله فانهم مقبول بالسم فاعلموا ان  
لبیان کیش عربی فاصبح بیاق فی اولیاء المصوبین فاما ششی من الممالک القدر المورثین  
ایل و مدار موسوم پیرفته فارسی پس شد حال او شان اینکه رانده میشد و را ایشان از مال  
موروثی شما غنیمتهای پراکنده از پشتران خود سال و گوش بریده یا از پشتران خود سال که از  
نسل مغزم است یعنی بسوی اولیای مقتولین بنی عباس غنیمتهای مختلفه از مال موروثی شما  
که عبارت از پشتران گرامی است رانده می شدند -

لغات سه مغزم شری که چیزی از گوش وی بریده معلی است و این قول پشتر گرامی میکند و او عیب اقال مغزم  
با صافیت روایت کرده و برین تقدیر مراد از مغزم خالیت که پشتران گرامی را بوی نسبت کنند و در روایت مشهوره اقال مغزم  
بخت است و اقال اگر چه جمع است ولیکن فعال مشترک است میان مغزم و در و زنی که مشترک بود و تانیث و تکیه را  
بر و جان است لهذا از مغزم گفته نه مغزانه ۱۲ مشرق



وَمَا يُكْرَبُ إِلَّا مَا عَرَفْتُمْ <sup>الطاهر كذا في ١٢</sup> <sup>١٢</sup> <sup>١٣</sup> <sup>١٤</sup> <sup>١٥</sup> <sup>١٦</sup> <sup>١٧</sup> <sup>١٨</sup> <sup>١٩</sup> <sup>٢٠</sup> <sup>٢١</sup> <sup>٢٢</sup> <sup>٢٣</sup> <sup>٢٤</sup> <sup>٢٥</sup> <sup>٢٦</sup> <sup>٢٧</sup> <sup>٢٨</sup> <sup>٢٩</sup> <sup>٣٠</sup> <sup>٣١</sup> <sup>٣٢</sup> <sup>٣٣</sup> <sup>٣٤</sup> <sup>٣٥</sup> <sup>٣٦</sup> <sup>٣٧</sup> <sup>٣٨</sup> <sup>٣٩</sup> <sup>٤٠</sup> <sup>٤١</sup> <sup>٤٢</sup> <sup>٤٣</sup> <sup>٤٤</sup> <sup>٤٥</sup> <sup>٤٦</sup> <sup>٤٧</sup> <sup>٤٨</sup> <sup>٤٩</sup> <sup>٥٠</sup> <sup>٥١</sup> <sup>٥٢</sup> <sup>٥٣</sup> <sup>٥٤</sup> <sup>٥٥</sup> <sup>٥٦</sup> <sup>٥٧</sup> <sup>٥٨</sup> <sup>٥٩</sup> <sup>٦٠</sup> <sup>٦١</sup> <sup>٦٢</sup> <sup>٦٣</sup> <sup>٦٤</sup> <sup>٦٥</sup> <sup>٦٦</sup> <sup>٦٧</sup> <sup>٦٨</sup> <sup>٦٩</sup> <sup>٧٠</sup> <sup>٧١</sup> <sup>٧٢</sup> <sup>٧٣</sup> <sup>٧٤</sup> <sup>٧٥</sup> <sup>٧٦</sup> <sup>٧٧</sup> <sup>٧٨</sup> <sup>٧٩</sup> <sup>٨٠</sup> <sup>٨١</sup> <sup>٨٢</sup> <sup>٨٣</sup> <sup>٨٤</sup> <sup>٨٥</sup> <sup>٨٦</sup> <sup>٨٧</sup> <sup>٨٨</sup> <sup>٨٩</sup> <sup>٩٠</sup> <sup>٩١</sup> <sup>٩٢</sup> <sup>٩٣</sup> <sup>٩٤</sup> <sup>٩٥</sup> <sup>٩٦</sup> <sup>٩٧</sup> <sup>٩٨</sup> <sup>٩٩</sup> <sup>١٠٠</sup> <sup>١٠١</sup> <sup>١٠٢</sup> <sup>١٠٣</sup> <sup>١٠٤</sup> <sup>١٠٥</sup> <sup>١٠٦</sup> <sup>١٠٧</sup> <sup>١٠٨</sup> <sup>١٠٩</sup> <sup>١١٠</sup> <sup>١١١</sup> <sup>١١٢</sup> <sup>١١٣</sup> <sup>١١٤</sup> <sup>١١٥</sup> <sup>١١٦</sup> <sup>١١٧</sup> <sup>١١٨</sup> <sup>١١٩</sup> <sup>١٢٠</sup> <sup>١٢١</sup> <sup>١٢٢</sup> <sup>١٢٣</sup> <sup>١٢٤</sup> <sup>١٢٥</sup> <sup>١٢٦</sup> <sup>١٢٧</sup> <sup>١٢٨</sup> <sup>١٢٩</sup> <sup>١٣٠</sup> <sup>١٣١</sup> <sup>١٣٢</sup> <sup>١٣٣</sup> <sup>١٣٤</sup> <sup>١٣٥</sup> <sup>١٣٦</sup> <sup>١٣٧</sup> <sup>١٣٨</sup> <sup>١٣٩</sup> <sup>١٤٠</sup> <sup>١٤١</sup> <sup>١٤٢</sup> <sup>١٤٣</sup> <sup>١٤٤</sup> <sup>١٤٥</sup> <sup>١٤٦</sup> <sup>١٤٧</sup> <sup>١٤٨</sup> <sup>١٤٩</sup> <sup>١٥٠</sup> <sup>١٥١</sup> <sup>١٥٢</sup> <sup>١٥٣</sup> <sup>١٥٤</sup> <sup>١٥٥</sup> <sup>١٥٦</sup> <sup>١٥٧</sup> <sup>١٥٨</sup> <sup>١٥٩</sup> <sup>١٦٠</sup> <sup>١٦١</sup> <sup>١٦٢</sup> <sup>١٦٣</sup> <sup>١٦٤</sup> <sup>١٦٥</sup> <sup>١٦٦</sup> <sup>١٦٧</sup> <sup>١٦٨</sup> <sup>١٦٩</sup> <sup>١٧٠</sup> <sup>١٧١</sup> <sup>١٧٢</sup> <sup>١٧٣</sup> <sup>١٧٤</sup> <sup>١٧٥</sup> <sup>١٧٦</sup> <sup>١٧٧</sup> <sup>١٧٨</sup> <sup>١٧٩</sup> <sup>١٨٠</sup> <sup>١٨١</sup> <sup>١٨٢</sup> <sup>١٨٣</sup> <sup>١٨٤</sup> <sup>١٨٥</sup> <sup>١٨٦</sup> <sup>١٨٧</sup> <sup>١٨٨</sup> <sup>١٨٩</sup> <sup>١٩٠</sup> <sup>١٩١</sup> <sup>١٩٢</sup> <sup>١٩٣</sup> <sup>١٩٤</sup> <sup>١٩٥</sup> <sup>١٩٦</sup> <sup>١٩٧</sup> <sup>١٩٨</sup> <sup>١٩٩</sup> <sup>٢٠٠</sup> <sup>٢٠١</sup> <sup>٢٠٢</sup> <sup>٢٠٣</sup> <sup>٢٠٤</sup> <sup>٢٠٥</sup> <sup>٢٠٦</sup> <sup>٢٠٧</sup> <sup>٢٠٨</sup> <sup>٢٠٩</sup> <sup>٢١٠</sup> <sup>٢١١</sup> <sup>٢١٢</sup> <sup>٢١٣</sup> <sup>٢١٤</sup> <sup>٢١٥</sup> <sup>٢١٦</sup> <sup>٢١٧</sup> <sup>٢١٨</sup> <sup>٢١٩</sup> <sup>٢٢٠</sup> <sup>٢٢١</sup> <sup>٢٢٢</sup> <sup>٢٢٣</sup> <sup>٢٢٤</sup> <sup>٢٢٥</sup> <sup>٢٢٦</sup> <sup>٢٢٧</sup> <sup>٢٢٨</sup> <sup>٢٢٩</sup> <sup>٢٣٠</sup> <sup>٢٣١</sup> <sup>٢٣٢</sup> <sup>٢٣٣</sup> <sup>٢٣٤</sup> <sup>٢٣٥</sup> <sup>٢٣٦</sup> <sup>٢٣٧</sup> <sup>٢٣٨</sup> <sup>٢٣٩</sup> <sup>٢٤٠</sup> <sup>٢٤١</sup> <sup>٢٤٢</sup> <sup>٢٤٣</sup> <sup>٢٤٤</sup> <sup>٢٤٥</sup> <sup>٢٤٦</sup> <sup>٢٤٧</sup> <sup>٢٤٨</sup> <sup>٢٤٩</sup> <sup>٢٥٠</sup> <sup>٢٥١</sup> <sup>٢٥٢</sup> <sup>٢٥٣</sup> <sup>٢٥٤</sup> <sup>٢٥٥</sup> <sup>٢٥٦</sup> <sup>٢٥٧</sup> <sup>٢٥٨</sup> <sup>٢٥٩</sup> <sup>٢٦٠</sup> <sup>٢٦١</sup> <sup>٢٦٢</sup> <sup>٢٦٣</sup> <sup>٢٦٤</sup> <sup>٢٦٥</sup> <sup>٢٦٦</sup> <sup>٢٦٧</sup> <sup>٢٦٨</sup> <sup>٢٦٩</sup> <sup>٢٧٠</sup> <sup>٢٧١</sup> <sup>٢٧٢</sup> <sup>٢٧٣</sup> <sup>٢٧٤</sup> <sup>٢٧٥</sup> <sup>٢٧٦</sup> <sup>٢٧٧</sup> <sup>٢٧٨</sup> <sup>٢٧٩</sup> <sup>٢٨٠</sup> <sup>٢٨١</sup> <sup>٢٨٢</sup> <sup>٢٨٣</sup> <sup>٢٨٤</sup> <sup>٢٨٥</sup> <sup>٢٨٦</sup> <sup>٢٨٧</sup> <sup>٢٨٨</sup> <sup>٢٨٩</sup> <sup>٢٩٠</sup> <sup>٢٩١</sup> <sup>٢٩٢</sup> <sup>٢٩٣</sup> <sup>٢٩٤</sup> <sup>٢٩٥</sup> <sup>٢٩٦</sup> <sup>٢٩٧</sup> <sup>٢٩٨</sup> <sup>٢٩٩</sup> <sup>٣٠٠</sup> <sup>٣٠١</sup> <sup>٣٠٢</sup> <sup>٣٠٣</sup> <sup>٣٠٤</sup> <sup>٣٠٥</sup> <sup>٣٠٦</sup> <sup>٣٠٧</sup> <sup>٣٠٨</sup> <sup>٣٠٩</sup> <sup>٣١٠</sup> <sup>٣١١</sup> <sup>٣١٢</sup> <sup>٣١٣</sup> <sup>٣١٤</sup> <sup>٣١٥</sup> <sup>٣١٦</sup> <sup>٣١٧</sup> <sup>٣١٨</sup> <sup>٣١٩</sup> <sup>٣٢٠</sup> <sup>٣٢١</sup> <sup>٣٢٢</sup> <sup>٣٢٣</sup> <sup>٣٢٤</sup> <sup>٣٢٥</sup> <sup>٣٢٦</sup> <sup>٣٢٧</sup> <sup>٣٢٨</sup> <sup>٣٢٩</sup> <sup>٣٣٠</sup> <sup>٣٣١</sup> <sup>٣٣٢</sup> <sup>٣٣٣</sup> <sup>٣٣٤</sup> <sup>٣٣٥</sup> <sup>٣٣٦</sup> <sup>٣٣٧</sup> <sup>٣٣٨</sup> <sup>٣٣٩</sup> <sup>٣٤٠</sup> <sup>٣٤١</sup> <sup>٣٤٢</sup> <sup>٣٤٣</sup> <sup>٣٤٤</sup> <sup>٣٤٥</sup> <sup>٣٤٦</sup> <sup>٣٤٧</sup> <sup>٣٤٨</sup> <sup>٣٤٩</sup> <sup>٣٥٠</sup> <sup>٣٥١</sup> <sup>٣٥٢</sup> <sup>٣٥٣</sup> <sup>٣٥٤</sup> <sup>٣٥٥</sup> <sup>٣٥٦</sup> <sup>٣٥٧</sup> <sup>٣٥٨</sup> <sup>٣٥٩</sup> <sup>٣٦٠</sup> <sup>٣٦١</sup> <sup>٣٦٢</sup> <sup>٣٦٣</sup> <sup>٣٦٤</sup>



<p>مَتَى تَبْعُوهُمْ أَبَعَثُوا هَٰذَا مِمَّا  <small>عالمه</small>          ۳۰  <small>از منتهی</small></p>	<p>وَقَضَىٰ إِذَا مَرَّ بِمَوْهَا فَتَضَرَّمْ  <small>عالمه</small>          ۳۱  <small>برای بشتن خونها</small></p>
--	---

**صفات** در جم کبان سخن گفتن بقال مدار رجاء لا یفت علی حقیقه حاله ۱۲ صرح سطر زینتی  
چون یعنی مقبول باشد اگر و صحت او مذکور نباشد براس تا نیست الحاق تا واجب است و الا عدم آن  
نمر ۱۴ صفری سجده از غلظت نفس سریر و خفا شکر ۱۶



فَقَرَّكُمْ عَنْكَ الرَّحْمَنُ بِفَالِهَاتِهِ  
وَقَلَّكُمْ كَسَافَاتِهِ  
خواب الیه ۱۳۰ ای الفریحۃ الی ۱۳۱ عا آ آیام ایمن شادمانا  
آیین شد ۱۳۲ نالی در ۱۳۳ بچه قوام ۱۳۴

اعراض عرک الرجی صفة لمصارجه وذو ای عرکا مثل عرک الرجی و الباری ثقلها  
بمعنی مع و هو فی موضع احوال و قوله کشافا ایضا صفة لمخزون ای لکشاف کشافا عربی فقرکم  
(عرب عرک الرجی) بحسب حال کونها مع ثقلها و تعلق الحرس بعتین متوالیتین و تلذ و لیدین  
فی نظن واحد خص الرجی بكونها مع الثقال لان الثقال لا یسطر الا عند الطعن فارسی پس  
آن جنگ خواهد مالید شما را مانند مالیدن آسیا گنم را و در حالیکه او با سفر و چرمی خود باشد  
و اکسرتن خواهد شد بیانی و بار پس بچه تو اتم خواهد داد یعنی در مصرع اول جنگ با آسیا  
و در مصرع ثانی با ناقه تشبیه داده می گوید که چون جنگ را را فروخته خواهید کرد شما را چنان  
خواهد مالید و فنا خواهد ساخت که آسیا و نه را و از آن جنگ شر و فساد چنان پیدا  
و خواهد شد که اولاد از احمات -

<p>           میرزا اسف خان       </p>	<p>           میرزا اسف خان       </p>
---	---

عربي فتد الحرب لكم غلمان شومهم كل واحد منهم ياتل في الشومهم قد اقر الله انهم شومهم  
هؤلاء الغلمان فقط هم - اراد بقوله نرفع ونفعل ان امرئك لا يحب بليل عاكفم فلا يسيروا ناسا فيها

[illegible]

فارسی پس خواهد زاسید برای شما فرزندان نامبارک که همه در نامبارکی مثل قدر بن  
سالفست پس از آن شیر خواهد داد ایشان را باز از شیر باز خواهد داشت یعنی چون حرب باشد  
بارد خواهد شد پس برای شما چنان بچه نامبارک خواهد زاسید که در شومی با قدر بن سالف  
مشابهت دارد و آن عبارت از شرور و فساد است باز آن شرور در ترقی خواهد ماند و حرب  
الی غیر نهامه و از خواهد گردید و انکشان آن بزودی نگردد و کما یفهم من ترصیع و نظم فائده  
علمان را در شومی با احمد عا و از آن تشبیه داده که او در شومیت مشهور است چه هر لقب مری  
بود از قوم نمود که نافع لصالح علیه السلام را خر کرده بود و نام او قدر بن سالف است احمد عا  
برای اقامت وزن گفته صمی گفته که زبیر و رین شهر غلط کرده چه احمد از شود بود نه از عا و  
ابو العباس جواب داده که این غلط نیست چه نمود در عا و اخری و قوم بود علیه السلام را  
عا و اولی میگویند.

قُرْبَى بِالْعِرَاقِ مِنْ قَفِيرٍ وَدِرْهَمٍ  
جمع قریه ۱۲ قاع لائل ۱۲ پادشاه ۱۲

فَتَقِيلُ لَكُمْ مَا لَا تَقِيلُ لَهَا  
جمع غایه ۱۲ قاع لائل ۱۲ قاع لائل ۱۲

عربی فتقیل لکم تلک الحرب ضرر با من الغلات لا تقیل قری بالعراق لا با من کلینان و دیر  
سیریدان المضار المتولدة من ذبه الحرب تزيد علی المنافع المتولدة من هذه القرى فارسی پس  
غله خواهد داد برای شما آنچه فی و بدو همای عراقی برای باشندگان خود از پیانه و در هم یعنی  
چون جنگ بر پا خواهد شد آن قدر غله مضرت شما خواهد داد که همانقدر قریای عراق باشندگان  
خود را غله منفعت نمی دهد یا اینکه غله اهل عراق باعث شادمانی است و غله ایشان سبب هلاکی

مَا كَانُوا يَتَوَقَّعُونَ مِنْكُمْ  
جمع غایه ۱۲ قاع لائل ۱۲ قاع لائل ۱۲

لَعَنَ الْمُجْرِمُ جَوْعَ عَيْدِهِمْ  
جمع غایه ۱۲ قاع لائل ۱۲ قاع لائل ۱۲

عربی لعن المجرم جوع عیدهم یعنی لعن المجرم جوع عیدهم یعنی لعن المجرم جوع عیدهم  
الصدیدان حسین بن ضیفهم اضمر اند رفتی قتل را با من بنی عباس و لم یوافقه فی نهامه را اندر

فارسی قسم زندگانی من است هر آنکه بهتر قبایله است آنکه گناه کرد بر ایشان حصین بن ضمضم  
 بجزی که موافق ایشان نبود یعنی قبایله عیسی بهتر گزیده است که حصین بن ضمضم بعد از صلح  
 عدد و غدر کرده یکی از او شان قتل نمود و او شان در جنایت با حصین موافق نبود و آنچه از  
 جانب عیسی غدری بعد از صلح پو تو ع نیامده -

وكان طوي كشيء على مسكنة ٣٥ فلا هو ايد اها و لم يتقدروا  
 ای علی نیت مسکنه ۱۲ پوشیده کرد  
 حصین ۱۲ نیت ۱۲ پیش رفتی کرد ۱۲ ای مکان افروخته

اعراب قوله علی مسکنه ای علی نیت مسکنه فاقام نصفه مقام الموصوف عربی و كان حصین  
 اخبر فی صدره نیت مسکنه و لم یظهر الا لاحد و لم یقدم علیها قبل امکان الفرصة علیها فارسی  
 و بود حصین که پوشیده کرد تیگانه خود را بر نیت پوشیده پس نه آن آشکارا کرد نیت مخفی را و  
 پیش دستی کرد در کینه گرفتن بر فرصت یافتن یعنی حصین بن ضمضم نیت و قصد پوشیده  
 که در دل کرده بود در سینه پوشیده داشت و نیت خود را نزد کسی آشکارا و افشا نکرد و نه پشی  
 کرد بر آن قصد قبل فرصت یافتن -

وقال ساقضي حاجتي قولا ٣٦ عدوئي بالکف مني و راعي حجر  
 حصین ۱۲ نیت ۱۲ ای کف من منی  
 ای خرس را در فارس ۱۲

عربی و قال حصین فی نفسه ساقضي حاجتي من قتل قاتل اخي و قتل رجل من عبس ثم اهل  
 بئنی و بین عدوی الف فارس بلجم اذ الف فارس فرسه فارسی و گفت حصین بن ضمضم حاجت  
 خود را خواهم کرد با زحاکل خواهم نمود میان خود و دشمنان با بزرار اسب لگام داده شد یا سوار  
 لگام دهنده که پس من اند یعنی حصین بن ضمضم نیت خود پوشیده داشت و بدل گفت که  
 عنقریب قاتل برادر خود را یا یکی را از بنی عبس با انتقام بر او قتل خواهم نمود و بزرار سوار  
 بلجم مقابله شان نموده آتش مقاتله افروخته خواهم کرد -

لغات ۱۵ بلجم یعنی کیم و کمر آن هر دو را نیت است بر تقدیر ایدل یعنی اسب لگام داده شده و بر تقدیر ثانی یعنی فارس لگام  
 دهنده اسب خود را ۱۲

فَقَسَدَ وَلَهُ يُفَزِعُ مِوَهُ تَاكْشِدَرَهٗ <sup>۱۲</sup> لَدَى حَيْثُ الْقَتْرُ رَحْمَتُهَا مَقْشِدَهٗ <sup>۱۳</sup>

عربی فصل حصین علی الرجل الذی اراد فکله ولم یفزع مِوَهُ تَاکْشِدَرَهٗ عَنْهُ مِنْزِلَتْ  
فیه المذنیة لم یمن قتلہ حصین یدیدانه لم یفزع غیر بیت حلت فیه المذنیة فارسی پس جمله  
کرده ترسانید اهل خانهای بسیار را نزد یک جای که انداخت پالان خود را هر گ  
یعنی حصین بر همان خود که عبسی بود جمله کرده بکشت و دیگر اهل خانها که نزد یک خانه  
مقتول بودند ترسانید و متعزض ایشان نه شد.

لَدَى سِدْرِ شَاكِي السَّلَاحِ مَقْشِدَهٗ <sup>۱۴</sup> لَهٗ لِبْدَانُ فَاَسْرُكُهُ تَقْلِمَهٗ <sup>۱۵</sup>

عربی کان ما کان عند رجل کانه اسد تامه السلاح یصلح لان یمیر به الی الحرب له لیدرک  
یکون لاسد اطفاله لم تقطع یدیدانه شجاع قوی لایه تر چشمت فارسی شد این حادثه  
نزد شیر ی تامه سلاح جنگ آرد ما که مراد را موی ای بنوه میان دو شانه است ناخنهای او  
تراشیده نه شد یعنی و صد حصین بر نه منعم میکی که حادثه مذکور نزد موی گردید که در  
شجاعت ماند شیر کمل سلاح ست و مراد را موی ای بنوه شانه است و ناخن تراشیده  
چنانکه شیر را می باشد و این همه آثار شجاعت ست حاصل اینکه حصین شجاع و قوی ست

جَرِي مَتَى يُظْلَمُ يُعَاقِبُ بِظُلْمِهِ <sup>۱۶</sup> سَرِيعًا وَأَنْ لَا يَدَّ بِالظُّلْمِ يُظْلَمُ <sup>۱۷</sup>

اعراب قوله لا یدد مجزوم بالسفوط و علامته جریمه طرح الهمزة المبداء الفاعل عربی هو شجاع  
متی یظلم یعاقب الظالم یظلمه سریعاً وان لا یدد احد ظلم الناس فارسی شیر مذکور دیرست  
که هر گاه ستم کرده می شود عقاب عذاب میکند بسبب ستم کرده شدن خود بسبب شجاعتی  
لغات سله شاکي السلاح ای تامه سلاح شاکي مقلوبه شاکس است از شکوت یعنی قوت ۱۲ اسل مقدون  
آنگاه در معارک بسیار انداخته شود و از جنگی بجنگ دیگر فرستاده شود ۱۳ بنوع لیدرک موی ای بنوه که میان دو شانه شیر  
باشد و این جابج که برست مبالغه است ۱۴

و اگر آغاز کرده نشود به ستم او خود ستم میکنند یعنی حصین بن ضمضم که مثل شیر شجاعت  
چنان است که چون کسی بروی ستم کند بزودی و شتابی آن را عقاب و عذاب نماید و اگر  
کسی ستم نکند او را او خود ستم کند به کمال شجاعت و عدم پروای کسی ازینجا از قصه  
حصین اعراض نموده بسوی خریش علی الصلح اقبال کرو.

عَرَبِيٌّ رَعِيٌّ كَلَامُهُ حَتَّى إِذَا تَمَّ لَهَا أَوْرُؤُهَا	۳۰	عَمَّا رَأَتْ قُرَيْشًا بِالْمَسْلَمَةِ وَبِالْإِيمَانِ
جرانی ۱۲ لایم و مستندی ۱۲	ای الی ۱۲	آیه ۱۲ یا ۱۲ ای قشع ۱۲ ای و شتاب ۱۲ ای و شتاب ۱۲

عربی رعی کلام حتی اذا تم لها اور و با میا بافتن با استعمال سلاح و سفک سال و بار  
و تلخیص انهم ترکوا الحرب مدة ثم عادوا فيها كما توردا لابل بعد الرعي فارسی چیرا خیدند  
ایشان شتران خود را در گیاه مدت میان دو نوبت آب خوردن آنها تا آنکه تمام شد  
مدتی که میان دو آب خوردن شتران را در گیاه خوردن آنها تا آنکه تمام شد  
با سلاح و ریختن خون و این جمله استعاره است یعنی ایشان باری جنگا کردند بعد از آن  
از رویای جنگ بچاگاه عدم آن آمدند چون مدت آن عدم باخر رسیده باز باب بسیار  
جنگ آمدند یعنی مدتی جنگ ترک کرده بودند باز جنگ آمدند.

فَقَضَوْا أُمْنَاهُ بَيْنَهُمْ قَوْمٌ فَارِسٌ قَوْمٌ فَارِسٌ قَوْمٌ فَارِسٌ	۳۱	لَيْلًا كَالْأَمْسِ مَكُونُ كُلِّ مَكُونٍ
ای قاضوا ۱۲ ای قاضوا ۱۲ ای قاضوا ۱۲	ای قاضوا ۱۲	ای قاضوا ۱۲

عربی قاضوا امنا یا بینهم قومی فارسی قومی فارسی قومی فارسی  
ای غشپ و بیل و نیم فارسی جاری کردند و سپری کردند و گمارامیان خود را بپستر باز آوردند  
شتران را بسوی گیاه ناگوار و بد مزه یعنی در هر دو قبیله با هم مقتول شدند بپستر از جنگ بپست  
لغات را ظاهر مدت میان دو نوبت آب خوردن شتران ظاهر ۱۲ تقری ۱۲ تقری ۱۲ تقری ۱۲ تقری ۱۲  
به کمال تخفیف که تا حدی کرده شرای تشنگ چاک میشود ۱۲ اصدار از آب باز آوردن و خلاصه ابراد ۱۲  
عوضه قضوا بعد جمع مذکر غائب ماضی معلوم از تقصیر انداد یعنی سپری کردند ایقال قضیه الشی قضیه و کت  
و التمهید و تقصیر و تقصیر تمام و آخر شد.



ابن تلوطن الحبال عند سوق المالی اولیا را قتل فی فارسی پس هر یکی از مدو حین من  
می بینم که گشتند که تاوان میدادند آنرا از تن در ست شتران که بر آیند گان قلعه کوه اند  
یعنی هر یکی از مدو حین من از شتران گرامی خود و خنهای می دادند و در بعض نسخه مصرع  
ثانی چنین است - علالة الله بعد الف مصمم علالة یعنی زیادت است و هم تمام کرده شد  
منشیش اینکه هر یکی از مدو حین میداد آن دیت را زیادت هزار شتر بعد هزار کامل یعنی  
هزار با شتر دادند - (ش)

الحی حلالاً یحییهم الناس امرهم ۲۵	اذا طرقت احدی الیای یحییهم ۲۵
تبیان مراد میهم ۱۲ فرد آید گان ۱۲ رای بکله ۱۲ فاعل یحییهم ۱۲	آورد ۱۲ فاعل یحییهم ۱۲ فاعل یحییهم ۱۲

اعراب قوله حی متعلق به یحییون - وقوله امرهم فاعل یحییهم قوله یحییهم متعلق بحی و حی متعلق  
عربی یحییون القتل لاجل حی نازلین بحفظ امرهم حیرانهم وحلفانهم اذ اتت احدی الیای  
با مرفوع و خطیب عظیم یعنی اوزنا بهم ناسبه حفظی هم و منعوهم فارسی ایشان دیت و اینگونه  
برای قبیلۀ فردو آیند گان که نگه دار و مردمان را بفرمان ایشان چون شب آرد یکی از شهرها  
روزگار حادثه بزرگ و مصیبت عظیم را یعنی بر حیران و حلفان خود چون حادثه و سخت  
نازل شود حفاظت و حمایت شان می کنند - یا اینکه همی مملوک که کشتی برین تقدیر تیره  
دیت و همدگان خواهند یعنی آن شتران گرامی مملوک که قبیلۀ موصوفه اند -

کرام قلاذو الطغیون یذلونهم ۲۶	لک فی سواد الحاکم ۲۶
ای هم کرام ۱۲ قلاذو ۱۲ یذلونهم ۱۲	لک ۱۲ فی سواد ۱۲ الحاکم ۱۲

اعراب قوله کرام بالرفع خبر مبتدأ محذوف ای هم کرام و کرام یذلونهم ای کرام قلاذو الطغیون  
لغات ۱ - حلال کرده ای از مردم که بقا و فرد آورده باشد و چون طغیون می بینم و گفته اند که یعنی بیارست ۱۱ مملوک و غنای  
بالکسر و طغیون کینه و عداوت و اخطان و ظلمات می قتل و قتل و قتل اول و سکون دوم کینه و کینه و کینه و کینه  
قبیل - و قبایل و انباه و قبایل و انباه ۱۲ اسلام و زکذا شتر و ترک یاری کردن ۱۶



<p>سَمِعْتُ ذَكَرَ الْيَوْمِ الْحَيَاةِ وَمِنْ عَشْرِ          نامہ ۱۲ شام ۱۲ زندگانی ۱۲ بزم ۱۲ بشر ۱۲</p>	<p>مَا مَنِ حَوْلَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ يَا سَامِ          نامہ ۱۲ برای بنیاد ۱۲ نامہ خدا شد ۱۲</p>
--	---

وَأَعْلَمُ مَا فِي السَّيْمِ وَالْأَمْصِقِدَ ١٢٠ وَلَكِنِّي عَنْ عِلْمٍ مَا فِي عُذِي ١٢١

رئيس النياك في عشوة من نصيب  
أي غدا بانه في عشوة ١٣١١  
١٣١١

**لغات** سلمت من السامه ای بسوده آمدن و قد جاز فی القرآن العظیم الیسلم الانسان عن دعاو الخیر و کذا کما  
 باسم و سامه. بصل سوّم لغت منه و سوّم مثله ۱۱ لا اناک ایمن در اصل و دشنام است بهیچین انیکه نیست بدو  
 اذ گفته اند که بمعنی درج است یعنی توشیح و سوّمغنی از نسب استی بهر حال اکنون برای تنبیه مستعمل است و گاهی بحسب عادت  
 می گویند که معنی نباشد سلم خط و دست و پای زدن سلو و در نهیل خط و عشو از وی الشافیه التي فی بعضها بعضه من  
 و عشو را نیش. عشنی و هافنت من عشو بالفقه بمعنی مشب کوری. و عهد ریم سمیع. و عشو را الفینا یا الفافیه التي لا تمیزها ماها  
 فی خط بهر یکا شئ. يقال کتب عشو اذا خط امره علی غیره غیره و فلان خطب خطب عشو ۱۲ و زنی

اعراب قول خط عشاء مصدر وقع توقع المفعول الثاني لرأيت تقدیره بخط خطاشل  
خط عشاء عربی رأیت المنايا تخط خط عشاء یعنی انها تصیب الناس علی غیر  
نسق وترتیب و بصیرة کما ان هذه الناقه تطأ الاشياء علی غیر بصیرة ثم قال من اصحابه  
المنايا الهلکة ومن اخطأ بطول عمره فبلغ الهرم فارسی دیدم مرگها را دست و پا میزد  
مثل دست و پا زدن ناقه شب کور هر کس را که میرسد آن مرگ بجان که داد او را هر کس را  
که خطا کند عمرش دراز کرده می شود و پیری گردد و خلاصه اش اینکه کار سوت موافق خطا  
و ترتیب نیست چنانچه رفتار ناقه شب کور بحسب عدم بصیرت بی انتظام و ترتیب است  
که هر که را باید پامال کند و ببالد.

وَمَنْ لَا يَصْنَعُ فِي أُمُورٍ كَثِيرَةٍ ۵۰ يَصْرِفُ بِالْأَنْبَابِ وَيُوطِئُ الْمَنَاسِبَ  
خبره ۱۲ نری کند ۱۱ مصداقش نری و در اوقات ازین ۱۲ امور الناس  
نری کند ۱۱ و انما یبصر بالانساب ۱۲ و انما یبصر بالانساب ۱۲

عربی من لا یفرق بالناس ولم یدر بهم فی کثیر من الامور یعنی باضماس و یوطئ المناسبات  
انهم قروه واذلوه و در بافتلوه کالذی یصرف بالناب و یوطئ المناسبات فارسی هرگز نری  
و مدار نمی کن. با مردمان و کارهای بسیار سخت گزیده خواهد شد بدندانهای نشین و پامال  
کرده شود و بسهم ستوران یعنی مقهور و مغلوب و ذلیل خواهد شد. و مردمان او را خواهند  
کشت و بوقتش مصیبت کسی مددگار او نخواهد شد.

وَمَنْ يَجْهَلِ الْمَعْرِفَةَ وَفِي دُونِهَا ۵۱ يَفْهَمُ الْبَقِيَّةَ الشَّيْءَ الْبَقِيَّةَ  
خبره ۱۲ نری کند ۱۱ ای حافظه او ضعیف  
بسیاری که ۱۲ و ششم ۱۲

اعراب الباقی فی معرفه المعرفه و المعرفه عربی و من یجمل احسانه حافظه المعرفه عربی  
و من الرجال یکثر احسانه و یکثر معرفه و من لا یحترق شتم الناس یا شتم شتمی من بدل معرفه  
احسان معرفه و من یجمل بمعرفه معرفه و معرفه و معرفه یعنی هر کس که گردد انشیکوئی خود را  
با مردم به حفاظت آبروی خود و بسیار کنی کند آبرو یا انشیکوئی خود را و هر که بپیمیزد که

از دشنام دادن مردمان لا محاله دشنام داده خواهد شد یعنی من بذل معروفه صان عرض من شتم شتم

وَمَنْ يَكُ ذَا فَضْلٍ يَجْعَلْ بِفَضْلِهِ ۵۲ عَلَى قَوْمِهِ يَسْتَعْنِ عَنْهُ وَيَذْمُوهُ

شرطیه ۱۲

مداوند دولت ۱۲

مطلق بخل ۱۲

جزا ۱۲

عربی من کان ذا فضل و مال بخیل به استغنی عنه و ذم فارسی هر کس باشد خداوند فرودنی مال پس بخل کند مال خود بر گروه خویش هر آنکس بی نیازی کرده شود از و نکو سپیده شود یعنی اگر مالدار خوشان خود را از مال خود محروم دارد و مردم از وی بی نیازی خواهند کرد و پیرای او نخواهند داشت و نکو سپیده خواهد شد.

وَمَنْ يُوَفِّي كَلِمَةً وَهِيَ كَقَوْلِهِ ۵۳ إِلَى مَطْلُوعِ الرِّبِّ لَا يَجْعَلْهُ

ای معارفی جمله ۱۲

۱۲

۱۲

نیکوئی خاص ۱۲

ای لایزال ۱۲

تجزیه ۱۲

عربی من ادنی بعهده لم یطیقه ذم و من هدی قلبه الی برضا الصلح الیه و فی اسدائه دایله فارسی هر که وفا کند بپایان خود را نکو سپیده خواهد شد و هر که راه راست نموده خواهد شد دل او بسوی نیکی و خالص گردد و خواهد کرد یعنی وفادار راستایش میکنند و راه یافته و را احسان کردن پریشان نمی شود

وَمَنْ هَابَ اسْبَابَ الْمَنَاءِ يَأْتِلُهُ ۵۴ وَأَنْ يُوَفِّيَ اسْبَابَ السَّكَاةِ يَسْلَمَ

ای خاست ۱۲

۱۲

۱۲

۱۲

کنار ۱۲

۱۲

عربی من خاف اسباب المنیة ناله لا محاله دران صعود السما بطرقه فرار آنها میرید من خاف اسباب المنیة ناله المنیة کما ناله اولم یخفها فارسی هر کس که بترسد از سبب مرگد خواهد یافت او را اگر چه بالا رود و بترسد از بای آسمان بر سینه یعنی ترس از موت نافع نیست چه در گزند و نه خواهد گرفت اگر چه از جهل است خوف پذیر بوی نرو بای بر آسمان فرار کند یعنی نرو

لغات سلمه ایقادی یعنی واحد است و هر دو لغت فصیح و فصحی این هر دو ایقادی است لا محاله القرآن قال الله تعالی وادفعهم فی ارضهم بعد کم ۱۲ روزی سلمه انجمته لا یبین کلامه کالجمجمه و اخذوا الشی فی الصدور کذا فی القاموس منی الصلح جمجمه و جمجمه ثمن را ناپدید شدن ۱۲

موت ترند فائزنده فرقی نیست -

وَمَنْ يَجْعَلِ الْمَعْرُوفَ فِي غَيْرِ أَهْلِهِ ۝ يَكُنْ جَدُّهُ ذِمًّا عَلَيْهِ وَيَنْدِمَ

عربی من وضع ایادی فی غیر من استحقاقی من احسن الی من لم یکن ابلا للاحسان الیه  
والاشنان علیہ وضع الذی احسن الیه الذم موضع الحمد ای همه طم بکوه وچ یدم احسن  
ولایفقه الذم فارسی هر کس که گرداند نیکوئی خود را در غیر اهل آن خواهد شد  
ستایش آن شخص نکویش بروی و پشیمان خواهد شد یعنی هر که بپایان نیکوئی  
کند محسن الیه ستایش وی نمی کند بلکه بجای ستایش مذمتش می گوید و درین نگاه  
محسن بر فعل خود نادم و پشیمان شود اماندامست سودی نه کند شیخ سعدی علیه الرحمة  
درین مضمون چه خوش فرموده -

نکوئی بپایان کردن چنانست که بد کردن بجای نیک مردان

وَمَنْ يَعْصِرْ طَرَفَ الرِّيحِ فَانَّهُ ۝ يَطِيعُ الْعَوَالِي رَكِبَتْ كُلُّ لَهْدٍ

اعراب قوله العوالی حقه النصب بالمفعولیه لیطیع والسكون لا قامة الوزن عربی  
من لم یطع اطراف الریح اطاع عوالی الریح التي ركبته فیه من الاستة الطوال  
یعنی من ابی الصلح ذللت الحرب فارسی و هر که نافرمانی کند اطراف بنهای تیره پس  
هر آینه او فرمانبردار می خواهد کرد و سرهای تیره را که ترتیب داده شده است در آن  
هر سان بران یعنی هر که کارسل قبول کند آخر انجام قبول کار دشوار مضطر خواهد شد  
یا اینکه هر که آشتی نه بپندارد و جنگ تنگ آمد صلح چوید گفته اند که در جاهلیت چون  
دو لشکر بوست مقابلت جمع می شدند هر یکی از آن دو لشکر بر نیزه در اسب و دشمن را پیش  
لغات سه زحاف منج آنکه من نیزه اسب عوالی من شایع باشد ای میزه که در میان بیاید و او  
بسی سنان گفت ۱۲

وَمَنْ لَا يَذْكُرْ حَوْضَ بَيْتِ اللَّهِ ۝  
تَهْدِيهِمْ وَمَنْ لَا يَذْكُرِ النَّاسُ يُظْلَمِ ۝  
۱۱ اسی لایق اعدا ۱۱  
۱۱ اسی تہم ۱۱

ومن لا يكرم نفسه لا يكرم  
ومن لا يكرم نفسه لا يكرم

وَقَدْ كَرِهَ اللَّهُ لِي أَنْ تَعْلَمَ أَنَّكَ كُنْتَ مِنْ الَّذِينَ كَفَرُوا  
وَقَدْ كَرِهَ اللَّهُ لِي أَنْ تَعْلَمَ أَنَّكَ كُنْتَ مِنْ الَّذِينَ كَفَرُوا

عربی و سن لم نزل جعل نفسه كالأحجار لئلا يسهل لغيرها من الدنيا يندم على ذلك فارسي  
بهر کس که راحه کرد اندر ای مردم آن نفس خور او را یک کشته نفس را در دوزخ از آن کشته ایشان خواهرند  
این کشته شده را که سر دارند بقال قدر سخن کند او دست این ای ستمها در دوزخها - نزدی انوار دوزخ و این ستم  
نمی در ای دل - بر جل فائد و دوا ای جان محبت و دفاع ۱۱ - ندیم نداده است که ایشان از این بیخ بدم شد  
از نام ایشان دارند - ندما - با بخت ایشان نام کند که ۱۲ -

یعنی هر که همیشه خورا مطیع مردمان دارد و نفس خود را از دولت ربانی نه و پدر روزی ضرور  
بالعز و نادم و پشیمان خواهد شد پس مردمان را باید که خود را بی قدر نه کنند و مطیع مردمان  
و سرکشی با ایشان نمایند بلکه بین بین مانند -

وَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى النَّاسِ إِذْ أَنْعَمَ عَلَيْهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُنْفِثُ مِنْهَا نَازِلًا مِثْلَ الدُّرِّ الْهَاشِمِيِّ ۖ وَأَنْ خَالَهُمْ تَخْشَعُ عَلَيْهِمْ السَّجْدَةُ ۚ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ۖ

عربی و مهاکان لامر فی خلق و ظن انه یخفی علی الناس علم و لم یخف یعنی اخلاقه را تخفی نمان  
اخطا یا فارسی پس اگر باشد نزد مودی از غوی و سرشتی و گمان برد آنرا که پوشیده خواهد ماند  
بر مردمان دانسته شود و آشکارا گردد و حاصل اینست که خلق نیک و بد از خلق پوشیده  
نی ماند اگر چه پوشیده سازد آنرا و پسندارد که پوشیده خواهند ماند و کسی نداند -

وَكَايْنِ تَرَىٰ مِنْ صَمَاتٍ لِّكَ عَجَبٌ ۚ زِيَادَةُ نَأْوِ الْقَصْدِ فِي التَّكْوِينِ

عربی و کم صامت میجیک صمته فستمتنه و لا تظهر زیاده علی غیره و نقصانه عن غیره الا  
عند تکلمه فارسی بسیار بینی از خاموشی که ترا بشکفت آورده است اما زیادت و نقصان  
او در کلام کردن است یعنی بسیار خاموشی او ترا خوش می آید و و سه را نیک  
پنداری ولیکن کمال و نقصان او از گفتار ظاهر می شود چنانچه شیخ سعدی فرموده

تا هر سخن گفتنی باشد عیب هوشش نهفتی باشد

لِسَانُ الْفَتَى نَصْفٌ وَنَصْفٌ فَوْعَادُهُ ۖ فَلَوْ بَقِيَ إِلَّا صَوْدُ الْكَلْبِ وَالْكَمَرِ

فارسی از زبان آدمی همیه او است و نیمه دیگر او است پس او می باقی نمی ماند بجز این دو  
مگر صورت گوشت و خون یعنی اعتبار آدمیت بدین چیز است چنانچه عرب گوید انا لکرم

لغات ۱۵۰ کائن مثله کم فی الخیر و الا ستمه و فیها المثلان اخرایان کاین مثال کمین و کین مثال کمن ۱۲

باصغر فیہ اللسان و الجنان فاذا علمت کلام باللسان و اذا قاتل قاتل بالجنان - یعنی انسان چون کلام کن کلام کن از زبان و چون کار زار کن کار زار کن بدلی -

وَأَنْ سَفَاكَ الْفَقْرُ لَا يَحِلُّ لِيَدَهُ ٤٣ وَأَنْ الْفَقْرُ يَحِلُّ لِيَدِهِ السَّخَاةُ حِلُّ

عربی لاحکم بعد سماعه الشیخ یعنی اذاکان الشیخ سفیهما لایرتجی حکمہ لانه لاحال بعد التذیب  
الاموت والفتی وان کان نزقا سفیهما یکتسبہا شیخہما و قارافا لہ سی ہدستیکہ  
نادانی و بہا لست پیسہ سنا عقل بعد از و بدستیکیہ چون بعد از نادانی دانند میشو و نادانی  
اگر بیز نادان نسبت پس امید و نادانی نیست چہ بزموت اکنون ہر تہی باقی نماندہ و اگر چون  
نادان باشد امید کردہ شود کہ بوقت پیروی خرد شدہ گردد چنانچہ و در مثل این معنی صاحب  
این حدیث القادوس فرمودہ شہرہ الشیخ لایترک اخلاقہ چہ حتی یوارسی فی الشری مستحسن

سَأَلْنَا فَاعْظِمِ وَعَدَنَا وَعْدُكَ ۖ  
وَمَنْ يَكْذِبُ الْإِسْمَ الْيَوْمَ اسْمُكَ ۖ

عربی سائناتکرم رفدکم و معرفتکم فیہ تم بہانہ عدنا الی السوال و عدتم الی التوال و من  
اکثر السوال یمنح لہ ما عن التوال لا محالہ فارسی سوال کردیم باز بخشش و دہش شما  
عظمت و دید شما بعد از ان باز گفتیم ما سوال پس باز گفتید شما بنوال و ہر کس کہ بسیاری  
کند سوال عنقریب مقروم وی بہرہ خواہد شد و از بخشش منوع خواہد ماند۔

تمت القصيدة الثالثة بالخبر

لغات ۱۵ شیخ پیر حاجه - شیخ - اشباح شیخه الکسر و فتح یا ریشتمان می شود - شایخ - شیخه و جمع شیخه  
موش شیخ اترا که شید وقت مهر تشکیع خواجه پیر شدن - در حاجه و پیر خواندن کسی را شیخ تصدیق و نعم النیدین و کسر را  
و لا نقل شیخ ۱۲ اصل ۱۵ علم الکسر استی و بر و بر ای (از الف) کلام بر و بر ای کردن به کلمات تمام علم نمودن  
از خود که نباشد تعلیم بر یا در گردانیدن و کلام مشوب کردن کسی را ۱۲ اصل



# المعلقة الرابعة

قصیده چهارم از قصاید سبعة از ابی بکر بن ربیع است و ارضی الله عنه اسلام را یافته  
و با اسلام مشرف گشته و در سن چهل و یک سال حیاتش از حسان اهل منطقه گریه و دردت  
عمرش بیکصد و پنجاه و هفت سال بود و در فصاحت و بلاغت و شعر گوئی معروف است  
و تا حال ضرب المثل است و اکثر اشعار او در موعظه و نصیحت بوده حتی که بنابر کتاب  
صلی الله علیه و آله سلم فرمودند که راست ترین کلمه که شاعران گفته اند قول ابی ربیع است  
گفته است الاكل شئ ما خلا الله باطل به و كل شئ الا الله زائل به و بهر اینها است  
او هشتاد و نه است - و این قصیده از بحر کمال است که در اصل متفاععلن است شش باره  
گاهی اضاافه واقع می شود و آن ساکن کردن حرف ثانی شعر که به پیش متفاععلن می  
مستفعلن منتقل میشود و سوهی این از حادین درین قصیده واقع نیست و این قصیده از غرض  
و ضرب المثل صحیح است و قافیها و متدارک و تقطیع مطلع اینست که

عَفَّتِ الدِّيَا رُحْلَهَا فَمَقَامُهَا      رُحْلُهَا      فَمَقَامُهَا  
متفاععلن      متفاععلن      متفاععلن

عَفَّتِ الدِّيَا رُحْلَهَا فَمَقَامُهَا      ۱      بَوْنِي تَابَدَتْ غَوْلُهَا فَرَجَاهَا  
۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰

اعراب قولها بدل من الدیار و مقامها معطوف علی کلها - قوله غولها و رجاهما  
مضاف الیهما المذنون ای دیار غولها و دیار رجاهما عربی اندر است و دیار الاحباب التي كانت

لغات له عنده و عفا تا پذیر شدن و عفا المنزل و عفا ای درین بعضی الزم المنزل - و عفا ای درسته لازم و  
شعر یعنی علی اکان سنه ۱۱ و صلح بعد الشاد یعنی بالضم جمع عاف و هو الدارس ۱۲ - مع ۱۳ - کل جای قیام برای  
چند و ۱۴ - و مقام که در مدتی اقامت کنند ۱۵ - تا برای خوش - و تا بنا المنزل ای اقدار الله و الله و الله  
و حال جادفان آیه ای با سینه ذکر با علی الابد - و ابد الرجل ای غرض و توحش نمود آید ۱۶

بنی بنده و انخت مناز احم ماكان منها للحوول و ماكان منها للقامة واقفرت الديار الغولية  
والديار الرحابية منها لارتحال سكانها ذهاب قطانها فارسي ناپيد شد ديار دوستان جا  
فرو آمدن آن واقامتگاه آن که در منی بود وحشت ناک گشت ديار غول ديار جام کن  
يعني چون دوستان کوچ نمودند در رحلت گزیدند فروگاه واقامت گاه ديارستان  
که در منی واقع است ناپيد شد و ديار غوليه و رحابية بسبب ارتحال و رفتن ساکنين  
آنها دشتناک و ويران گردیدند.

<p>۱۳۸ فَمَا كَفَّ الْوَيَّانُ عُرْيَ رَسْمِهَا عطف على قوله ۱۳۷ فخرجوا من حرمها ۱۳۸ فخرجوا من حرمها ۱۳۸ فخرجوا من حرمها ۱۳۸</p>	<p>۱۳۷ خَلَقَ الْكَافِئِينَ الْوَحْيَ سَلَامُهَا مشتق من قوله ۱۳۶ مشتق من قوله ۱۳۶ مشتق من قوله ۱۳۶</p>
--	---

اعراب قوله فَمَا كَفَّ الْوَيَّانُ عُرْيَ رَسْمِهَا وخلق حال من الرسم والمضم الذي في  
سلامها عالم الى الوحي عربي افترت دخلت مدافع جبل الريان لارتحال الاحباب عنها  
واختال الجيران عنها وتجرد اسم هذه الدار بسبب السبول حال كونه باليالم نبح بطول  
الزمان كانه كتاب فتمن حجر اسي فتمن تلك الديار رسوهم كما فتمن الكتاب حجر بافاري  
پس وحشتنا که گردید مدافع کوه ریان بسبب کوچ کردن ساکنین آنها و منکشف کرده شد  
نشان آن دیار و حالیکه گفته است و مشتمل است آن دیار نشانها را چنانکه مشتمل میشود و کتابها  
سنگ آن یعنی بسبب سیل آب باران نشان آن دیار آشکارا شد و حالیکه گفته است باز  
شاعر بقا آتار دار را بجهت کتاب فی الحجر تشبیه داده میگویی که نشان سرایا که پس از باران  
آشکارا شد ناپید نشود بلکه دیار آن آتار را چنان مشتمل است که سنگ نوشته را.

لغات ۱۵ مدافع جمع مدفع های گرد آمدن آب در تشبیه از مبنی دفاع بالضم و تشدید سیل بزرگ ۱۶ ۱۷  
خلق بالتحريك گفته ثوب خلق مضمه خلق مبدی فيه المذکرو الموضه لانه فی الاصل مصدر خلقان بالضم جمع مضمه مضمون  
تصغير لانه صفة اهلها لا تلحق التصغير الصفات كما تقول تصيف فی تصغير امرأة فسميت مخلوقة كمنه شدن (از ضمير)  
اخلاق كمنه شدن و كردن لازم و متعد و كمنه پوشا خیدن. يقال (خالق) ثوب ابي كسوته ثوبا خلقا. ثوبا (خالق) بالفتح  
ای كسوته ثوبا خلقا ثوبا اخلاق بالفتح اذ كانت المخلوقة فيه كلمة ۱۶ ۱۷ سران





والعین ساکنه على اطلاقها  
گاو دشتی ۱۲ مقیم ۱۳ علی اولاد ۱۴

عودا تاجل بالفتا عریها  
جمع عامه لا واحد ۱۳ ای نصیر اولاد ۱۴ ای اولاد ۱۵

اعرابی قریه عودا الفصیب علی حال من العین. وقوله تاجل حال من ضمیر ساکنه و لیکن (ن) لیکن صدقه لعودا عری و البقر مقیمه علی اولاد با ضمیر حال کونها حدیثات النتاج ولا ذلک البقر قصیر قطیعا تطبیقا فی هذا الصغر فالعنی من هذا الكلام انها صار است معنی الیوحش بعد کونها معنی الانس فارسی گاوان دشتی سکونت کرده اند بر بچهای خود در حالیکه نوزائیده اند و نگه گله میگردند و رسیدن فراخ بچهای آن حاصل اینکند بجای محبوبان و حشیان سکونت کرده

وجلا السیول من الطلول کما  
ای کشته ۱۲ کژاد ۱۳ جمع طلول ۱۴ افکار کرا

من بکر تاجل متونها اقلا مهیا  
زشت ۱۲ کجوت ۱۳ صفت ۱۴ مراد نقوش سطور ۱۵

اعراب و جمله بتقدیر فی موضع النسب لزیر. واسم کان ضمیر الطلول. و اقلام مضافه الی ضمیر زیر عری و کشف السیول عن الطلول الدیار فاطهرتها بعد ستر التراب یا بافکان تلک الطلول کتب تجد و الاقلام نقوش سطور. ای کتابتها فارسی و کشاده اند سیلها از نشانهها آن دیار گویند که آن نشانههای مذکوره نوشتهها هستند که از سر نو درست می کنند نقشهای سطور آن را خاکنهای آن یعنی نشان سر که سیلاب گرد و غبار آن را دور کرده آشکارا کرد مانند نامه ایست که حروف آن از سر نو درست کرده باشد.

او جمع و شیهو اسف و مرها  
کردن ۱۲ زن آذینه ۱۳ برانگه شده ۱۴ دود چراغ ۱۵

کفها کفر من فوقهین و شها  
دور ۱۲ موعود ۱۳ مقول تالی ۱۴ نقش و نگار ۱۵

لغات سله عائدو زانده از اسباب و شتر و گوسفند و آه و عرو و جمع شل حائل و حول. و عا و عله و عوط و عود و ان و انینا جمع مثل راع و ربان و حار و حوران ایال میمانند نمته العود و ذلک اذا لد عشره ایام او خمسة عشره ایام ثم می سفل بعد ۱۲ من سله تاجل کرده گرد و گردیدگان گاو دشتی ۱۲ بهام جمع بهم دان جمع بهامه اولاد بزمیش راویان اولاد بقر ۱۱ سله بر بزمین مزبور ای نوشته ۱۲ و تجدید از اجزای او از سر نو درست کردن در دشت کردن ۱۲ جمع کرا را دود باز نازده کردن ۱۲ سله نود و دست بسوزن آذون و نیل رختن بر روی تان نشان ماند ۱۲ سله کفان جمع کله کله و اگر نگار که بر دست عروس نمند و بر سینه برانگه بالکسر گویند و تطیل را گفته بالضم ۱۲

استرسپ قوله نکرده اما مفعول مالم یسم فاعله لاسفت و کففا مفعول ثان له و وشامها فاعل  
تعرض انصبها الی ضمیر الواشمة و جملة تعرض فی موضع الندت کففا عربی کان تلك الطول  
نبر او ترید امراة و اشمه و شاد او تود و هانی دار است ظهرو شام الوشمه فوق تلك  
الدارات فاعلا و اما تنید السیول الاطلال الی ما كانت علیه فارسی یا من به کردن  
زن نگارنده است به نیل نقش را که بر آکنده کرده شده است دوده چرخ آن زن پر دوده  
که آن نگارنده است یا لای آنها نقشهای نیل آن زن یعنی آن نشانها سر مانند  
نوشته مذکوره است مانند نگار کردن است به نیل از سر تو که زن آژمه تجدد و میکند  
دوده چرخ بر دوار نقش قدیم پر آکنده می نماید حاصل اینکه شاعر کنگی اطلال را مثل  
کنگی و شمع اظهار سیل اطلال را مثل اظهار و اشمه و شمع گردانید و ظهور اطلال را بعد  
ناید آن به تجدد کتابت و تجدد و شمع تشبیه داده .

<p>فَوَقَّتُ اسْأَلَهَا وَكَيْفَ سَمَّوْا كَهَا <sup>قوله ۱۰</sup></p> <p><small>ای گفتن از اطلال عن اهلها اسمی است سوال الی</small></p>	<p>فَوَقَّتُ اسْأَلَهَا وَكَيْفَ سَمَّوْا كَهَا <sup>قوله ۱۰</sup></p> <p><small>ای گفتن از اطلال عن اهلها اسمی است سوال الی</small></p>
--	--

عربی فو ققت اسأل الی اطلال عن اهلها ثم قال و کبریت سوال النما حجارة صلا باو اتی لا یظهر  
کلامهای این سوال لایجیدی علی صاحبہ نقفا فارسی پس ایستادم و حالیکه سوال  
می کردم نشانهای سرای را از احوال اهل و سگان آن و چگونه است سوال من از  
سنگهای سخت باقی مانده که ظاهری شود سخن آنها یعنی شاعر بجهت فرط شیفگی و بخودی  
آشمار و یار را از احوال یاران خود پرسش نمود که کجا و چگونه باز بهوش آمده گفت که  
از سنگهای باقی مانده که غیر ناطق است سوال نمودن چه سود است .

<p>عَرَبِيَّتٌ وَكَانَ بَهَا الْجَمْعُ فَأَبْكُرُوا <sup>قوله ۱۱</sup></p> <p><small>ای عربی است از اهلها دیار احباب باعد رفتند</small></p>	<p>عَرَبِيَّتٌ وَكَانَ بَهَا الْجَمْعُ فَأَبْكُرُوا <sup>قوله ۱۱</sup></p> <p><small>ای عربی است از اهلها دیار احباب باعد رفتند</small></p>
---	---

لغات له غزاله جمع فاعله سنگی که پس از اندام باقی مانده است تمام گیاه که بر خار باشد با طرات خیمه  
اندرمان و جانوران نیز اندام ۱۲ صم صم جمع صم صم و سنگ ۱۳

اعراب و كان بها الجميع جليلة في موضع الحال من ضمير عربيت عربي غلت الديار عن اهلها  
والحال انهم كانوا فيها جميعهم فساروا منها بكرة وترك نورها وثامها على حالها - اى لم يبق  
بنازلهم منهم آثار الا اللؤلؤ والثمار فارسي خالي شد آن سراى از ساكنان خود حاليكه  
بودند و در آن جميع احباب پس بامداد كوچ كردند از آن و گذاشته شد جدول آن و گسياه  
ثمام آن يعنى بعد از آنكه جميع اخلا در آن ديار بودند از آن كوچ نموده آن را خالي  
گذاشتند و چون بچرخ و گياه ثمام را همچنان گذاشتند يعنى در منازل شان بچرخ گياه بزد  
چون چيزى بنظر نماند كه بسبب اين هر دو شناخته شود كه اين منزل محبوب است -

شَأْنُكَ فَاحْضَرِ الْحَيَّ حَيْثُ تَقْضِيهِمْ	۱۲	فَتَكُنْ سَوَاءً قَطُنَا قَصْرًا خِيَامًا
شأن تو را بگردان « فاحضر الحى » در آنجا كه بچرخ و گياه ثمام را بچرخ و گياه بزد	اى در آنجا	فكن سواء قطننا قصرًا خيامًا « فتنصوبها على الحال ان جليلة جميع قطين اى دخلوا هو او جن جماعات و مقول به حاليت

اعراب جليلة نصريها في موضع الحال من ضمير تكلنوا و ضمير تكلنوا الى قطنا  
منصوبها على الحال ان جليلة جميع قطين اى دخلوا هو او جن جماعات و مقول به حاليت  
مفرد عربي و تكلن الى الشوق نساء الحى او مر اكس عين ارتكلوا و دخلوا هو او جن غشيتها  
من شيايب قطن و الحال ان خيامها المحيطة كانت قصور لى بها فارسي مشتاق بودند  
زنان بودند نشينان قبيله و قتيكه كوچ كردند و داخل شد ايد و در و چون جامه قطن آن را  
پوشيده و احاطه کرده است و حاليكه آواز ميدهد و چوپان آن يعنى شان نفس خود را خطاب  
کرده ميگويد مشتاق بودند تر از زنان بودند نشينان که در پيوه های گاو و شمشير كوچ کردند و گاه  
چوبهای آن گاو و بسبب گران بار پاچه پيشه بودند و آواز ميکردند و جاز مست که قطن  
جميع قطين باشد و آن يعنى جماعت است که داخل دخلوا هو او جن جماعات اى مشتاق  
کردند تر از زنان بودند نشينان و قتيكه كوچ کردند و گاه در و در و داخل شدند  
انعامت سله تكلن در كنش داخل شدن و كنش خانه و حل داينجا بودند و است ۱۲ تكلن قطن خيامها  
و جامه فاخره و جماعات ۱۲ قصر نصريه آواز پالان و خانه ۱۳



زَوْجٌ عَلَيْكَ كَلَّةٌ وَقَرَامُهُكَ

ناله نعل ۱۲ پشش سطر ۱۱ پرده یک ۱۲ پرده شش ۱۲

مِنْ كُلِّ مَحْفُوفٍ يُظِلُّ عَصِيَّةً

چوبای پلان ۱۲ چوبای پلان ۱۲ چوبای پلان ۱۲

اعراب قوله من كل محفوف ای من كل هودج محفوف قوله كلة مبتدا مقدم الخبر والحكمة لغت الزوج - والقرام معطوف على كلة والمضمر الذي اضعفت اليه القرام راجع الى الكلة عبري ای من كل هودج قد صفت بالغياب لظلل عصي ذاك الهودج عیدانه الزوج الذي مستقرة عليه كلة وقراها فارسی هودجهای زنان مذکوره از جنس هر هودجی که پوشیده است و سایه می کنند چه برای آن را پوششش سطر که پروی پرده باریکه دپرده سرخ نگارین آن سست یعنی هودج احبا که بران نهشته کوچ کرده بجا ماند سطر پشش پوشیده است و از هر جانب پرده سرخ نگارین فرو بسته که سیدان آن هودج را سایه می کند.

وَضِيَاءٌ وَجُوهٌ عَظَمَاءُ اسْرَاهُكَ

نام جای ۱۲ نامت الی اولاد و دین ۱۲

زَجَلًا كَانَ نَجَاحٌ تُوضِعُهُ قَوْفُهَا

کرده گروه ۱۲ کرده مردم ۱۲ ادای کا و دین ۱۲ موضع ۱۲

اسراب قوله زجلا حال من الضمير في تلتسوا و تكلوا - وقوله طبارا مرفوع على انه مبتدأ خبر مجازوت وهو كذا كس و بجزان یکین منصرف باعلی انه معطوف على نجاج و رفع آراهما على الفاعلین الی حال القائمة مقام الفعل عبري ارتكلوا اجماعات کان اثاث بقدر الحش فوق الابل و طبارا دجوة فی حال التفات من الی اولاد هین کاس فارسی که برچ کرده اند ایشان در حالیکه گروه گروه گو یا که دای کا و دشتی مقام توضیح اند یا الی آن هودج و آهوان و جره اند و کاس التفات کنند و آهوان سفیدان بسوی اولاد خویش یعنی زنان هودج نشینان یا در حسن چشم

لغات اسراب عصی جمع عصا این جا چوب پلان مراد است ۱۲ هودج پوشش سطر پشش یا پششین که هر هودج باشد ۱۲ قرام پرده شش سرخ نگارین که بر روی اشیا هودج فرو بسته شود و گفته اند که از قرام جابر مراد است که بر گردانجاده باشد و از کله انچه بجهت تاپ آفتاب یا لای هودج باشد ۱۲



یاد کنی از محبوبه نوار حال آنکه بریده شد اسباب قوی و ضعیف وصال او یعنی شاعر و کلام  
اول اعراض کرده بکلام دیگر رجوع نموده و نفس خود خطاب کرده میگوید که از محبوبه نوار که  
از تو دور شد و هیچ وجه امید وصال او تصور نیست از چه چیز یاد میکنی و چه سبب چه بود

۱۷	اَهْلُ الْحِجَازِ قَايِنُ مِنْكَ مَوَامِلُهَا	مهر و خورشید ۱۷
----	---	--------------------

عربی می بینم مرده است اقامت بفرمایان و جا و رست اهل الحجاز را حیان قاین منکست طلبها  
یعنی تن در طلب یک طلب نوار و نفس علیک صا لها لان بین بلادک و بین فی و الحجاز مسافت  
بسیار فارسی آن عشق نوار از قبیله رعم است که فرود آمد قبله و فید و حجاز رشت اهل حجاز را پس  
که است از تو قصه و آن نوار یعنی آن عشق نوار از اینجا رشت گاهی قبله و فید فرود آمد و گاهی  
نوار اهل حجاز نشود پس چگونه از مراد خود خواهی یافت که ما بین بلاد تو و این هر دو مسافت بسیار است

۱۸	بِشَارِقِ الْجَلِيلِ اَوْ بِلَحْجِ	۱۸
----	------------------------------------	----

عربی حلت نوار بشارق اجا و سلمی ای بشرق او حلت و فخر و فخرها فرد و الموضع  
المتصل بهاد هو الرخام فارسی و آن محبوبه فرود آمد در جواسب مشرق و کوه بنی طی یا در  
مقام مجوس شامی شد و او را کوه فرده بهاد از آن موضع رخام که متصل کوه فرده است  
یعنی آن محبوبه در جواسب دو کوه اجا و سلمی بنی طی یا در مجوس فرود آمد پس از آن دو کوه فرود  
بهاد از آن در رخام و این همه مواضع قریب قریب است

لغات و غیره است سبب تائید و تعریف و منقول هم جائز است چه این لفظ بخت ترین اوزان  
است و موضوع است پس غنای مادل احدیست شد پس یک سبب لای نام و یک سبب غیر معروف نتوان شد و بخت نیست  
مکرم و بهر سبب ثانی ساکن الا و سبب تائید و تعریف در آن فخر است و چه در ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰

عطف علی الرخام ۱۲  
**فَصَوَّرْتُ إِنْ أَيْمَنْتُ فَمَطْنَةٌ** ۱۹  
 نام موضع ۱۲ جانب راست ۱۲۰۰۰ فیر قسم ۱۲  
 منها و حاف القهر أو طليخا ۱۹  
 بیترا لخر ۱۲ نام وضع ۱۲ نام موضع ۱۲

اعراب قول فمطنت بیترا و آن الینت شرط - و منطمة منها خبر مقدم - و حاف القهر  
 بیترا مؤخر و طلیخا ماضی معلول علیہ - فمطنت بیترا و الخبر جواب للشرط و تقصید  
 فصولی ان الینت فوحاف القهر و طلیخا ماضی یقول فتمتتها الرخام و صوائت و  
 ان اتت الیمین فالظن انها تضمنتها و حاف القهر و طلیخا ماضی یقول فتمتتها الرخام و صوائت و  
 اتت الیمین حلت بوحاف القهر و طلیخا ماضی یقول فتمتتها الرخام و صوائت و  
 موضع صوائت و اگر جانب راست رویش گمان الینت که در حاف القهر یا در مقام  
 طلیخا ماضی آن نزول کند یعنی آن محبوبه نواز در موضع رخام و مقام صوائت فرد آمد و اگر آن  
 جانب راست آید در مقام و حاف القهر یا طلیخا ماضی که از صوائت است فرد آید -

**فَاقْطَعْ لِبَانَةً مِنْ تَعْرِضٍ وَصَلٌ** ۲۰  
 خطاب لنفسه ۱۲ ای طایفه ۱۲ تفریق ۱۲ بر گردید ۱۲ لزوال ۱۲  
 و تخیر و اصل خلو صوره ۲۰  
 غایت ۲۰ سبب ۱۲ قطع گفته ۱۲

عربی فاقطع حاجتک من تعرض وصله للزوال ای تغییر حال تخیر و اصل المحبة اذاجا  
 غیر هم قطاع المحبة اذ انیس منهم خیر هم فارسی بینی شاعر نفس خود را خطاب کرده میگویی  
 که تو از وصل محبوبه نوسیدگشتی پس بر حاجت ترا از کسیکه تغییرش وصل او هر آینه بهتر  
 پیوسته کننده دوستی قطع کننده گان آن محبت است چون نوسید شوند برین معنی تغییر آنها  
 بسوی مفصل رایج باشد و درست است که سوی لبانه رایج گردد پس معنی بدین گونه باشد هر که وصل  
 او در معرض زوال باشد از وی حاجت خود را منقطع گردان بینی بایشان دوستی دار و حاجتی  
 ندارد زیرا که بهتر پیوسته کننده محبت کسی است که از دوست حاجت خود پیوسته دوستی بهتر  
 دارد و بعضی نسخ بجای و تخیر و اصل و لشرو اصل آنخویده شده پیشش چنین است  
 که هر آینه بدترین وصل کننده محبت برندگان آنست فمطنت که اصرح الزوال فی اما الاصل

ادوجه الرواتین و امثلها -

<p>۲۱</p> <p>باقی اذ اظلمت و زاعقوا امهها</p> <p>ای ۱۱ ای غلظت ۱۲ مال طله ۱۱ ای اسباب ۱۲ غلظت ۱۱</p>	<p>۲۲</p> <p>واحب العجامل بالجوزیل و صوما</p> <p>عجامل ۱۲ یوزل ۱۲ کینه ۱۲ ای باور ۱۲ جزیل ۱۲</p>
--	--

اسراب قوله الجزیل صفة لمخزون ای باور الجزیل و ضمیر طلعت و قواها راجعة الی الخلة  
عربی و احب من جاملک و صالک و ذاک بود کامل تام و قطیعة باقیة ان مالت  
خلة و مال قواها یعنی ان مال الجامل عن العمد و ضعف است اسباب خلة فانت قادر علی  
صمة قطیعة فارسی بده نیکی کننده را بدوستی کامل و بریدگی ازان شخص در اختیار باقی  
چون ضعیف شود آن دوستی و گنج شود اسباب آن دوستی چون اسباب آن دوستی زائل شود  
بریدن آن در اختیار باقی است و ویوی المحامل ای الذی تحمل اذاک کما تحمل اذاه -

<p>۲۳</p> <p>منها فانهن صلیها و سنا</p> <p>لا غرض ۱۲</p>	<p>۲۴</p> <p>بطلیح اسفار ترکن بقیة</p> <p>ای بقیة ۱۲ لا غرض ۱۲</p>
--	--

عربی و صمة باق بناقة طلیح اسفار ترکن بقیة من کما فنه صلیها و دق سناها اس  
اذا زال قوا خلة فانت تقدر علی قطیعة برکب ناقة قد اعتادت الاسفار و مرنت علیها  
فارسی بناقة ماده سفر با که بگذاشتند آن اسفار بقیة گوشت که او را پس لا غرض شیت  
و کوهان او یعنی اگر محبت او ضعیف و زائل شود پس تو قادر هستی بر اینکه قطع کنی  
دوستی را از وی بناقة مانده اسفار

لغات  
جزال و جزیل اسه کثیر - جزال - جمع - اجزال بسیار در ادن يقال اجزالت له منه العطاء ای اکثرت له ۱۲ طلیح  
عمیدن ستور و جزال در دق و از دق طلیح نمت منه ۱۲ طلیح نمت منه ۱۲ طلیح نمت منه ۱۲ طلیح نمت منه ۱۲  
ماتة طلیح اسفار اذ اجد السیر و خلها طلیح و طلیح با کسر ستور مانده شده بسبب سفر ستوری فی الذکر و الانشی الطلیح مع ۱۲ ص  
ش ۱۲ احقاق بار یک شدن کوهان شتر حار حق خراب یک و لا غرضه از بسیار ای گشتی جانین شتران لا غرضه ۱۲

<p>وَإِذْ اتَّخَذَ آلُهَا وَلَدًا وَتَحَسَّرْتُمْ  <small>ای ذریه ۱۲ ناقه ۱۲ مانده ۱۲</small></p>	<p>وَقَطَّعْتَ بَعْدَ الْكَلَالِ خَدَامَهَا  <small>مانگی ۱۲ دوال ۱۲</small></p>
---	--

عربی اذ ذریه ۱۲ ناقه ۱۲ و تقطعت بعد الاعیاد سیور با التي شدت بها  
 خالها الى ارساها فارسی چون کم شد گوشت آن ناقه و مانده شد و بریده شد یعنی از  
 مانگی دوالهای او یعنی چون آن ناقه را غر و مانده شد بسبب کثرت اسفار و دوال او  
 بهم که جواب این شرط بیت ثانی است -

<p>فَلَهَا هَبْ فِي الزَّهْمَاءِ كَانَهَا  <small>مانگی ۱۲ نشاط ۱۲ ای فی جزو مانها ۱۲</small></p>	<p>صَهْبَاءُ نَحْفَعُ مَعَ الْجَنُوبِ جَاهَهَا  <small>ای صله صهار ۱۲ صهبا ۱۲ سبک بود ۱۲ با جنوبی ۱۲ بر آب ریخته ۱۲</small></p>
---	---

عربی اذ اتخالی احمها فلها فی هذه الحال نشاط فی السیر فی حال قود ز ما مانها فلها فی سعة  
 سیر با سحابه صهار سریع مع الجنوب سحابها الذی هراق مائه ای ذریه ۱۲ سبک بود ۱۲  
 التي هراقت ما را با قافرت عن الصهار و تهاکس سرعت ذهابا من غیر با فارسی پس آن  
 ناقه را نشاطی است در کشیدن مهار او گو یا که آن ناقه ابر گلگون است که سبک می رود  
 با باد جنوبی ابر آب ریخته او یعنی چون گوشت آن ناقه کم شود و پس در وقت سیر کشیدن  
 چنان تیز رفتار است گو یا ابر گلگون است که ابر بی آب آن با باد جنوبی به تیزی می رود -

<p>أَوْ مَلِيعٌ وَسَقَتْ لَحْمًا  <small>ای آن مایع که درون العنقه ۱۲ ساق ۱۲ گوشت ۱۲ ای مکره ۱۲</small></p>	<p>صَارَ دُ الْفُجُولِ وَصَوَّرَ بِهَا كَلَامَهَا  <small>ای صرود الفول ۱۲ صرود ۱۲</small></p>
---	--

لغات ۱۵ فلها و فطن گوشت و بلند شدن استخوان فقال اتخالی ذریه ۱۲ ذریه ۱۲  
 ۱۶ حصر - احصار - تخیر - پاره کردن - حصر و تحصر و استراحت کردن - سیر و محصور مانده - حصری جمع مثل قتل و قتل  
 ۱۷ کلال و کلاله و کل مانده شدن اکلال مانده کردن ۱۸ خدام جمع خدم و آن جمع خدمه یعنی دو ابریکه بوی  
 دست و پای شتر بندند ۱۹ هباب باکسر نشاء طرقت شتر فقال هباب البیض فی السیر و النشاط ۲۰ با دیکه  
 با دیکه مقابل باوشالی و زو ۲۱ جام ابریکه بسبب یا دیدن آب کرده یا ابر بوی تیز روی باشد ۲۲  
 الماع پستان کردن مادیان و ماده خرماده شیر و سر ای پستان سیاه شدن ۲۳ اعتبای گوشت و سینه ۲۴  
 با هر دو تنگه ۱۲

اعراب قول مع عطف علی قول صها به و هو صفة لمخروف ای اتان ملح. و کذا کک قوله  
 احسب ای لفعل احسب. و قوله طرد الفحول اضافه الی المفعول ای طرده الفحول و کذا کک  
 و ضمربها و کذا اماعربی کا نهما صها براد اتان ملح و قد حملت لفعل احسب غیره و هنزل ذکا لفعل  
 طرده الفحول و ضمرب برجله و عضه ای با و تحریر المعنی ان التاتیه تشبه فی شدة سیر یا نهذا السجاة  
 او امکاره الوحشیة الی حملت ولد المثل هذا الفعل الشدید الغیرة علیها فویسوقها سو قاعینفا  
 فارسی یاکه ماده گورخر قریب است از حاصل شدن به گورخر شید شکم که میگیرد و از او را اندن  
 او دیگر نزار و زدن او ایشان را و اگر دیدن او ایشان را یعنی آن نافر شایه ابر صها به و ضم  
 است یا مشابه ماده گورخریت که حاصل شده است از گورخر نروزی غیریت که بسیار می یواند  
 آن ماده را حتی که از دیگر نزاران باز دارد. و لیکن که طرد الفحول اضافه است الی الفاعل یا شد  
 ای طرد الفحول ایاه و همچنین ضمربها و کذا نهما ای غیر و هنزل طرد الفحول و ضمربها و عضه ایاه.

قد راي عيناها ووجهاها  
 ۱۲۵۱۶ ۱۲۵۱۷ ۱۲۵۱۸

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين أجمعين  
أما بعد فإن هذا الكتاب هو من كتب الفقه والحديث وهو من الكتب التي لا يخلو عنها طالب العلم  
والدراية بالدين والدار الآخرة

تمت في شهر ربيع الثاني سنة ١٢٨٥ هـ بمكة المكرمة  
في دار المطبعة الأميرية  
مطبعه

اعراضه الباري فيها للتعدية والمار يرجع الى الملح - فخرج مرفوع على القاعلية بغير وجه صفة  
لخروج اى فعل خرج مني بغير الاثنان الاكلام ابعاد ابعاد عن القول بهذا الفعل المفض  
الذي قد شكك في امر باعصيانها اياه قبل حملها وشتها اياه بعده او عصيانها اياه في حال  
حملها وشتها اياه قبلها فارسي يلزم من كون ما در برابر پند بياي پشته آن گو خور  
گزيده كه شك ندارد است و اونا فرماني آن ماده و شهوت آن ماده يعني آن تركه گزيده و ديگر  
زان است آن ماده را بر بلعد بياي پشته بلعد مي كنند تا آن نزلان بوي متواتر در سبيد  
و نافرمانی آن ماده قبل حامل شدن و شهوت آن بعد حامل شدن یا نافرمانی آن وقت

[illegible]



حمل شدت و شهوت آن قبل حمل شدن آن نزل و رشک انداخت -

<p>باجزیه التلبوت یربا فوقها <sup>۱۲</sup> <sup>۱۱</sup> <sup>۱۰</sup> <sup>۹</sup> <sup>۸</sup> <sup>۷</sup> <sup>۶</sup> <sup>۵</sup> <sup>۴</sup> <sup>۳</sup> <sup>۲</sup> <sup>۱</sup></p> <p>۲۷ قفر المراقب خوفها <sup>۱۲</sup> <sup>۱۱</sup> <sup>۱۰</sup> <sup>۹</sup> <sup>۸</sup> <sup>۷</sup> <sup>۶</sup> <sup>۵</sup> <sup>۴</sup> <sup>۳</sup> <sup>۲</sup> <sup>۱</sup></p> <p>نام وادی ۱۲ <sup>۱۱</sup> <sup>۱۰</sup> <sup>۹</sup> <sup>۸</sup> <sup>۷</sup> <sup>۶</sup> <sup>۵</sup> <sup>۴</sup> <sup>۳</sup> <sup>۲</sup> <sup>۱</sup></p>	<p>۲۸</p> <p>جزء اطفال صباه و صبا <sup>۱۲</sup> <sup>۱۱</sup> <sup>۱۰</sup> <sup>۹</sup> <sup>۸</sup> <sup>۷</sup> <sup>۶</sup> <sup>۵</sup> <sup>۴</sup> <sup>۳</sup> <sup>۲</sup> <sup>۱</sup></p> <p>فاعت کرد از آب گلیا ۱۲ <sup>۱۱</sup> <sup>۱۰</sup> <sup>۹</sup> <sup>۸</sup> <sup>۷</sup> <sup>۶</sup> <sup>۵</sup> <sup>۴</sup> <sup>۳</sup> <sup>۲</sup> <sup>۱</sup></p>
--	---

عربی یعلم الحمار الاثان تلال التلبوت و یربق فوقها فی موضع خالی الا ما کن المرتفعة و فوقها آراهما ای انما یخاف استتار الصیادین باعلاما - والتحریر انهما بهذا الموضع والحمار یعلو کما یلیظ اعلاما هبل یرمی صیادا استتار یعلم منها لیرمی الاثان فارسی بن می کند آن گور خر ماده غور در برشته های زمین و رشت وادی تلبوت و نگهبانی میکند بر بالای آن در مکان بلند بی آب و گلیا از موضع دید بانی و ترس اینجا بانثا نهامی آنهاست یعنی آن گور خر آن ماده را بر برشته های این موضع بلند کرد تا به بین نشانه های آنها را شاید که کسی از صیادان و صید آن ماده در پس آن نشانه ها پوشیده است -

<p>عربی اقاما بالتلبوت حتی اذا مضی الشارسته اشهر و حار الزنج اکتفیا بالربط عن الماطال</p> <p>اساک الحمار و الحماره عن المار فارسی تا آنکه چون گذاردند هر دو گور خر و ماده موسم سر را که شش ماه است در حالیکه قناعت کردند از آب گلیا ترپس از شد اساک آن گور خر و اساک آن ماده از آب یعنی بر برشته های مذکوره هر دو ماده و گور خر افتادست کردند تا آنکه شش ماه موسم سر را را آخر رسانید و موسم بهار آمد حال آنکه پس کردند از آب باتری پس در از گردید اساک آن هر دو از آب -</p>	<p>۲۹</p> <p>فافت <sup>۱۲</sup> <sup>۱۱</sup> <sup>۱۰</sup> <sup>۹</sup> <sup>۸</sup> <sup>۷</sup> <sup>۶</sup> <sup>۵</sup> <sup>۴</sup> <sup>۳</sup> <sup>۲</sup> <sup>۱</sup></p> <p>ربا ویدی بانی کردن بر باندی ۱۲ <sup>۱۱</sup> <sup>۱۰</sup> <sup>۹</sup> <sup>۸</sup> <sup>۷</sup> <sup>۶</sup> <sup>۵</sup> <sup>۴</sup> <sup>۳</sup> <sup>۲</sup> <sup>۱</sup></p>
--	---

عربی اقاما بالتلبوت حتی اذا مضی الشارسته اشهر و حار الزنج اکتفیا بالربط عن الماطال اساک الحمار و الحماره عن المار فارسی تا آنکه چون گذاردند هر دو گور خر و ماده موسم سر را که شش ماه است در حالیکه قناعت کردند از آب گلیا ترپس از شد اساک آن گور خر و اساک آن ماده از آب یعنی بر برشته های مذکوره هر دو ماده و گور خر افتادست کردند تا آنکه شش ماه موسم سر را را آخر رسانید و موسم بهار آمد حال آنکه پس کردند از آب باتری پس در از گردید اساک آن هر دو از آب -

فافت <sup>۱۲</sup> <sup>۱۱</sup> <sup>۱۰</sup> <sup>۹</sup> <sup>۸</sup> <sup>۷</sup> <sup>۶</sup> <sup>۵</sup> <sup>۴</sup> <sup>۳</sup> <sup>۲</sup> <sup>۱</sup> <sup>۰</sup> <sup>-۱</sup> <sup>-۲</sup> <sup>-۳</sup> <sup>-۴</sup> <sup>-۵</sup> <sup>-۶</sup> <sup>-۷</sup> <sup>-۸</sup> <sup>-۹</sup> <sup>-۱۰</sup> <sup>-۱۱</sup> <sup>-۱۲</sup>

ربا ویدی بانی کردن بر باندی ۱۲ <sup>۱۱</sup> <sup>۱۰</sup> <sup>۹</sup> <sup>۸</sup> <sup>۷</sup> <sup>۶</sup> <sup>۵</sup> <sup>۴</sup> <sup>۳</sup> <sup>۲</sup> <sup>۱</sup> <sup>۰</sup> <sup>-۱</sup> <sup>-۲</sup> <sup>-۳</sup> <sup>-۴</sup> <sup>-۵</sup> <sup>-۶</sup> <sup>-۷</sup> <sup>-۸</sup> <sup>-۹</sup> <sup>-۱۰</sup> <sup>-۱۱</sup> <sup>-۱۲</sup>

فافت کرد از آب گلیا ۱۲ <sup>۱۱</sup> <sup>۱۰</sup> <sup>۹</sup> <sup>۸</sup> <sup>۷</sup> <sup>۶</sup> <sup>۵</sup> <sup>۴</sup> <sup>۳</sup> <sup>۲</sup> <sup>۱</sup> <sup>۰</sup> <sup>-۱</sup> <sup>-۲</sup> <sup>-۳</sup> <sup>-۴</sup> <sup>-۵</sup> <sup>-۶</sup> <sup>-۷</sup> <sup>-۸</sup> <sup>-۹</sup> <sup>-۱۰</sup> <sup>-۱۱</sup> <sup>-۱۲</sup>

رجعها بامر عساکر الی ذی مسوۃ  
از گردانیدن ۱۳ احوار (۱۱ تا ۱۲) الی عقل قوی ۱۲ قوت ۱۲

۲۹

حصید و نجر صریحه ابرامها  
استوار ۱۳ هند ۱۲ فیروزی ۱۲ عزیت ۱۲ ای حکام العزیمه ۱۳

اعراب البیاد فی یامها زانده ان جملت رجاسن الرج ای رجاسن امربها ای اسنده  
 وان جلمته من الرجوع کانت البیال لتعذیه عربی اسند الحمار واللاتان امرها الی عقل  
 قوی و رای محکم و هو عزم و رود الماء ثم قال والنظر بالحوائج احکام العزیمه یعنی انحصیل  
 المرام باحکام العزیمه فارسی باز گردانیدن گو خرو ماده کار خود را سوی عقل قوی و استوار  
 و بر آمدن عزیمت استوار کردن آن عزیمت است یعنی چون موسم سرگذشت و راز شد  
 اساک آن سپرد گو خرو ماده کار خود را که بآب در آمدن است بر عقل قوی و رای محکم گذشتند  
 و عزم با عزم کردند باز شاعر بطور نصیحت می گوید که بدون استواری عزیمت بطلب خود پیش  
 شدن ممکن نیست یعنی حاجت خود را نگه حاصل توان کرد که رس عزیمت را با استواری پیچید

در می دوا برها کشف و هیجت  
جمع در به شش مردم ۱۳ شکر ۱۳ و بر آید ۱۳

۳۰

رجع المصاکیف بیومها و سهاها  
از تابستان ۱۲ خرا صیف ۱۱ و زمین ۱۱ شدت گرمی ۱۲

عربی و اصحاب شوک بذال البیت باخیر عافرا و فخرت ریح الصیف مورد با و شده  
 حر بایریدان الزنج قاضی و الصیف اتی فاحرا جالی و رود الماء قاری و مجروح  
 ساخت پس سهای آن ماده را خار گیاه بهی و بر آید شد با د تابستان و زمین آن  
 و گرمی آن یعنی موسم سرگذشت و موسم گرم بیا مدیس لامحاله بیومی و رود  
 فی الما حاجت افتاد -

لغات حصید سخت تاغتن رسن را جمل حصید و حصید ای محکم استولی - در جل حصید الرای سیده اقتصاد  
 استوار شدن و تاغتن شدن رسن در تافه شدن با هم ۱۳ صراح ۱۳ ابرام استوار کردن عامه را - و زیسان و دناه  
 تاغتن به هم رسن دناه به هم تافه و جامه تار و پود به هم نشانه ۱۲ صیف تابستان اگر لای و باران تابستانی  
 و تابستان بجا است که آن اعطیان که گذرند بصیف مصطوف موضع تابستانی نیست حرا لانه تابستان گرم ۱۲  
 سهام بالفتح گرمی سهم و اقبال سهم الرجل مجبولا و اصابت خور السوم ۱۲



آن دود کثیر پیدا شود. و دود آن آتش مثل دود آتشی که بلند است فعلهای آن یعنی آن  
 عمار را که از سهمای گویند ماده مرتفع می شد بدو آتشی از میز خشک و تر فروخت و  
 باد شمال رسیده باشد تشبیه داده میگردد که عمار را بر آتشی در بدن شان چنان می نمود گویا  
 دود آتش موصوفه است فائده آتش را بقیودات مذکوره از آن متعبد ساخته که در چنین  
 آتش کشید و کثیف میگردد و چه مقرر است که چون آتش باد شمالی و وز زبانه زدن دود آتشی گردد  
 و نیز همین است که چون آتش از میز خشک و تر فروخته شود و دود بسیار از وی پیدا شود  
 علاوه برین چون درخت عمر نخ سوخته شود و دود و آفری انگیزد پس آتشی که در آن این  
 هر صفت یافته شود و آتشی که دودش کثیر و کثیف شود همچون عمار که کثیف است.

فَمَضَى وَقَدَّمَ هَاوَا كَانَتْ عَادَةً	۳۳	وَمِنْهُ إِذَا هِيَ تَسْتَدْتُ إِقْلَامَهَا
الحمار ۱۲		اسم کانت ۱۲

اعراب قول که کانت انما نشه مع ان اسم اقدام و هو مذکر لانه ارا و ههنا بالاقدمه تقدمة  
 ای کانت تقدمة الاتان عادة من العیر و قبل قد جاز عن العربی تانیث المصدر و تکریر  
 تقول او بعدنی ضربک ادجنی ضربک عربی مضی الحمار نحو الما و قدم الحماره لانه تاخر و کانت  
 تقدمة الحماره عادة من الحمار اذا تاخرت هی ای اخاف العیر تاخر با فارسی پس گذشت  
 اگر تاخر و پیش گرفت ماده خود را و بعد عادت آن گویند چون تاخیر میکرد ماده پیش گرفتن آن  
 ماده را یعنی آن گویند پس بوی آب گذشت و ماده خود را پیش گرفت تا در پس نیند چه  
 عادت گویند چنان بود که چنان ماده تاخیری کرد و در پس می افتد پیش می گرفت  
 ماده خود را یعنی هرگاه بترسیدی که در پس می افتد پیش می رفتی آن را.

فَتَوَسَّطَ عَرَضَ السَّيْرِ وَصَلَّ عَا	۳۴	مَسْجُورَةً مَتَجَا وَرَأَى قَلَامَهَا
ای سطر ۱۲		ای مسجور ۱۲

لغات - مسجور کردن حی - در پیش آن اندک بود باران از انحراف کمال حرکت الهام و این آب را بجهه خلاف جهت مسجور  
 می انداختند مسجور ساجد یا کعبه است و در پیش آن اندک بود باران از انحراف کمال حرکت الهام و این آب را بجهه خلاف جهت مسجور

عربی فخریلاً ما و جانبیه النهر الصغیر و شققاً عیناً منثلته ما و قد تجاوز بنتها و تحریر المعنی انها قد  
ورد اعیاناً مملوءة ما و قد خلا من عرض نهر یا و قد تجاوز بنتها ای قد کثر هذا الضرب من البنت  
علیها فارسی پس در آمدند گویا و ماده آن بکنار هجوی خرد و شکافتند چشمه پر آب را  
که روئیده است گیاه شور آن یعنی چون گور خرماده خود را پیش گرفته گذشت پس از  
کنار هجوی خرد در آمدند و چشمه پر آب که در آنجا گیاه قلام روئیده است داخل شدند

مقفوف وسط الیراع یظلمها <small>پوشیده و احاطه کرده شود ۱۲</small>	۳۵	منه مصروع عاکلة و قمامها <small>مشت ۱۲ ای بیستان ۱۲ ای بیستاده ۱۲</small>
--	----	--

عربی شققاً عیناً قد حفت بضروب الذبیت و القصب فی فی وسط القصب یظلمها من  
القصب ما هو مصروع من الشایة و ما هو قائم منها یرید انها فی ظل قصب بعضه مصروع و  
بعضه قائم و ما یرید و عذب لتخیف الیراع و الظلاله ایاه فارسی آن چشمه پوشیده  
است در میان فی ها که سایه می کند آن چشمه را فی افتاده نیستان و استاده آن  
یعنی آن چشمه پوشیده است در اقسام گیاه و انواع نیات و احاطه کرده شده است  
از اینها ای گوناگون که آنها چشمه را سایه می کنند یعنی آب آن پس شیرین و سرد است  
چون پوشیدن و سایه کردن فی آن چشمه را شیرینی و سردی آب پیدای می کند

أفکاک آة و شیشه مسبوغة <small>مشت ۱۲ ای بیستاده ۱۲</small>	۳۶	خذلت و عاکلة الصوا و قمامها <small>مشت ۱۲ ای بیستان ۱۲ ای بیستاده ۱۲</small>
---	----	---

اعراب قوله افکاک مبتدا و الخبر محذوف و هو شیشه ناقصی و قوله خذلت ای خذلت  
عن العوار و الضمیر فی قوامها للصوا و عربی افکاک الاثنان المذکوران شیشه ناقصی  
لغات ۱۷ یراع فی که از وی تیر و قامه سازند ۱۲ مسبوغة ماده کاک و کاسال او را و عاکلة ای عاکلة  
خذاً از کاشتن و باز ماندگان آب از زمین خود و هم باز آمدن از او و قد و خذاً ای کاشتن و عاکلة ای عاکلة  
علی و له با و بقال هو مقلوب الاثنان المذکوران و قد و خذاً ای کاشتن و عاکلة ای عاکلة قوام المذکوران  
قائم شد و آن مرد آن چیز درست و اراده آن امر شد ۱۲

فی الاسراع فی السیر وبقرة وحشیة اکل السبع ولد بها تخلفت عن الصواحب واهی باوتیه  
 الصواقواما یعنی امر الصوار لا یقوم الا بها وقد تخلفت عنها واسرعت فی السیر طالبتة  
 لولدها فارسی آیآن ماده گورخ مشایبه ناقة من ست یا ماده گاورخشی که گوساله او را  
 دو خورده پس باز ماند از رسته خود حالیکه پیش رو گله گاوان ست و گله بان آنها یعنی  
 ماده گورخ را در یک رفتاری بهر یکی از ناقة و بقرة مسبوحة تشبیه داده میگید که آن  
 ماده گورخ نیز روی آیآ مثل ناقة من ست یا همچون بقرة وحشیة مسبوحة که پیش رو  
 و پشت پناه گله گاوان ست و از هر جستجوی بچه خود از گله تخلفت و رزیده و یکن که قول  
 خذلت حال باشد از ضمیر مسبوحة و ضمیر قوام را جمع بسوی وحشیة یرین تقدیر معنی  
 خذلت خذلت عن الاولاد باشد کانه قال افتاک الاتان المذكورة تشبیه ناتی فی السیر  
 بقرة وحشیة قد افترس السبع ولد باحدین خذلت و ذهب تسمى مع صواحبها و قوام امرها  
 الفحل الذی یتقدم القطیع من البقر الوحش و تکریر المعنی اما تسمى تشبیه تاک الاتان او بنده  
 البقر التي خذلت ولد با و ذهب تسمى مع صواحبها و جمالت با دیتة الصوار قوام  
 امرها فاکل السبع ولد بها فارسعت فی السیر طالبتة لولدها یعنی یا ماده گورخ که همچون ناقة من  
 ست یا مانند بقرة وحشیة که بچه خود را فرو گذاشت و خود در گله چریدن گرفت پس بچه او  
 دو خورده و او بعد از اطلاع در تخصص و تجسس بچه خود پرداخت و مشتافت در حالیکه  
 درستی کار آن گاودشتی با گشست که پیش رو رسته او ست از اینجا از مدح ماده گورخ بر او  
 نموده بوجهت بقرة مسبوحة پرداخت و گفت -

<p>خضاء صیغت الفری فکلم تیره  <small>ای صیغه ۱۲۰ و الفری ۱۲۱ و الفری ۱۲۲</small></p>	<p>عوضا لثقیل طوفها و بعامها  <small>کلمه ۱۲۳ و بعامها ۱۲۴ و طوفها ۱۲۵ و عوضا ۱۲۶</small></p>
--	---

اغات خضاء گاورخشی که مینی و بن پس رفت باشد و سر مینی اندک باشد بین آن چوپایه و بخش سر مینی پس  
 رفتی بخش خضاء رفت من و خضاء طبع من و همراة البقر کما غفل ۱۲۷ شفا لیس جمیع شقیة زمین در ست در میان دور گیاه که  
 در وی گیاه روئیده ۱۲۸ بنام الفهم با یک آه و دشت طبعه لغت من و کما ده انگشت سخن مرا غنم سخن فرو گفتن ۱۲۹

عربی بذه بقرة وحشية خنسا را می تاخرانها عن الوجع مع ارتفاع قليل في الارنية وقد  
 ضعفت ولد باحتی اكله السبع فلم تزل طوفها وخورها ناحية الشقائق في طلب ولد باهی  
 خذلت الولد حتی صاوت السباع فطلبته طائفة وصاحته فيما بین الرمال فسارسی  
 آن بقرة وحشية خنسا است که هلاک ساخت گو ساله خود را پس همیشه ماند بر کنار  
 زمینهای درشت گردیدن و فریاد او یعنی سوزنی آن بقرة بلند و بن آن چسبیده است  
 و بچه خود را فرو گذاشته حتی که او را دو خورده است پس آن بقرة موصوفه همواره بکناره  
 زمین درشت رنگیناک می گردد و آب و ازرقین و سزین ناله می کند و بچه خود را  
 بجد و جهد طلب می کند.

<p>عربی بذه بقرة وحشية خنسا را می تاخرانها عن الوجع مع ارتفاع قليل في الارنية وقد                  ضعفت ولد باحتی اكله السبع فلم تزل طوفها وخورها ناحية الشقائق في طلب ولد باهی                  خذلت الولد حتی صاوت السباع فطلبته طائفة وصاحته فيما بین الرمال فسارسی                  آن بقرة وحشية خنسا است که هلاک ساخت گو ساله خود را پس همیشه ماند بر کنار                  زمینهای درشت گردیدن و فریاد او یعنی سوزنی آن بقرة بلند و بن آن چسبیده است                  و بچه خود را فرو گذاشته حتی که او را دو خورده است پس آن بقرة موصوفه همواره بکناره                  زمین درشت رنگیناک می گردد و آب و ازرقین و سزین ناله می کند و بچه خود را                  بجد و جهد طلب می کند.</p>	<p>عربی بذه بقرة وحشية خنسا را می تاخرانها عن الوجع مع ارتفاع قليل في الارنية وقد                  ضعفت ولد باحتی اكله السبع فلم تزل طوفها وخورها ناحية الشقائق في طلب ولد باهی                  خذلت الولد حتی صاوت السباع فطلبته طائفة وصاحته فيما بین الرمال فسارسی                  آن بقرة وحشية خنسا است که هلاک ساخت گو ساله خود را پس همیشه ماند بر کنار                  زمینهای درشت گردیدن و فریاد او یعنی سوزنی آن بقرة بلند و بن آن چسبیده است                  و بچه خود را فرو گذاشته حتی که او را دو خورده است پس آن بقرة موصوفه همواره بکناره                  زمین درشت رنگیناک می گردد و آب و ازرقین و سزین ناله می کند و بچه خود را                  بجد و جهد طلب می کند.</p>
--	--

عربی طوفها وبنها الاجل ولد معفر ایض قد تجاذبت عضوه ذیاب غلبت صولها لا یقطع  
 طعامها ای لا تقترنی الا صطیا وینقطع طعامها لانها صولها و تحریه المعنی ان الخنسا تجد  
 فی الطلب الاجل فتها وولد معفر قد اكله ذیاب صولها فارسی طوف وبنها آن بقرة  
 وحشية از بهر بچه معفر سپید رنگ است که با هم می کشند اندام پر گوشت او را اگر گان  
 خاکسترگون شکار یان که بریده نه شود و خورش آنها یعنی آن بقرة و وحشی خنسا که گوشه ها  
 می گردید و ناله میکرد این همه گریه و زاریش از بچه خود بود که معفر و سفید رنگ است  
 و اگر گان شکار یان عضوا و با هم می کشند و می خورند و آن گران چنان اند که گاهی خورش  
 شان موقوف و بجهنمی شود و چه اینها شکار یان در وقت که سنگی شکار کرده می خورند

لغات معفر بچه که او درش گاه گاه باراده نظام شیر را اوسی باز دارد و صبرش را از دایره دیگر یعنی بچه در خاک نگاه میدارد  
 شته و معفر یعنی خاک و باله کین خاک آلوده کردن و در خاک غلغله شدن و تکیه زدن و بختان بختان بگل خاک آلوده کردن و آن  
 با بچه بجهت غذا ام اعتقاد و اعتقاد و خاک آلوده شدن و شکر بکسر اندام با گوشت و شکر و جمع و فی الحقیقه استی مشکو با  
 الامین و اشلا و اشلا این اندامها می جدا شده از هم و بنایای مردم را





يَعْلُو رَيْقَهُ مِنْهَا مُتَوَالِيَةً  
فِي كِبَلٍ كَفَرِ الْجَوْشَنِ عَمَّا هَا

فصل پنجم

69. 15

15

مجلس مقرر ۱۳

عربی بیاد من تا کسای بقرة مطموا تر فی لیلای منفلای غطای عماما سحر ما فارسی بلند میشود  
بر خط نیست آن بقرة باران بهم بارنده در شبیکه پوشید ستارگان را ابر آن یعنی در شب تار  
باران بهم بار نیست آن بقرة بارید و از فراق کجی و قتل آن بآه و زاری می نالد -

۱۲۰ (۱۲۰) ۱۲۱  
 ۱۲۲ (۱۲۲) ۱۲۳  
 ۱۲۴ (۱۲۴) ۱۲۵  
 ۱۲۶ (۱۲۶) ۱۲۷  
 ۱۲۸ (۱۲۸) ۱۲۹  
 ۱۳۰ (۱۳۰) ۱۳۱  
 ۱۳۲ (۱۳۲) ۱۳۳  
 ۱۳۴ (۱۳۴) ۱۳۵  
 ۱۳۶ (۱۳۶) ۱۳۷  
 ۱۳۸ (۱۳۸) ۱۳۹  
 ۱۴۰ (۱۴۰) ۱۴۱  
 ۱۴۲ (۱۴۲) ۱۴۳  
 ۱۴۴ (۱۴۴) ۱۴۵  
 ۱۴۶ (۱۴۶) ۱۴۷  
 ۱۴۸ (۱۴۸) ۱۴۹  
 ۱۵۰ (۱۵۰) ۱۵۱  
 ۱۵۲ (۱۵۲) ۱۵۳  
 ۱۵۴ (۱۵۴) ۱۵۵  
 ۱۵۶ (۱۵۶) ۱۵۷  
 ۱۵۸ (۱۵۸) ۱۵۹  
 ۱۶۰ (۱۶۰) ۱۶۱  
 ۱۶۲ (۱۶۲) ۱۶۳  
 ۱۶۴ (۱۶۴) ۱۶۵  
 ۱۶۶ (۱۶۶) ۱۶۷  
 ۱۶۸ (۱۶۸) ۱۶۹  
 ۱۷۰ (۱۷۰) ۱۷۱  
 ۱۷۲ (۱۷۲) ۱۷۳  
 ۱۷۴ (۱۷۴) ۱۷۵  
 ۱۷۶ (۱۷۶) ۱۷۷  
 ۱۷۸ (۱۷۸) ۱۷۹  
 ۱۸۰ (۱۸۰) ۱۸۱  
 ۱۸۲ (۱۸۲) ۱۸۳  
 ۱۸۴ (۱۸۴) ۱۸۵  
 ۱۸۶ (۱۸۶) ۱۸۷  
 ۱۸۸ (۱۸۸) ۱۸۹  
 ۱۹۰ (۱۹۰) ۱۹۱  
 ۱۹۲ (۱۹۲) ۱۹۳  
 ۱۹۴ (۱۹۴) ۱۹۵  
 ۱۹۶ (۱۹۶) ۱۹۷  
 ۱۹۸ (۱۹۸) ۱۹۹  
 ۲۰۰ (۲۰۰) ۲۰۱  
 ۲۰۲ (۲۰۲) ۲۰۳  
 ۲۰۴ (۲۰۴) ۲۰۵  
 ۲۰۶ (۲۰۶) ۲۰۷  
 ۲۰۸ (۲۰۸) ۲۰۹  
 ۲۱۰ (۲۱۰) ۲۱۱  
 ۲۱۲ (۲۱۲) ۲۱۳  
 ۲۱۴ (۲۱۴) ۲۱۵  
 ۲۱۶ (۲۱۶) ۲۱۷  
 ۲۱۸ (۲۱۸) ۲۱۹  
 ۲۲۰ (۲۲۰) ۲۲۱  
 ۲۲۲ (۲۲۲) ۲۲۳  
 ۲۲۴ (۲۲۴) ۲۲۵  
 ۲۲۶ (۲۲۶) ۲۲۷  
 ۲۲۸ (۲۲۸) ۲۲۹  
 ۲۳۰ (۲۳۰) ۲۳۱  
 ۲۳۲ (۲۳۲) ۲۳۳  
 ۲۳۴ (۲۳۴) ۲۳۵  
 ۲۳۶ (۲۳۶) ۲۳۷  
 ۲۳۸ (۲۳۸) ۲۳۹  
 ۲۴۰ (۲۴۰) ۲۴۱  
 ۲۴۲ (۲۴۲) ۲۴۳  
 ۲۴۴ (۲۴۴) ۲۴۵  
 ۲۴۶ (۲۴۶) ۲۴۷  
 ۲۴۸ (۲۴۸) ۲۴۹  
 ۲۵۰ (۲۵۰) ۲۵۱  
 ۲۵۲ (۲۵۲) ۲۵۳  
 ۲۵۴ (۲۵۴) ۲۵۵  
 ۲۵۶ (۲۵۶) ۲۵۷  
 ۲۵۸ (۲۵۸) ۲۵۹  
 ۲۶۰ (۲۶۰) ۲۶۱  
 ۲۶۲ (۲۶۲) ۲۶۳  
 ۲۶۴ (۲۶۴) ۲۶۵  
 ۲۶۶ (۲۶۶) ۲۶۷  
 ۲۶۸ (۲۶۸) ۲۶۹  
 ۲۷۰ (۲۷۰) ۲۷۱  
 ۲۷۲ (۲۷۲) ۲۷۳  
 ۲۷۴ (۲۷۴) ۲۷۵  
 ۲۷۶ (۲۷۶) ۲۷۷  
 ۲۷۸ (۲۷۸) ۲۷۹  
 ۲۸۰ (۲۸۰) ۲۸۱  
 ۲۸۲ (۲۸۲) ۲۸۳  
 ۲۸۴ (۲۸۴) ۲۸۵  
 ۲۸۶ (۲۸۶) ۲۸۷  
 ۲۸۸ (۲۸۸) ۲۸۹  
 ۲۹۰ (۲۹۰) ۲۹۱  
 ۲۹۲ (۲۹۲) ۲۹۳  
 ۲۹۴ (۲۹۴) ۲۹۵  
 ۲۹۶ (۲۹۶) ۲۹۷  
 ۲۹۸ (۲۹۸) ۲۹۹  
 ۳۰۰ (۳۰۰) ۳۰۱  
 ۳۰۲ (۳۰۲) ۳۰۳  
 ۳۰۴ (۳۰۴) ۳۰۵  
 ۳۰۶ (۳۰۶) ۳۰۷  
 ۳۰۸ (۳۰۸) ۳۰۹  
 ۳۱۰ (۳۱۰) ۳۱۱  
 ۳۱۲ (۳۱۲) ۳۱۳  
 ۳۱۴ (۳۱۴) ۳۱۵  
 ۳۱۶ (۳۱۶) ۳۱۷  
 ۳۱۸ (۳۱۸) ۳۱۹  
 ۳۲۰ (۳۲۰) ۳۲۱  
 ۳۲۲ (۳۲۲) ۳۲۳  
 ۳۲۴ (۳۲۴) ۳۲۵  
 ۳۲۶ (۳۲۶) ۳۲۷  
 ۳۲۸ (۳۲۸) ۳۲۹  
 ۳۳۰ (۳۳۰) ۳۳۱  
 ۳۳۲ (۳۳۲) ۳۳۳  
 ۳۳۴ (۳۳۴) ۳۳۵  
 ۳۳۶ (۳۳۶) ۳۳۷  
 ۳۳۸ (۳۳۸) ۳۳۹  
 ۳۴۰ (۳۴۰) ۳۴۱  
 ۳۴۲ (۳۴۲) ۳۴۳  
 ۳۴۴ (۳۴۴) ۳۴۵  
 ۳۴۶ (۳۴۶) ۳۴۷  
 ۳۴۸ (۳۴۸) ۳۴۹  
 ۳۵۰ (۳۵۰) ۳۵۱  
 ۳۵۲ (۳۵۲) ۳۵۳  
 ۳۵۴ (۳۵۴) ۳۵۵  
 ۳۵۶ (۳۵۶) ۳۵۷  
 ۳۵۸ (۳۵۸) ۳۵۹  
 ۳۶۰ (۳۶۰) ۳۶۱  
 ۳۶۲ (۳۶۲) ۳۶۳  
 ۳۶۴ (۳۶۴) ۳۶۵  
 ۳۶۶ (۳۶۶) ۳۶۷  
 ۳۶۸ (۳۶۸) ۳۶۹  
 ۳۷۰ (۳۷۰) ۳۷۱  
 ۳۷۲ (۳۷۲) ۳۷۳  
 ۳۷۴ (۳۷۴) ۳۷۵  
 ۳۷۶ (۳۷۶) ۳۷۷  
 ۳۷۸ (۳۷۸) ۳۷۹  
 ۳۸۰ (۳۸۰) ۳۸۱  
 ۳۸۲ (۳۸۲) ۳۸۳  
 ۳۸۴ (۳۸۴) ۳۸۵  
 ۳۸۶ (۳۸۶) ۳۸۷  
 ۳۸۸ (۳۸۸) ۳۸۹  
 ۳۹۰ (۳۹۰) ۳۹۱  
 ۳۹۲ (۳۹۲) ۳۹۳  
 ۳۹۴ (۳۹۴) ۳۹۵  
 ۳۹۶ (۳۹۶) ۳۹۷  
 ۳۹۸ (۳۹۸) ۳۹۹  
 ۴۰۰ (۴۰۰) ۴۰۱  
 ۴۰۲ (۴۰۲) ۴۰۳  
 ۴۰۴ (۴۰۴) ۴۰۵  
 ۴۰۶ (۴۰۶) ۴۰۷  
 ۴۰۸ (۴۰۸) ۴۰۹  
 ۴۱۰ (۴۱۰) ۴۱۱  
 ۴۱۲ (۴۱۲) ۴۱۳  
 ۴۱۴ (۴۱۴) ۴۱۵  
 ۴۱۶ (۴۱۶) ۴۱۷  
 ۴۱۸ (۴۱۸) ۴۱۹  
 ۴۲۰ (۴۲۰) ۴۲۱  
 ۴۲۲ (۴۲۲) ۴۲۳  
 ۴۲۴ (۴۲۴) ۴۲۵  
 ۴۲۶ (۴۲۶) ۴۲۷  
 ۴۲۸ (۴۲۸) ۴۲۹  
 ۴۳۰ (۴۳۰) ۴۳۱  
 ۴۳۲ (۴۳۲) ۴۳۳  
 ۴۳۴ (۴

کتابخانه

100

11

الحمد لله رب العالمين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الحمد لله رب العالمين

THE UNITED STATES OF AMERICA

عربی وقد دخلت البقرة الحشوية في حوت اصل شجر مرتفع الفروع تنجح عن سائر الاثمار  
وهذا الشجر في اواخر الكتبان من الرمل التي ميل الرمل الرقيق اللين منها على تلك البقرة  
اسمى لفتح الرمل اللين عليها لفظان المطر وهو بفتح السين وادخل ميموه وورنيخ وخرت عليه  
شايخ وتمامه كذا وقع مستد وپایان ریگ توده های که میل می کنند ریگ روان آنها یعنی  
آن بقره وحشیه اکثر است و باران باصل شجرى پناه برده که دى را از باران نمی راند  
چه شايخ آن شجر مرتفع است و هم از ديگر درختان تنها مع هذا بر چين ریگ توده نرم واقع  
است که از باد و باران ریگ روان آن می پرو و پروگا و تودور و وسیر نزد

وَلَقَدْ نَزَّلْنَاهُ فِي رُوحِ الْمُرْسَلِينَ ۖ

12

35

95

1

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم  
سراجاً مبيناً

لا بد من  
الاستعداد  
للمسابقة

نترع خيلها اى شبه البقرة في تلالها لونها بالدرّة وانما شبهتها بالانها ايضا مسئلة

الفاتحه در طریقه خط پشت کار و دشتی از مردم با گردن خالدها رنگ و کفر و فتنه‌ترین پید شدن ۱۲۰۰ اجتهاد انور  
نیز در آمدن ۱۲۰۰ قاضی و دشتی که شایسته‌ای او بدین باشد ۱۲۰۰ خوب جمع و عیب پایان رگه ۱۲۰۰ زده ۱۲۰۰  
با نام با کسر رگه ۱۲۰۰ و بنیمین جمع میار دشتی حجاب ۱۲۰۰ عاقله زده و استغفار قاهره هر را هم گویند ۱۲۰۰

ما خلا اکا رها و وجهها فارسی و روشن میشود آن گاودشتی در اول تاریکی در حالیکه  
درخشان است مثل گوهر صدف در بانی که کشیده شد رشته آن یعنی بجز چهره و پایهای  
آن گاودشتی همه تن سفید بود لهذا آنرا بدرخشانگی و سفیدی بدرصد فی تشبیه داده  
میگوید که آن بقره در تاریکی شب همچون گوهر درخشان و منور است و چنانچه گوهر یکشیدن  
رشته آن بصیرت و حشمت آید و نقل می کند همچنان آن بقره سید وید و در جنبش بود  
و یکجا قرار نمی گرفت که مافهم از اسل نظامها -

حَتَّىٰ إِذَا الْفُجُورَ الظَّلَامَ وَأَسْفَرَتْ	۴۲	بَكْرَتٍ تَزُولُ عَنِ الثَّرَىٰ زَلَامَهَا
ای بکرته ۱۲ ای بکرته ۱۲ ای بکرته ۱۲		ای بکرته ۱۲ ای بکرته ۱۲ ای بکرته ۱۲

اعراب قوله بکرت جواب اذا و جمله تزل عن الثری فی موضع الحال عربی حتی اذا نکشت  
و انجلی ظلام الليل و دخلت البقرة فی الصبح فخرجت بکرة من ما و اما و تزل فو لماعن  
التراب الذي لكثرة الظل الذي اصابه ليلا فارسی تا آنکه چون منکشف شد تاریکی  
و بامداد کرد آن بقره بوقت بامداد رفت در حالیکه می لغزید از خاک ننانکست پایی و  
یعنی آن گاودشتی زیر درخت جا گرفت تا آنکه هرگاه شب سپری شد صبح درآمد از  
مادی خود رو بروش داشت اما بسبب ننانکی زمین پایش می لغزید -

عَلَيْهَا تَرَدُّدٌ فِي نَهَارٍ صَعِيدٍ	۴۵	سَبَّحًا تُؤَا مَّا كَامِلًا أَيْامَهَا
ای بکرته ۱۲ ای بکرته ۱۲ ای بکرته ۱۲		ای بکرته ۱۲ ای بکرته ۱۲ ای بکرته ۱۲

اعراب ایاها مرفوع بکامل فان جمع التکسیر بحری مجری الاحاد و نظیره کقوله تعالی  
خاشعا البصار هم عربی تجرت البقرة و تردود فی عذران هذا الموضع سبع لیالی توام للایام  
و قد مکملت ايام تلك الیالی یعنی تردود فی طلب لدی سبع لیالی یا ایاها املی نها کانت  
لغات ۱۵ اسرار داخل شدن در دشتی صبح ۱۶ و زلام هم لکم یعنی تیر و اوجا دست دبی گاودشتی مرد است  
بسبب استوار آنرا مثل نیزه ۱۷ علیه تشرین گشتگی و درشت (از سبع) ۱۸ نمی باکسر الفتح حوض بزرگ تنابی المار  
از وقت فی العزیز و سکن - تنهیه الوادی حیث یلتهی الیه المار من حروف تنهیه ای جمع ۱۹

من ایام الصيف و شهر المحرم فارسی گشته شد آن بقره در حالیکه آمد و شام میکرد  
در تالابهای صفا آمد گویا آنها دو گانه زائیده اند بار دزدیهای خود و کامل سستند و زنده با  
آنها یعنی بخت گم گشتن بچه خود و گاو دشتی مدبوش و متخیر گشته هفت شبانه روز  
کامل که سبب درازی چنان می نمودند گویا دو گانه زائیده گانید و سینه ها و غدیرهای  
موضع صفا آمد و ختم او آمد و شد میکرد.

حق اذ انکسبت و استحق حلق	۴۶	لم یبله انصاعها و فطامها
بقره ۱۲ شاکر ۱۲ پستان ۱۲		بقره ۱۲ ولد ۱۲ ایاه ۱۲

اعراب جمله لم یبله انصاعها فی موضع الصفة لحلق و جواب اذ انخرفت و اوست سینه  
عربی حتی اذ انکسبت البقرة من ولد با و ذهاب لبن ضرع حلق لم یذهب لبن ذلک  
الضرع انصاعها لولد با و فطامها ایاه و انما ذهب به فقد با الولد و ترکها الاکل فارسی  
تا آنکه چون ناسید شد از بچه خود و خشک شد پستان پر شیر که کهنه نکرد آغوش و دادن  
او بچه خود را نه باز داشتند بچه خود را یعنی در موضع صفا آمدن آن و گریان میکرد  
تا آنکه چون او یافتن گوساله خود را میداد و بخت غم فتان بچه خود و چرا نکردن خشک  
شیر و الاغریه آن گشت آنگاه که گوساله خود را تسلیم داد.

و کسمت صوت الناس عن ظم غیب فراعما و انما و مقامها	۴۷	عن ظم غیب فراعما و انما و مقامها
آواز ۱۲ سینه ۱۲		بقره ۱۲

عربی و کسمت البقرة صوت الناس عن ظم غیب فراعما و انما و مقامها  
التلخیص ان البقرة سمعت صوتا ولم تر صاحبه فراعما و لا غروا ان تخاف عند سماع صوتها  
الناس لان الناس یبیدونها و یلکونها و یفقهون منها نقص اسقام من الجسد  
فارسی و شنید آواز آهسته انسان را پس ترسانید آن آواز گاو دشتی را از پشت غیب  
لغات له اسان فاشیر بان با شیر قال استحق الامن چون شیر آن خشک شد که گود پستان و بطن پر شده

و انسان بیماری آن بقره است یعنی گاؤ و شقی آواز صیاد شنید و آن را ندید پس سید  
و باعث ترسش اینک انسان در باره وحشیان مثل بیماری است چه چنانچه بیماری ایشان  
بلاک سازد و چنان انسان هم ایشان را بشکاید پاک سازد -

فَقَدْ كَلَّا الْفَرَسَيْنِ فَحَسِبَا أَنَّهُمَا  
مَوْتَانِ ۖ كَلَّا ۖ ذَا فُتُورٍ ۚ

اعراب و ضمیر انه عامداً لی کلا و هو مفرد فقط و ان کان تضمین معنی التثنية - و خلفها  
و اما ما خیر بعد از مخذوف تقدیرها خلفها و اما ما و ابجمله منقسطه کلا الفرجین و یخو  
ان یکون بدلان کلا الفرجین - و تقدیریه فوجدت کلا الفرجین خلفها و اما ما و تحسب  
انه مولى الخافه و قال ثعلب ان المولى فی هذا السبیت بمعنى الاولی بالشیء کقوله تعالی  
ما و اکمل النار هی مولا کم ای اولی بکم عمری فوجدت البقرة فی کلا الفرجین تحسب ان کل  
واحد من الفرجین و ما خلفها و اما ما و اولی بالخافه فارسی پس شد آن بقره در موضع  
تریناک که گمان میکرد که هر یک از آن دو موضع اولی است بر سریدان که آن دو موضع  
جانب پس و جانب پیش آن بقره است یعنی گاؤ و شتی هر دو جانب پس و پیش را  
جای تریناک می انگاشت و جمعی گفته که او مولى خداوند مراد است و از مخافه سگان  
شکار می یعنی دانست که هر جانب او سگان شکاری موجودند -

[illegible]

عربی حتی اذ اعیس الی ما من البقر و علموا ان سماهم لاتخالها ارسوا کلا باسبغ شرب الی الا  
معلت باسبغ القلندر او صافرة البیطون فارسی تا آنکه چون با اسید شیر اندازند از آن  
لغاب **سبغ** سبغ به معنی سبغ است و سبغ به معنی سبغ است و سبغ به معنی سبغ است  
قول سبغ سبغ به معنی سبغ است و سبغ به معنی سبغ است و سبغ به معنی سبغ است  
همه صید سبغ به معنی سبغ است و سبغ به معنی سبغ است و سبغ به معنی سبغ است

گذاشته سگان فرو بهشته گوش شکاری را که شکاب ست حمیلهای آنها یا شکم شان  
یعنی گاودشتی از هر جانب ترسید حتی که تیر اندازان از شکار شدن او بی تیر اندازی  
تا امید گشته سگان شکاری را گذاشته و آنها فرو بهشته گوش اند که دلیل نجابت ست  
ولاغز بودند بخت ریاضت که این هم باعث تیزی و خشکی ست.

<p>فَلْيَحْضَرْنَ لَهَا مَدْرِيَّةً ۵۰</p> <p>کتاب ۱۲ رحمت البقرة ۱۲ و رکعت ۱۲ ای القرون الخلة ۱۲</p>	<p>كَالْسَمَرِ يَكْبَهُ حَذُّهَا وَمَا مَهَا</p> <p>نیزه ساخته که سمر ۱۲ ای طوبی ۱۲</p>
---	---

عربی فلیحضرن الکلاب البقرة و رجعت البقرة و حملت علی الکلاب لها قرون بشبه الراح  
فی حدتها و تمام طولها ای اقبلت البقرة علی الکلاب و طعننها بهذا القرن الذي هو کالراح  
فارسی پس سگان بگاودشتی رسیدند و گاودشتی بسوی شان بازگشت و قرآن بقره را  
شاخاست مثل نیزه سمری تیزی آن و طول آن یعنی چون شکار یان سگان را گذاشته  
پس آن سگان به بقره موصوفه لاحق شدند و گاودشتی از بهر روشن بقرن خود که در تیزی  
و طول مثل نیزه ساخته و سمرست بسوی کلاب بازگشت و پرایشان حمله کرد.

<p>لَيْتَ وَدَّهْنٍ وَيَقْنَتُ انْ كَمْ تَدَا ۵۱</p> <p>ای لیتها ۱۲ ای لیتها ۱۲</p>	<p>أَنَّ قَدْ أَتَى حَيَوَانَ الْحَيَوَانِ فِي حَقِّهَا ۵۲</p> <p>نیزه ۱۲ ای لیتها ۱۲</p>
---	---

عربی و رجعت البقرة و کرت علی الکلاب لطردهن عن نفسهن و الیقنت ان لم تدر و ما قرب  
موتها من جمله حیوان ای الیقنت انها ان لم تطرد الکلاب قمتسها الکلاب

لغات ۱۵ عکر سبل کردن بجای (از ضرب) و بازگشتن بحرب و العکره الکره فی الیومیت قلنا یا رسول الله نحن القرون  
فقال علیه السلام انتم الکلاب و دانافه المسلمین و بازگردانیدن شتر خداوند را بسوی اهل وطن خود ۱۲ مدینه در اصل  
نیزه که تان او استخوان باشد و اینجا قرون بقره مرادست ۱۲ سمریه منسوب الی السمر که نام مروی ست که نیزه  
و سحر باشد اینجا مراد نیزه ساخته سمر ۱۲ ذبا و الکسر را مدین یقال ذوته عن کذا ذوت الابل ای سقما و طردتها  
طردی را مدین و ذوت ای اعانه علی ذبا و الیه ۱۲ حقیقتا موت خود را به حق تعالی مات فلان حقت الله اذ مات من  
من غیر قتل و لا ضرب و لا یغنی منه قتل ۱۲





الهاجرة وشدة حرقا قاسی پس آن ناله چون نمی شنید زینهای روشن با سراب بوقت  
چاشت و چون می پوشید چادرهای سراب را پشتهای بیابان یعنی رقص لوامع و لبس  
اکام اردیه سراب کنایه است از شدت تنویر و نیز عروس معنی بر منصفه ظهور بدین گونه  
جلوه نمائند که من ناله که در سبک فتاری با ماده گور و گاو دشتی مذکوره می ماند و قتی که  
سراب در بیابانهای درخشان و می لرزد و حاجت خود را روا میکند

أَقْصَى اللَّيْلِ لَا أَفْرَطُ رَيْبَةً	۵۴	أَوَّانَ يَلُومُ بِحَاجَةٍ لَهَا أَمَهَا
ای حاجتی ۱۲ لا افراط ۱۲ ریشه ۱۲		

عربی بر کوبیده ناله و اقامه بانجرا احوال قضای حاجتی و لا افراط فی طلب یعنی محافه  
تتمه و محافه لوم آن یلوم یعنی لایم قاسی روانی کنم حاجت روزی تقصیر نمی کنم از بهرست  
خوف تمت یا اینکه نکوهش کند و در حاجت نکوهش کنندگان یعنی من بناله و محافه  
حاجت خود را بر آن سوار شده به طلب مرام ندی نایم و رنگی و کویابی روا  
ندارم تا از تمت مردمان و نکوهش لایمان را بلی یایم و جائز است که او فی قوله او ان  
یلوم یعنی الا باشد ای لا افراط فی طلب یعنی محافه تمت الامان یلوم یعنی لایم - یعنی بکوشن  
ناله که اوصافش بچشم بیان در آورده شد سوار شده به طلب خود و نیز می شود و می گفت  
طلب را و ابرس تمت مگر اینکه نکوهش کنند نکوهش کنندگان و ان حاجت که از زبان  
شان چاره نیست یعنی طلب مرام را خوف تمت فی گذارم مگر الامت لایمان (طلب مرا)  
باز آیم - شاعر از اینجا از اوصاف ناله گریز کرده آغاز تشبیب معشوقه کرده گفت -

أَوَّلَهُ تَكُنْ تَدْبِي تَوَارِي بِأَيْتِي	۵۵	وَصَالَ عَقْدُ حَبَاكِلْ جَدَّ أَمَهَا

عربی اولم کن تدمی توارای وصال عقد المودت و قطاعها یعنی انی اصل من استحق الصلوة  
لغات اوله تدمی که داشتن و فراموش کردن و تقصیر نمودن ۱۲ اصل مع حبال یعنی رسن و این جایای مودت استعاره  
کرده است چه در سخن عرب یعنی محبت مستعار شده ۱۲





استمت با سبط اهما و کم من ضرب حاریه معنی عودها استمتت بالا صفا را لی اغا نیها  
 قله رسی و بسا است با د او نوشیدن شراب صافی و بسا است کشیدن زن مطربه رباب  
 خود را که درست می کند آن رباب را زنا گشت آن زن تا سرود گوید یعنی چنانچه از شبها  
 مرصوفه لذت بی پایان حاصل نمودم همچنین از شراب شراب صبحی و شنیدن سرود  
 زنان نغمه سر از لذت خویش هرگز خط وافر برداشتم -

<p>بَادِرْتُ حَاجَتِي الدَّجَاجَ لِسُحْرَةٍ  <small>شعر اگر حاجتی ایها دجاس برای سحر</small></p>	<p>لَا عِلَّ فِيمَا جِئْتُ حَبِّ نِيَاهَا  <small>بیدار شود تا دانه تا دانه تا دانه</small></p>
--	---

سحر بی بادرست حاجتی الی آخر صیاح الدیکه لاسقی من الخمر سقیاء بعد سقی حین سقیظ نیاه  
 و السحره من النوم ای بادرست صیاح الدیکه لاسقی من الخمر سقیاء بعد سقی حین سقیظ نیاه  
 حاجت خود را که سحر است از خواب بوقوت سحر پیشین تا که دوباره نوشتم از آن چون  
 بیدار شوم خوابندگان آن سحر یعنی من شراب را بوقت سحر پیشین قبل از بابتگ خود و سحر  
 نوشیدم تا با حریفان خود دوباره نوشتم هنگامیکه ایشان از خواب سحر بیدار شوند -

<p>وَقَدْ أَهْبَحْتُ بِسَيْدِ الشَّمَالِ زَمَانَهَا  <small>شعر و قد اصبحت ب سید الشمال زمانها</small></p>	<p>وَقَدْ أَهْبَحْتُ بِسَيْدِ الشَّمَالِ زَمَانَهَا  <small>شعر و قد اصبحت ب سید الشمال زمانها</small></p>
--	--

احزاب قوله وقرة معطوفه علی یوحی و جمله سید الشمال زمانها فی موضع خبر اصبح سحر بی  
 و کم من عذای یوحی و قد اصبحت زمانها سید الشمال یعنی تریب فیما الشمال و هی ابر الیایح  
 قد کففت و رد و ظلم الی و عن الناس بالطعام و الشراب و الکسوة فارسی بسیار با مادر  
 به او داد که هر آنکه باز داشتیم قوم را از ظلم آن و بسا با مادر او سر که هر آنکه بود در دست بلو شالی

لَقَدْ أَهْبَحْتُ بِسَيْدِ الشَّمَالِ زَمَانَهَا  
 وقرة الی و کم من عذای یوحی و قد اصبحت زمانها سید الشمال یعنی تریب فیما الشمال و هی ابر الیایح  
 قد کففت و رد و ظلم الی و عن الناس بالطعام و الشراب و الکسوة فارسی بسیار با مادر  
 به او داد که هر آنکه باز داشتیم قوم را از ظلم آن و بسا با مادر او سر که هر آنکه بود در دست بلو شالی





عربی اذا غربت الشمس وانما الليل نزلت من المثلث اتيت مكانا سهلا وانصب  
 فرسی ای رفعت عنقها کجذع نخاله عالیة قليلة الغصن یضیق صدور الذین یبیدون قطع  
 حملها العجز هم و منصفهم عن ارتفاعها شبه عنقها فی الطول بمثل هذه النخلة قارسی فرود آدم  
 بزین نرم و بلند کرد اسپ گردن خود را مثل شاخ درخت خرمای بلند کم شاخ که تنگدل  
 شود نزدیک آن قصد کند ره قطع میوه آن یعنی چون آفتاب غروب شد از بالای آن  
 کوه بزین نرم و پست فرود آدم و اسپ من گردن خود را چنان بلند و دراز نمود گویا  
 خرمای درخت طویل است که بسبب درازی مردمان از قطع میوه آن عاجز شوند

۴۷	رَفَعَهَا طَرْدَ النَّعَامِ وَفَوَّقَهُ <small>بباله راندم ای طرد تا طردا مثل طرد النعام ۱۲</small>
۴۸	حَتَّى إِذَا اسْتَخْنَتْ وَخَفَتْ عِظَامُهَا <small>جواب این در کتب ثانی است ۱۱ فی البحر ۱۲ فی السیر</small>

عربی حملت فرسی و طرد تا طردا مثل طرد النعام و فوَّقَهُ حتی اذا استخنت فی البحر فی خف عظامها  
 فی السیر قارسی بباله راندم آن اسپ را مانند راندن شتر مرغ بلکه زیاده از راندن شتر مرغ  
 تا آنکه چون گرم شد آن اسپ سبک گشت استخوان آن یعنی اسپ خود را مانند شتر مرغ  
 پیچید و دانیدم بلکه زاندا زان حتی که چون در روانگی گرم شد و سبک سبک گشت قلقت بجانها آید  
 و ممکن است که مطلب مصرع او اینچنین باشد که حملت فرسی کلفتها عدد و بباله راندم آن

۴۸	وَابْتَلَّ مِنْ زَكَاةٍ خِرَامِهَا <small>کتاب ۱۲ غری ۱۳</small>
۴۹	فَقُلْتُ رَحِمًا كَمَا وَاسْتَبَلْتُ خَرَمَهَا <small>جواب ۱۲ غری ۱۳ ای سال ۱۲ غری ۱۳ عرقا ۱۴</small>

عربی حتی اذا استخنت فی البحری اضطربت رحالها علی ظهرها الشدة عدوها و اسأل سحرها عرقا و  
 ابتل خرامها من زید عرقا قارسی بجنبید زین چرین او و فرود بخت پیش سبب او عرق را  
 و زرشدا از کفک خوی تنگ آن اسپ یعنی چون در سیر گرم چویش تیز و گشت کمال تیزی

لغات ۱۵ بالذکون سابق و در رفتن و راندن لازم و متکلفه یعنی ۱۲ رعال بالکسوز چرین که  
 بهرست ناخشن آن راننده دور و می چوب نباشد زحال جمع ۱۲



او زین چرمین پشت او بجنبش در آمد و سینه او عرق ریز گشت و تنگ او خونی آلود -

تَرْجِي وَتَطْعَنُ فِي الْعَنَانِ وَتَرْجِي	۶۹	وَرَدَ الْحَمَامَةِ إِذَا جَاءَهَا
ای تشنه ۱۲ گام میزند ۱۲		ای حدود ۱۲ کرد و گام ۱۲

اعراب قوله وردا الحمامه منصوب علی المصدر من غیر لفظ الفعل و هو ترقی او تطعن او ترقی  
عربی ترفع را سهان فکا نهان فکا نشاطا فی عدد با و تطعن فی العنان و تعتمد علی الجانِب الالسیه  
و تیل الیه و تجذبی عدو با الذی هو کورد و الحمامه حین اجتهاد الحام الی من کلمات فی الطیار  
لما لعل علیها من العطش شبه سرعه عدو با سرعه طیاران الحمام العطشی فارسی بلند می برآید آن  
اسب و گام میزند در حال کشیدن عنان و بجانب چپ میل میکند مثل فرو آمدن کبوتری  
چون کوشش میکند جماعت کبوتران آن یعنی آن اسب در دویدن گردن فراز کرده  
به بلندی میروند بسبب فرط نشاط گام بجانب چپ میزند و در دویدن خود چنان جدا و جدا  
میکند که کبوتر تشنه بسوی آب و قتی که جماعت او رویه پرواز کنند یعنی تیز رفتاری  
اسب را به تیزی کبوتران تشنه که آب می آیند تشبیه داده -

وَكَثْرَةُ غُرَبَاءَ هَاجَهُوْكَ	۷۰	تَرْجِي نَوَافِلَهَا وَتُخَشِّي ذَاهِمَهَا
ای ربه دار کثرت ۱۲		دور ۱۲ حباب ۱۲

عربی ربه مقامه اوقیه او دار کثرت غریبا و نوافلها و هاجتها ای لایس و بعض  
الغریبا و بعضا و ترجی عطایا یزده الدار و تخشی علیها فارسی بسیار میترسد که بسیار مسافران  
آنها که نه آشنا یانند و امید کرده شود و عطیات آن منزل و ترسیده شود از تعیب آن

لغات طعن گام زدن اسب چون عنان را کشی و یک رفتن را طعن الفرس فی العنان اذا تراه و تبتدا  
فی السیرای فتمد علی الجانِب الالسیه و تیل الیه ۱۲ انظار و تیز و اعتقاد و تیز و بجانب چپ و تیل الی فی سیر - ای اعتماد علی  
الجانِب الالسیه ۱۲ صراح ۱۲ حام بالفتح کبوتری عند العرب ذوات الاطواق من کثر الفواخت و غیره طعن علی الذکر و الاشی  
والها غریبه علی انه واحد من جنس لا لثانیه و تیل الیه ۱۲ حام و حاتم و حاتم آیه ۱۲ غریب غریبه با لفظ دوری از جای خود (از کرم) (از کرم)  
اعتراب کذا لک غریب و غریب یعنی غریب غریب غریب با کسر الفتح ای بعد غریب از غریب و چون غریب غریب  
شدن ۱۲ ص

یعنی شاعر مناظره خود که بار بیج بن زیاد در محفل نهمان بن منذر بن ماء السمار شاه عرب  
اتفاق افتاده بود بطور خفزانگی گوید که بسیار منازل ملوک چنانند که در اینجا مسافران  
ناشناخته مجتمع اند و اینجا چنان است که در آن امید بخشش است و بیم عیب که اینجا لاحق  
شود و چه در حضرت پادشاهان امید نماند و بیم جان -

عَلَيْكَ تَشْدِيدُ بِاللُّحُولِ كَانَهَا ۱۰	۱۰	جَنَّ الْبَدِيَّ رَوَاسِيَا أَقْدَامَهَا
فریب گردان ۱۳ خنجر خوردن ای هم رجال ۱۲ کینه ۱۲ غلبه ۱۲		نام دودی ۱۲ استوار ۱۲ حال ۱۳ غریزه ۱۳

اعراب قوله رواسی حال من جن البدی - واقد اما مرفوع بر واسی و صرف رواسی  
للضرورة عربی هم رجال غلظ الرقاب کالاسودتند و بعضهم بعضا بسبب الاحتادتی  
بینهم کانه من هذا الوادی فی حال ثبوت اقدام فی الخصام و الجدل ای یخرج خصومه  
و کل کان الخصم اقوی و اشد کان قاهره و غالبه اقوی و اشد فارسی آن غریزه  
گردانند که با هم ترسانند بعضی شان بعضی را بسبب کینههای شان گویا که آسمان  
دیوان وادی بدی اند و حالیکه استوارند قدمهای شان یعنی آن غریزه که بجزرت  
پادشاه فراهم آمدند و فریب گردانند مانند شیر که رام نشود و بسبب کینههای ویریه که میان  
شان واقع بوده است یکی دیگری را می ترساند و اینان در عیب و هیبت همچون  
جنیات وادی بدی اند و در نیزه و پیکار ثابت قدمند - پس هرگاه خصومت شان  
قوی و اشد است لامحاله قاهر و غالب ایشان تیز و قوی و اشد باشد -

أَكْرَبُ بَاطِلًا وَبُؤْسٌ مُحَقَّقًا ۱۱	۱۱	عِنْدِي كُلُّهُ يَخْرُجُ عَلَيَّ كَرَامَتَهَا
ای اکل دعای ۱۱ ای محال الغلب ۱۱		

لغات ۱۱ غلبه جمع اغلب یعنی فریب گردان و در عرف مرود لیر را و بزرگ را گویند که را کسی نه شود و يقال یبطل  
اغلب مرد چیره و سطر گردان ۱۲ دخل کینه زد و دشمنان و حل جمع يقال طلب بذله ای کین خواست اذوی ۱۲  
بزر اقرار کردن - يقال بارکذا ای اقرب و منه قولهم فی الدعار الودک بالتمییز ای اقرب و بار بارتمه و بار بخته و بار بخته  
اقرب و اکبر و بار بخته و بار بخته

عربی انکرت باطل دعاوی تنک الرجال الغلب و اقررت باکان حقا منها عری  
ای فی اعتقاد وی فلم یستقر علی کریمای لم یغلبونی بالفخر فی نسب ولا فی غیر فارسی اعکار  
نمودم دعاوی باطل شان را و اعتراف کردم بر آن دعاوی شان که حق است نزد من  
و فخر شکی نیست بر من بزرگان شان یعنی آن مسافران دلاوران که حضرت سلطان مجتمع شده  
در اثبات دعاوی خود را و اعتقاد من غث و سین آنها منقح ساخته دعاوی باطل را  
اعکار و حق را با اعتقاد خود اقرار کنم و کسی از بزرگان شان بفخر نسب و غیره مرا مغلوب  
ساختن نتوانند بلکه من بر ایشان غالمم.

وَجَزُّوْا لَیْسَ اَرَدَ عَوْتَ لِحَقِّهَا	۳۰	یَمْعَانِ مُتَشَابِهٍ اَجْسَامُهَا
رب تا ۱۲ لا عین ۱۲ مدانی ۱۲ معلق دعوت ۱۲		جمع شان ۱۲ بیتیرای ۱۲

عربی و رب جزو الاعمین دعوت ندای انحر یا و عقر یا بقدر انقشایه الاجرام فان قذاح  
المیسریشیه بعضها بعضا یفخر بنحره یا یا من جملت ماله لا من کسب قاره فارسی بسیار  
ناقه گرامی قمار بازان است که خواندم ندان را برتری ذبح آن با تیرهای قمار که مانند یکدیگر اند  
جسمهای آنها یعنی بسیار ناقلهای گرامی که در خیزدوی و هذات مانند ناقلهای قمار بازانند  
برای خزان ندان را با تیرهای قمار متشابه الاجرام بخواندم تا با تیر قمره اندازند و هر که در قمره بکشد  
ذبح کرده شود یعنی شاعر فردی و بید یعنی خود از مال بیان میکند و حاضر است که قوله دعوت  
بمعنی طلبت باشد و مقال مفعول آن یعنی طلب کردم برای ذبح آن ناقل تیرهای قمار را آن

اَدْعُوْهُمْ لَیَّا قَرَأُوْهُ مُطْفِلٌ	۳۱	بُنْدُ لَسْتِ لِحَقِّهَا
ای لغزانه عاقر ۱۲ ای با ند آید ۱۲ منازل		جمع علم ۱۲

لغات له جزو در ناقله کشتی که بخت ذبح خیزه باشد و یق علی الذکر و الاثنی و الیم جزو بختین جزا ره در کشته شده  
و آن اطراف جزو در باشد چپ دست و پای و سر وی جزا ره که نقول اخذ الحامل غالبه جزو در کشتن و پوست باز کردن از وی  
از نظر بنصره جزو در کشتن شدن جزو در کشتن ۱۲ ایسا جمع به بختین کسی که به تیر قمار با زد ۱۲ صراح

عربی ادعوا بالازلام لخرناقة عاقرا وناقة ذات طفل تبذل نحوهما جميع الحيران ذكر العاقر  
لانها اسم من ذكر لطفل لانها نفس فارسی میخوانم دوستان را بآن تیر برای قمار برای خضر  
ناقة عقیقه یا ناقة بچه دار که بخشش کرده شود برای جمیع همسالگان گوشتهای آن ناقة یعنی  
من آن مرد در یاد کنم که ناقة نازاینده را که فربه و بسیار گوشت است و ناقة نازاینده را که  
بیش بهار است فزع کنم و بر همسالگان خود می بخشم -

فَالضَّيْفَ وَالْجَارَ الْجَنِيْبَ كَانَسَا ۵۰	هَبْطًا لِّكَ مَحْضًا أَهْضًا مَهْطًا
همسالان عزیز	زود آمدن ۱۲ نام شهر ۱۲ فروزان ۱۲ جمع هضم کسر اول ۱۲

عربی فالاضیاف و الحیران و الفربا یعنی کانهم نازلون فی البلد فی حال کثرت نبات  
اماکنه مطمئنه فارسی پس همان و همسایه غریب گویا فرو آمدند در شهر تباله حالانکه سرسبز  
و شاداب است زمینهای پست آن یعنی چون گوشت آن در مردمان تقسیم نموده و همبایشان  
انواع احسان بکار برده و همان و همسایه غریب چنان خوش حال گشتند گویا بیشتر تباله که  
به قراخ عالی مشهور است فرو آمدند یعنی همان و همسایه را در قراخ عالی و کشایش  
بآنانکه موسم بهار در شهر تباله فرو آمدند تشبیه داده -

تَأْوِي إِلَى الْأَطْنَابِ كُلِّ مَرَوْيَةٍ ۵۱	مِثْلُ لَبِيَّةٍ قَالِيصٍ أَهْدَا مَهْطًا
پناه می گیری ۱۲ همه ۱۲ جمع طنب ۱۲ مراد صفا ۱۲	کوتاه ۱۲ گفت رایج است ۱۲ جاها ی که ۱۲

عربی تاوی الی الطناب یعنی کل مسکینه ضعیف قصیر ثیابها البلیة التي علیها کلها من  
الفقر و المسکنة مثیة المسکينة الضعیفة بالبلیة فی قلعة قصرها و عجزها عن الکسب و  
اقتناع الرزق منها فارسی پناه میگیر و سوی ثیمهای ما هر زن مسکینه که مثل ناقة بلهیه است

لغات ۵۱ تباله نام شهری ازین که قراخ عالی مشهور است ۵۲ طنب یعنی طناب ضعیف و جز آن است  
جمع خا و طنب در واقع طناب است از کرده ۵۳ رفیه در اصل ناقة لاغر شده از رفتن و فو مانده بر راه  
رو یا جمع رفی مذکر باشد اینجا مسکینه مراد است از افراد ناز و لاغر کردن و انداختن بر راه ۵۴ هم با کسر و هم با تنقین  
جمع هم و بیان کردن (از غریب) اندیم مسکینه - اندام شدم ویران شدن ۱۲



عربی اذا جمعت جماعات القبائل لم ينزل لیسوزهم رجل منا یلازم امور اعظمته و  
 یقوم بها ای لا تخلو المجامع من رجل منا یجلی بما ذکر من قبح الخصومة و تکلف الخصام  
 فارسی بیشک چنانچه که هرگاه فراهم آیند جماعتی مردم همیشه سرداری شان  
 میکند مردی از میان آنکه ملازمت کننده است در پیکار و کارهای بزرگ و تکلیف  
 میکند بآن کار بزرگ یعنی در هر قوم مردی سردار است از قوم آنکه ملازمت کننده  
 است در پیکار و کارهای بزرگ که بر آنها همیشه میکشد و قاطعی شود بآن کار بزرگ  
 یعنی در هر قبیله ای و هر که میبرد و مخصوص است و پیکار را باز دارد -

<p>و مقسم علی قبیلة عشیرة حقه</p> <p>عطف علی اراذل ۱۳</p>	<p>و مقسم علی قبیلة عشیرة حقه</p> <p>عطف علی اراذل ۱۳</p>
---	---

اعراب قوله مقسم عطف علی اراذل و مقدر معطوف علی مقسم و هضام صفة لمقدم  
 قوله هضام ای هضام الحقوق التي تكون له - و الکنایة فی هضام ما یجوز ان تكون عائدة  
 علی العشيرة ای هضام الاعداء فیهم منای هضامهم للاعداء منای - و یجوز ان تكون  
 عائدة علی الحقوق ای المذمومة من حقوق العشيرة هضامهم بها مناعربی و لم یزل من اجل  
 مقسم الثانی یطی العشيرة حقها و یقضي بحقها بما تشار من زیادة او نقصان یعنی هو  
 رئیسهم یقضي کیف یشاء فارسی و تقسیم کنند و بجهت آنها است که می بخشند قوم را حق ایشان  
 و رئیس است برای حقوق شان نقصان کننده حقون شان یعنی در هر قوم از میان  
 ما و رئیس است که اگر خواهد ایشان را حق شان بخشند و اگر خواهد و حقون شان کی کند  
 یعنی هر چه خواهد میکند و حکم کسی بر دیگری ندارد و کسی را و اول آن کرد -

<p>فصل اول و ذکر احوال علی النبی</p> <p>مقول بیده ۱۱ و لم یزل یسأل و یسأل ۱۲ و یسأل ۱۳</p>	<p>و مقسم علی قبیلة عشیرة حقه</p> <p>عطف علی اراذل ۱۳</p>
--	---

لغات سله مندریک که بر جم خدام و خواجه عدل باشد و اسید یکایک امور القوم جبر و در خانقاه اوقات علی خواجه  
 خان اساطیر اسم مقدر و ان احسن و ان احسن و ان احسن

اعراب قوله فضلا منصوب علی انه مفعول لیه یطی و ذکر کرم معطوف علی مقسم عربی  
 یطی العشیقه حقا و یحکم فیها کیست یشاء تفضلا منه و لم یزل مناد و کرم یعنی صاحب  
 علی الجود ای عظیم مایعظون جواد کیست باطرغوبات من المعالی و یغتنمها فارسی آن  
 رئیس میدید ایشان را از بهت فضل و کرم خود و خداوند بخشش است که اعانت میکند  
 بر خود و خواند دست و حاصل کننده است عطا یای بسیار از برتری و بسیار غنیمت  
 دارنده یعنی آن رئیس اگر خواهی بفضل و کرم خود حق قبیل خود می بخشد و هر چه خواهد  
 از بهت فضل و کرم میکند و آن رئیس خداوند بخشش است که هم نشینان و رفیقان خود  
 را بسجرات اعانت میکند و ایشان را مال بسیار می دهد و آن رئیس جواد و سخی است  
 که از برتری عطا بای بسیار که عبارت از آوینش و قوت نفیس و خصلت شریفه است  
 حاصل میکند و مفت و بلا مشقت گیرنده آن مرغوبات است -

من مبعشر سنت لهم اباؤهم ۸۱ اول کل قوم سینه و اما مہا  
ای بوسه تا ۱۲ مقرر کرده ۱۲ الاحسان ۱۲

عربی هم من جماعه سنت لهم اسلافهم الاحسان و کسب رغائب المعالی و اعانتا عما  
 ولا عجب لکل قوم سته و امام سته یقتدی به فیها فارسی آن رئیس از قومیت که طریقه  
 روشن مقرر کرده اند برای ایشان پدران شان و هر قوم را طریقه ایست و پیشوای  
 آن طریقه یعنی مقرر است که برای هر قوم طریقه باشد و هم برای آن طریقه امامی  
 که بادیروی کرده می آید از انجمله آن رئیس هم امام و مقتدای قوم خود اند که برای  
 ایشان از آبا و اجداد شان طریقه تحصیل معالی که عبارت از قوت نفیس و عطیه  
 و خصلت شریفه است و غیر ما موجود اند -

ان یقر عوا تلی المفاقر عندہم ۸۲ و السین تلمع کالکواکب لا مہا  
می ترسد از فقر آورده شود ۱۲ جمع مقرر شده خود ۱۲ بعضی گفته زرد گویند ۱۲ حال ۱۲ جمع لام ۱۲

لغات له مؤخره و یلیس تحت التکسیر عن الاممی ۱۲



عربی هومن قوم ان یفرعوا تلقی المغافر والدروع عندهم والجال انما تلعب کالکواکب  
فارسی اگر می ترسند آن قوم انداخته شود خود با نزدشان و حلقهای زره با نیزه در حالیکه  
می درخشند مانند ستارگان زره های آن سن یعنی شاعر قوم خود را بشجاعت مدح  
کرده میگوید که اگر ایشان از دشمنان ترسند خود با و حلقهای زره نزدشان فراهم آورده  
شود یعنی برای دفع دشمنان با مسلح حاضر شوند -

لَا يَطْبَعُونَ وَلَا يَبُورُونَ فَاَلْهَمُوا ۸۳ بَلْ لَا تَقِيلُ مَعَ الْهَوَىٰ خَلَامَهَا  
میسود و درشت می کنند ۱۲ تبا نه شود ۱۲ عقل ۱۲

عربی هم لاید نشوان اعراضهم بجار ولا تقصد افهام اذ لا تقیل عقولهم مع الهوی فارسی  
زنگ نماند و نکند آبروی خود را بیب و تبا نه شوند افعال شان زیر اچه میل نه کند  
با خواش خرد های شان یعنی آینه آبروی شان از زنگ رد اهل پاک ست کاشان  
از تبا بهی بری چه موافق قوانین عقل کار کنند و از راستی و درستی نمی گردند و در شرح  
روز فی اولای میل آن واقع ست -

فَاَقْصِرْ بِمَا قَسَمَ الْمَلِیْکُ فَإِنَّمَا ۸۴ قَسَمَ الْخَلَاقُ بَيْنَنَا عَلَامَهَا  
درشت ۱۲

عربی الرض ایها العدد بما قسم الله تعالی فان قسام المعاش والطباع بیننا علماها  
ای ان الله تعالی اخلق لكل ما استحقه من الاخلاق الحسنة والاخلاق السيئة فارسی  
پس قناعت کن با آنچه که قسمت کرد شهنشاه بر حق پس بدستی که قسمت کرد شهنشاه را

لغات طبع زنگ و زنگ گرفتن تمثیل در آن - و دیناک شدن و دو کابل شدن ۱۲ ۵۲ بار  
نهاد و دلاکی - رهن بود با نعم ای ملک فاسد تا خیریه قال ابو عبیده امرأة بركة کس و قوم بود ای ملک قول لقمان  
و کنتم قوما بوزا و به جمع بازش حاصل و حمل - و بار فلان اسم ملک و بار و الله ای الملك الله ۱۲ ۵۳ قوله و الملك  
و الملك و الملك واحد جمع الملك ملک و جمع الملك املاک ۱۲ ۵۴ خلافت جمع حقیقه یعنی درشت طبع را به  
کفنه که یعنی خسته نیک ست ۱۲

میان ما بسیار داننده آنها یعنی اسی دشمنان هر چه خداوند کریم از خلقت و طبیعت  
و معاش عطا فرموده بآن راضی و خوشنود باشند چه خداوند تعالی اخلاق حسنه را برای  
مستحق آن سرشت نمود و اخلاق سیئه را بهر که سزاوار آنست -

وَإِذَا الْأَمَانَةُ قُضِمَتْ فِي مَعْشَرٍ ۝ ۵ ۝ أَوْ فِي بَأْوٍ فَحَظُّنَا قِسْمًا مِّمَّهَا

۱- (۱) او و خلقها ۱۲

عربی و اذا قسمت الامانه بین اقوام او فی واکمل قسام الامانه حفظنا بالاکثر اسی سخن و  
فی الاقوام امانه فارسی و قتی که امانت تقسیم کرده می شد در میان قوم تمام کرد کامل حصه  
مرا تقسیم کننده آن امانت یعنی در امانت و دیانت بجدیل هستیم چه چون خداوند کریم  
بروز ازل امانت و دیانت را تقسیم نمود با نصیب جزیل و بهره کثیر آن عطا فرمود  
پس ما در امانت و دیانت به مثل و بجدیلیم و در بعض روایت ادنی و او حفظنا  
یعنی چون امانت میان شان تقسیم می شد کاملتر ساخت و او فرمود بهره ما راستا  
که او سبحانه تعالی است -

فَبَنِي لَنَا بَيْتًا رَفِيعًا سَمَكُهُ ۝ ۶ ۝ فَسَمِيَ إِلَيْهِ كَهْلُهَا وَغُلَامُهَا

۱- (۱) ای شرف و مجده ۱۲

۱- (۱) رفیع ۱۲

۱- (۱) شرف ۱۲

۱- (۱) مردمان سال ۱۲

عربی فبنی لنبی شرف رفیع ارتفاعه و مجد عالی اسقف فارفع الی ذلک الشرف  
کامل العشیة و غلامها ای ان کوهم و شبانهم کلمه بنهون الی المعالی المکارم فارسی  
پس بنا کرد برای ما خانه را که بلند است سقف آن پس بلند شد سوے آن  
هر دو میانه سال و کودک آن قوم یعنی شرف را با خانه تشیل داده و بناسبت آن  
سقف خانه و صمودیران ذکر کرده می گوید که حق سبحانه تعالی برای ما خانه بلند مجد  
لغات ۱- سبک برداشتن و سقف خانه بقال سبک الله السمار سبک سبک بلند شدن بقال

سنام سبک ای حال مرتفع مسو کات آسمان ۱۱

و بزرگی بناموده و همه کس از قوم ما چه برنا و چه پیر در آن خانه شرف داخل شدند یعنی  
همه کس قوم مادی شرف اند و بر تیره علیا رسیدند.

وَهُمْ السَّعَاءُ إِذَا الْعَشِيرَةُ أَفْطَلَتْ <sup>۸۷</sup> وَهُمْ قَوَادِمُهَا وَهُمْ حُكَّامُهَا <sup>ای اصحاب</sup>

عربی اذ اصحاب العشیره امر قطع سعادتی دفعه و کشف و هم فرمان العشیره عسند  
قائم و حکامها عند تخاصمها فارسی پس ایشان کوشش کنندگان اند چون قبیله امر  
بزرگ تر سناک رسیده شوند و ایشان سواران آن قبیله اند و فرمان و این آنان یعنی  
چون در میان قبیله امر بزرگ بیناک سرزد شود در دفع آن ایشان کوشش کنند  
و من جانب قوم بختگان دشمنان سوار شوند و ایشان حکمران قبیله اند.

وَهُمْ رُبْعٌ لِلْحَيَا وَدِفْيِهِمْ <sup>۸۸</sup> وَالْمُؤَمَّلَاتُ إِذَا تَطَاوَلَتْ عَامُهَا <sup>ایان ما و نیم ۱۲</sup>

عربی هم ربع کن جا و در نیم هم و احیا هم ایاه بگوید هم و للمسلات اذا تطاول  
عام مدت بی موسمی حالس فان زمان الشدة یستطال فارسی و ایشان موسم بهار اند  
برای اقامت کنندگان در میان شان و برای زنان بیوه چون دراز شود سال ایشان  
یعنی شاعر مردان قوم خود را و رفع رسانی بموسم بهار تشبیه داده میگویی که چنانچه  
ریش آب موسم بهار بر زمین عامست که در هر جامی بار و در آنرا سر سبز و شاد آب  
سازد همچنان عطیات مردان قوم ما بر همایگان و بیوه زنان عام.

وَهُمُ الْعَشِيرَةُ أَنْ يَبْطِئَ حَاسِدٌ <sup>۸۹</sup> أَوْ أَنْ يَمِيلَ مَعَ الْعَدُوِّ لِيَا مُهْمَا <sup>ای قاتلان ۱۲</sup>

لغات ۱۵ افطاح کار بختگان رسیدن و ترسیدن ۱۲ سله مرطه زن بی شوهر و ۱۳ در زمان جانیست چنان بود که چون  
شوی زن می مرد تا یکسال عدت میگردد و در او اهل اسلام هم آن حکم بود و در آن عدت چهار ماه و ۱۴ زمره گشته اهل مرد  
بی زن اهل زن بی شوهر است المرأة ای مات عهدها زوجه ارمایه که زاده شدن قوم ۱۲

اعراب هم العشیره ای هم مصلحو العشیره ثم حذف المضات واقام المضات الیه و قیل  
 هم العشیره ای هم الکاملون فی المعاشرة کما یقال فی المذبح هو الرجل ای هو الکامل فی الرجلیه  
 قوله ان بطی مناه مخافة ان یطبی عری و هم مصلحو العشیره مخافة ان یطبی حسا و العشیره بعضهم  
 عن نصر بعض و مخافة ان یطیل لنام العشیره الی الاعداء و مظاهر تم ایاهم علی الاقارب  
 فارسی اوشان صلح نمایندگان قبیلہ اند بترس ای تکه تاخیر کند حاسد و بترس ای تکه میل کند  
 بادشمن نکویش کنندگان آن قبیلہ یعنی چون در میان قبیلہ خصوصیت پیدا شود ایشان  
 بزودی در اصلاح آن کوشند و صلح نمایند بترس آنکه بیدیدگی دشمن تا زمان دراز باشد  
 و ایشان به دشمنان موافقت نمایند و بعض چنین روایت کرده اند که (اوان یلمع مع العدی  
 الواها) یعنی ایشان نصرت یکدیگر می کنند بجهت خوف درنگی حاسد و خوف آن که  
 نکویش کنند بادشمنان نکویش کنندگان -

تبع

سنة الط

بهدر حمد و صلوة بحسب ما که حسب ایش طلبه علوم عربیه و شائقین فنون ادبیه چارملاقات را  
 از ملاقات سبعة بخدمت عالم ادیب فاضل لیب مولوی محمد الحق صاحب اسلام آبادی  
 برای شرح جدید نفیس پیش کردم من بعد برای نظر ثانی حواله بردارم عزیز مولوی محمد رشید سابق مدرس  
 مدرسه جامع العلوم نمودم و بتصحیح تمام و تنقیح مالا کلام و در طبع مجیدی زیر با همتا غمیزی عبدالحمد  
 سلمه انظر الحمید چاپ کنانیدم فاکما که حسب مرضی در ماه رجب المرجب مطابق سروری ستاد  
 و مطبوع طباطبائی شائقین گردید امید که محنت و شقت حقیر ناظر نمایند و زرکشیر که درین تمام صفت  
 شیره برآوردن نمایند و نقل نموده خراب و تباه نه فرمایند که داخل جسر کارخانه نباشد که در آن

احقر محمد سعید تاجر کتب کلکته خلاصی ٹولہ نمبر (۵۰)





CALL No. { ٨٩٢٤٤١ } ACC. NO. ١٢٩٤٨  
ك. م. ع

AUTHOR

TITLE ٨٩٢٤٤١ العلاقات الاربع من المجلدات السبع

Acc. No. ١٢٩٤٨  
Class No. ٨٩٢٤٤١ Book No. ك. م. ع

Author

Title العلاقات الاربع من المجلدات السبع

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date